

ISBN-978-91-977803-2-2

مهدی عزیزی

حصار

چاپ نخست: سپتامبر 2008 استکهلم

شمارگان: 500 دفتر

چاپ و پخش: چاپ آرش، سوئد

ARASH Forlag

Box 11026

16111 Bromma - Sweden

Tel +46 (0) 8-294150

E-mail: info@tryckeffekt.com

فهرست

صفحه	موضوع
5	چند نکته
6	مقدمه
9	زمین و نژادهای جانداران
12	بازی و سرگرمی‌ها
18	رقبای انسان در زمین
22	اقوام و قوم اسرائیل
30	طرز تفکر و وهم انسان
38	درج‌زدن انسان و نابودی امکانات
51	تبدیل فلسفه به بازی و سرگرمی‌ها
60	هموارسازی راه‌ها
66	مطیع گشتن بر محیط زیست
73	تکرار حرکت هیتلر
77	وضعیت کنونی زمین و انسان
80	حرکت مصنوعی انسان
84	توانایی انسان بر ساخت مراکز در کائنات
90	همراهی با لحظه و مؤخره
95	رؤیا
103	همدم سگ
104	منزل نو
106	در حصار

حضور عزیزان متحد، ایمن، آزاد، آینده‌نگر، برنامه‌ریز، پرتلاش، پیشگیران بد و تلخ، و پیروان راه ایده‌آل و تکامل انسان.

از این که وقت گرانبهای شما را می‌گیرم و شاید که با مطالب خود، نوید آینده داده و به این وسیله، شما را آزرده‌خاطر گردانم، از این بابت، پوزش می‌طلبم و از شما عزیزان، دعوت می‌کنم به مطالب این جانب که به گفته بعضی‌ها خوفناک می‌باشند، توجه فرمایید چونکه این مطالب، مغزها را به کنجکاوی و تفحص کردن وامیدارند. (البته بنظر من)

نکاتی در مورد جزوه حاضر: عرض شود که این جزوه را در سال **2006** نوشته و مقدمه، مؤخره، رؤیا و مختصر تغییراتش را در سال **2008** به انجام رسانده‌ام

.

چند نکته

برای پاکسازی کردن، منظم گردانیدن و بوجود آوردن گوشه‌ای بی‌لک و پاک در خزائن مغز، به وهم خود رجوع کن، برای اندیشیدن شتاب مکن و بیاد دار که اندیشه پس از مطالعه، ارمغان دارد...

کتابی را در دست گرفته و خود را به مطالعه آن تشویق می‌نمودم، به فکر فرو رفتم و در تفکر و اندیشه‌هایم غرق گشتم، در حین اندیشیدن، کتاب را ورق زدم و سپس به مطالعه پرداختم.

مطالعه بسیار که از مطالعه زیادی، تشنج گرفتم و پس از متشنج گشتن، به خویشتن رجوع کرده و از خویش پرسیدم: **چه پیش آمده؟**

آیا مغز زایل گشته‌ام؟

در حالات پریشانی، به عمق تفکراتی که پیش از مطالعه این کتاب داشتم، بازگشت کردم...

مقدمه

اسم من ایرث می‌باشد و اگر خودستایی نگردد، من خوشبو و زیباترین عضو خانواده می‌باشم.



در زمانهای بسیار بسیار دیرین، من آواره و سرگردان بودم و از این که چرا و یا چگونه آواره گشته بودم، هیچ دلیل یا علتی را در خاطر خود نمی‌دارم. من رها و ول بودم و برای پیوستن، عضو شدن و یا به فرزندی پذیرفته شدن، در میان خانواده‌ها، به خودنمایی می‌پرداختم. در حال گشتن بودم و خانواده‌ها را زیر نگاه، می‌داشتم که ناهید (سیاره ناهید نیز همچو من، آواره و سرگردان بود، و او نیز در پی خانواده‌ای برای پذیرفته شدن، میگردید) را مشاهده کردم او عضو یک خانواده بزرگ شده و برای خود، کاشانه‌ای داشت.

(6)

من با دیدن ناهید، دلم هوای این خانواده را کرد، و سعی کردم که در نزدیکی این خانواده باشم، ولی میبایست که حرکت میکردم. خلاصه با تلاش فراوان، چند مرتبه به آن نزدیک شدم، تا اینکه از طرف خانم **ثابته** به عضویت پذیرفته و به خانواده پیوستم.

به محض ورود در منزل، سرمای بی‌حدی را احساس کردم و پس از مستقر گشتن، چنان یخ زدم که هیچگونه احساسی را نداشتم و فقط اطراف خودم را مشاهده می‌توانستم، ناهید و دیگر اعضا را میدیدم که از من دور و نزدیک می‌گشتند.

زمانها به این روال گذشت تا اینکه عضوی به اعضا پیوست. در آنزمانها، من و ناهید باهم ارتباط برقرار کرده و باهم گفتگو میکردیم و من و ناهید، اسم عضو جدید را **بهرام سوری** نامیدیم.

روزگاران گشته و عضو دیگری به ما ملحق شد که او بسیار عظیم و پر جوش و خروش بود. من و ناهید، عضو جدید را **هرمز** نام گذاشتیم، ولی بهرام او را مشتری خطاب کرد. (فراموش کردم بگویم که بهرام با من و ناهید ارتباط برقرار کرده است) مدتی گذشت و یک عضوی دیگر به خانواده پیوست که او خیلی نامتعادل بود و درجای خود، اینطرف و آنطرف می‌افتاد. ما این عضو را کیوان نام نهادیم. زمان بسیاری گذشت و یک عضو به اعضا اضافه شد و این بار، تغییرات بیشتری در خانواده بوجو آمد بطوریکه ناهید به منزل جدید منتقل شد و همه یخ‌هایش آب شده و چهره‌اش بکلی دگرگون گشت.

در این زمان، ناهید زیباترین عضو خانواده بود و هر وقت که من به او نزدیک می‌شدم، از بوی خوشش مست می‌گشتم.

مدتها گذشت تا اینکه عضوی به خانواده افزوده شد. در این حین، من درجای فعلی که منزل ناهید نامیده می‌شد، نشستم.

وہ کہ چه باشکوه بود، یخ‌هایم همگی آب شدند و من اصلاً تعادل نداشتم و درجای خود، این‌سو و آن‌سو می‌افتادم.

در این زمان، تغییرات کلی در خانواده ایجاد شده بود بطوری که بهرام و هرمز، کمرهای مختلف گرفته بودند، و کیوان و اورانوس به اضافه کمرها حلقه دار نیز

شده بودند، و چند عضو جدید نیز به خانواده ملحق شده بود. من همینطور بی‌تعداد بودم تا این که 21 مارس (اول فروردین نوروز) فرارسید. این روز تولد من بود چونکه یکسال از منزل گرفتنم می‌گذشت و اعضا خانواده برای زور تولد من، هدیه تهیه کرده بودند که یک کمر بند بزرگ و بسیار قشنگ بود. پس از گرفتن کمر، دیگر بی‌تعداد نمی‌باشم و با استواری خوب راه می‌روم و از اینکه کمر دار شده‌ام خیلی خوشحال هستم، زمانهایی که پشت به مادر (خورشید) می‌شوم، سگک کمر بندم طرف پشتم را روشن می‌گرداند. حالا من زیباترین عضو خانواده می‌باشم. همه اهل خانه، قشنگ هستند. تیر (عطارد) را می‌بینم که گرم و پزان است، ناهید را می‌بینم که خوشگل خانواده است، بهرام سوری را می‌بینم با اون دوتا کمر کج و کلای خود، جولان می‌دهد. هرمز (مشتری) را می‌بینم که طوفانهایش مرا به وحشت می‌اندازند. کیوان که اون زیبایی کمر و حلقه‌هایش مرا به حسادت وامیدارند. اورانوس و نبتون و... را نیز می‌بینم که نظم گرفته‌اند. اکنون تقریباً سی 30 هزار سال می‌شود که در این منزل، ساکن هستم و از عمر و گذرانی که در این خانواده داشته‌ام بسیار خرسند می‌باشم و فقط به منزل آینده می‌اندیشم، چون که ناهید بهم گفت: اینجا نسبت به سایر منازل، بسیار منظمتر می‌باشد بطوری که به کمر نیازی نیست ولی بیش از حد، گرم است...

حصار

کره یا سیاره زمین، پس از جذب گشتن به خورشید، در یک مداری معین، به اطراف جذاب خود می‌گردد و این زمین، تحت فرمان خورشید، با گردشش بقا را ادامه و وجود خود را به سامانه خورشیدی ارائه می‌دهد. همینطور موجودات و جانداران زمین با نژادهای مختلف در حصار زمین، بقا را ادامه و خودشان را به این سیاره ارائه می‌دهند. هریک از نژادهای جانداران زمین دارای اندام، رنگ و اشکال متفاوت می‌باشند. بعنوان مثال:

(نژاد مورچه) مورچگان ریز و درشت، رنگ و وارنگ، بالدار و بی‌بال در سرتاسر کره زمین یافت می‌شوند و همگی یک نژاد دارند و مورچه نامیده می‌شوند. (نژاد میمون) میمون‌ها با اندام و رنگ و اشکال مختلف، بقای خود را در زمین ادامه می‌دهند و همگی نژاد میمون نامیده می‌شوند.

(نژاد سگ) سگ‌ها با اجسام، رنگها و اشکال مختلف، وحشی و رام در سرتا سر زمین یافت میشوند و همه اعم از گرگ و غیره، نژاد سگ نامیده میشوند. (نژاد گربه) گربه‌ها با اندازه و رنگ و اشکال بسیار متفاوت، بقای خود را در این کره، ادامه و همگی اعم از شیر، پلنگ، ببر و غیره گربه نامیده می‌شوند.

(نژاد انسان) انسانها با اندام و رنگ و اشکال مختلف، وحشی و رام، بقا را در زمین ادامه و برخلاف دیگر جانداران، خودشان را به اطراف سیاره زمین نیز ارائه می‌دهند و همگی اعم از قدکوتاه، قدبلند، سیاه و سفید، وحشی و رام انسان نامیده میشوند. همینطور دیگر نژادهای جانداران زمین، بقای خودشان را در زمین ادامه می‌دهند.

از میان نژادهای جانداران زمین، نژاد میمون با نژاد انسان، شباهت ظاهری دارند ولی هیچیک از نژادها، شباهت باطنی با انسان را دارا نمی‌باشند. نژاد انسان با بهره‌مندگشتن از مغزی استثناء و خارق‌العاده، قادر به تفکر و اندیشه گشته و این بهره‌مندی از مغز خارق‌العاده، نژاد انسان را از دیگر نژادهای زمین مستثنی گردانیده است و نژاد انسان با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، دیگر نژادهای زمین را مسخر خود گردانیده بطوریکه انسان امروزه، تمامی نژادهای

جانداران زمین را تحت سلطه خود آورده و او تمامی محیط‌های زندگی در کره زمین را نیز تسخیر کرده است.

از میان جانداران زمین به استثناء انسان، همگی بطور جبری و یا غریزی، بقا را ادامه می‌دهند و همگی مطیع بر محیط زندگی خویش می‌باشند، ولی انسان با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، خود را از طبیعی و یا غریزی زیستن، خارج نموده و موفق به ساختن محیط‌ها برای زندگی خود گشته است. آن دسته یا گروه‌ها از جانداران زمین که زیستن را بطور غریزی ادامه می‌دهند، همگی طبیعتاً، یک هدف را دنبال می‌کنند. یعنی این جانداران، در سرتاسر زندگی، بیش از یک هدف را نمی‌دارند و آن یک هدف، سیر گردانیدن شکم برای ادامه بقا، می‌باشد.

انسانها که با گذشت زمان، به قوه تفکر و اندیشه خودشان، آگاه گشته‌اند با اینحال، اکثریت زیستن را بطور غریزی ادامه می‌دهند، چون که اکثریت مردمان امروزه، هنوز استثناء بودن مغز خود را درک نکرده‌اند. انسان روز، با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، براحتی شکم را سیر میگرداند ولی این انسان اندیشمند و متفکر، هیچ توجهی به انسان بودن خود، نشان نداده و مانند دیگر جانداران زمین، تمامی اندیشه و تفکرات را به پائین سر (یعنی خواسته‌های جسمش) اختصاص داده و میدهد بطوری که اکثریت مردمان امروزه، از میلیاردها نقطه‌ای که در مغز خود دارند، حتی یک نقطه از آن را نیز مورد استفاده قرار نمی‌دهند. اگر ما بگوییم که انسان روز، با استفاده از مغزش، شکم را سیر میگرداند، این گفته، یک دروغ محض می‌گردد، چون که در میان جانداران زمین، سیرگردانیدن شکم، یک امر جبری و یا طبیعی می‌باشد

همانطور که واقف هستید، دیگر جانداران زمین به طور غریزی، شکم را سیر میگردانند بنابر این، سیرگردانیدن شکم، به استثناء بودن مغز هیچ‌گونه ربطی ندارد. اگر انسان به استفاده از مغز خود موفق گردد و نقطه‌هایی از مغزش را بکار گیرد در این صورت به انسانیت و توانگری خود آگاه گشته و به استفاده از تمامی نقطه‌های مغز خویش، موفق می‌گردد. انسان روز که بهره‌گرفتن از مغز استثناء را قادر نمی‌گردد، این سبب می‌شود که او به قدرت و توانگری‌هایش

آگاه نگردد بنابر این، انسانی که با بهره‌مندگشتن از یک مغزی استثنا، کمال جانداران زمین نامیده میشود، او نیز همانند دیگر جانداران، در زمین متولد و در همین زمین، دفن می‌گردد.

بنظر من، زمین اقامتگاه اصلی انسان نمی‌باشد، بلکه این زمین، همانند یک پناهگاه و یا ایستگاه موقت است که انسان برای هموار ساختن راه‌های منزل اصلی خود، از این پناهگاه یا ایستگاه موقت استفاده می‌نماید.

انسانهای روی زمین، از زمان تولد تا مرگ، یک مرحله یا یک فاصله زمانی را طی میکنند که این مرحله یا فاصله زمانی بین تولد و مرگ، به آنان امگان این را میدهد که به جستجوها پردازند و سرّ و رازها را بر خود آشکار گردانند، ولی انسان امروزه که با بهره‌مندی از فراوانی امکانات موجود، سیر گردانیدن شکم را براحتی قادر می‌گردد، یعنی انسانی که شکمش سیر می‌باشد با اینحال، هیچ به کاویدن و آشکار گردانیدن رازها، دست نیازیده بطوریکه انسان امروزه، زمین را یک حصاری بلند برای خود قرار داده و درون این حصار بلند به دفع زمان یا کُشتن عمر خود (فاصله زمانی بین تولد و مرگ) مشغول گشته است.

انسان روز، آنچنان در حصار زمین، خرد و محو گشته که او تمامی نیرو، امکان، اندیشه و تفکرات را در راه دفع نمودن زمان زندگی (عمر) خود مصرف می‌گرداند بطوری که بزرگترین مشکل انسان روز، این است که او چگونه زمان حیاتش را سپری و یا پشت سر بگذراند. در دنیای امروزه، انسان نیز مانند دیگر جانداران زمین، از زمان تولد تا دم مرگ، پس از جویدن غذا و نزدیکی کردن، به بازی و سرگرمی‌ها برای دفع زمان حیات خود، مشغول می‌گردد.

همه جانداران زمین بلااستثناء پس از سیر نمودن شکم، به بازیها برای سرگرم کردن خودشان می‌پردازند و از میان جانداران زمین، نژاد انسان آسانتر از دیگر نژادها شکم را سیر می‌گردانند و این سیری شکم، سبب می‌شود که انسانها زمان فراغت بیشتری را (پس از سیری شکم) داشته باشند. براساس بازی و سرگرمی‌هایی که ما انسانهای امروزه انجام می‌دهیم، این ثابت میگردد که هنوز ما به انسان بودن خود، آگاهی نداریم بنابر این، انسان مغز استثنا نیز مانند دیگر جانداران زمین که بطور غریزی زندگی را سپری میکنند، عمرات و امکانات

را به بازی و سرگرمی‌های کذب اختصاص داده و می‌دهند.
در اینجا برای توضیح و تشریح بازی و سرگرمی‌های موجود خودمان، چندی از این بازیها را به مثال می‌آوریم: نخست برای پیشگیری از سوءتفاهم، بازی یا سرگرمی‌های خودم را در گذشته و حال بیان می‌دارم.

من و یکی از دوستان نزدیک، بنام «بیژن کریمی» که او تقریباً ده سال پیش از این، در اثر حادثه‌ای دارفانی را وداع گفت. ما تقریباً ده سال داشتیم و باهم به باغ نزدیک خانه رفته و به تیله‌بازیها می‌پرداختیم.

در خاطر دارم روزی را که من و بیژن از تیله‌بازیها خسته و بطرف منزل میرفتیم درمیان راه، بیژن به بالای دیوارها می‌پرید و پائین می‌آمد، ناگهان او از دیواری به داخل مزبله‌ای پرید من با تعجب از کار بیژن، به بالای دیوار رفتم و مشاهده کردم که او بر سر چند کودک تقریباً خردسال پرخاش میکند و تشر میزند. برای مطلع گشتن از قضیه، داخل مزبله شدم و ماجرا از این قرار بود که بچه‌ها در منزل، یک فیلم وسترن را تماشا کرده بودند و سپس به مزبله آمده و یک مرغ مردار را از میان آشغالها همانند فیلم وسترن، به سیخ کشیده بودند که اگر بیژن آنان را مشاهده نمی‌کرد در اینصورت شاید که بچه‌ها با خوردن مرغ مردار هلاک می‌گشتند. پس از این واقعه، من و بیژن همدیگر را ندیدیم تا اینکه تقریباً هفت سالی گذشت و یکروز که من در یک سالن بلیارد مشغول به بازی بودم اطراف میزی که من بازی میکردم، افرادی تماشا و با یکدیگر گفتگو می‌کردند. در حین بازی، صدای یکی از اطرافیان توجه‌ام را جلب کرد، کنجکاو شدم و نام او را سؤال کردم و همزمان او نیز اسم مرا پرسید و من و بیژن، همدیگر را به خاطر آوردیم و سپس من و بیژن همانند دوران بچگی، باهم به تیله‌بازی کردن پرداختیم که تیله‌ها نسبت به گذشته، بزرگتر و رنگین‌تر شده بودند.

اکنون تقریباً پنجاه سال از عمر من می‌گذرد و هنوز من به تیله‌بازیها برای دفع زمان زندگی خود، ادامه می‌دهم.

در دنیای امروزه، مردمانیکه عمری از آنان گذشته و بزرگسال خطاب می‌گردند، این افراد سال دیده، خود را بالغ و باشعور و فهیم معرفی می‌کنند در حالیکه این مُبلغان فهم و شعور، با تیله‌بازی یا امثال، عمرات را پشت سر می‌گذارند.

مردمان سالمند امروزه، بدون شرم و حیا کردن، به تپله‌بازیها ادامه می‌دهند بطوری که انسانهای شصت و هفتاد ساله، تپله‌ها را داخل سوراخ‌ها یا امثال می‌اندازند و از این عمل خودشان، مشعوف نیز می‌گردند. این انسانهای سال دیده و به اصطلاح بالغ امروزه، بجای اینکه به انسانیت خود اندیشند و از تپله - بازی و سرگرمی‌های کذب، شرم کنند به عکس بالغ بودنشان، به تپله‌بازی یا امثال ادامه می‌دهند و به این بازیها که تماماً کذب محض می‌باشند، افتخار نیز می‌نمایند. ما مردمان امروزه، هیچگونه توجهی را به انسان بودن خود، نشان نمی‌دهیم و تمامی تفکر و امکانات را در راه سرگرم کردن خودمان به مصرف می‌رسانیم. به عنوان مثال: ما آدمیان از دوران کودکی، بازیها را آغاز می‌نمایم و این بازیها را تا بستر مرگ ادامه می‌دهیم بطوری که با تپله‌بازیها دوران کودکی را سپری می‌گردانیم و با رسیدن به دوران جوانی، خود را بازیکن حرفه - ای، خطاب کرده و به این وسیله، تمامی اندیشه و تواناییها را به بازیهای بچه‌گانه، اختصاص می‌دهیم. مردمانی که خودشان را بازیکنان حرفه‌ای معرفی میکنند، این موجودات، تمامی امکانات موجود را در راه تپله‌بازی یا امثال، هدر داده و مضمحل می‌سازند. این بی‌خردان (تپله‌بازان یا بازیکنان حرفه‌ای) به بازیهای خارق‌العاده خود، افتخار کرده و با سرافرازی، خودشان را قهرمان و بی‌نظیر و استثنائی و الگو برای دیگران گمان می‌دارند، چونکه در دنیای امروزه کارگران، زحمتکشانشان و یا بهتر بگوییم تولید کنندگان مایحتاج روز، این بازیگران حرفه‌ای روز را برای خود الگو، بت و... قرار می‌دهند. در اینجا چندی از حرکات خارق‌العاده و یا زبردستی‌های بازیکنان به قول خود، حرفه‌ای را مرور می‌کنیم:

یکی از این گروه‌ها که خود را گُلَف‌بازان حرفه‌ای معرفی می‌کنند، قهرمان این گروه، (گُلَف‌بازان) یک تپله‌ای را از فاصله تقریباً دویست متری داخل سوراخی کوچک قرار میدهد و او قهرمان و الگو برای دیگران میگردد. بهترین بیلباردباز، با یک چوب تمامی تپله‌های میز بیلبارد را بدون خطا کردن، درون سوراخ‌های میز داخل میکند و قهرمان می‌شود. بهترین تنیس‌باز، تپله‌ای را با سرعتی بیش از دویست کیلومتر در ساعت از بالای تور تنیس عبور میدهد و حرفه‌ای می‌گردد

بهترین فوتبالیست، با یک ضربه پا، تپله‌ای را از فاصله تقریباً پنجاه متری داخل دروازه‌ای قرار میدهد و افسانه‌ای خطاب می‌شود. بهترین بیس‌بال‌باز، با یک ضربه چوب دستی، تپله‌ای را از محوطه بازی‌ها به خارج می‌اندازد و بی‌نظیر و بت می‌گردد. بهترین بسکتبالیست، تپله‌ای را از فاصله چند متری داخل سوراخ یک سبد قرار میدهد و او افسونگر نامیده می‌شود. بهترین والیبالیست، با یک ضربه کف دست، تپله‌ای را در خط یک سوم بازی‌ها می‌کوبد و مشهور می‌گردد. بهترین هاکی‌باز، تپله‌ای را از روی یخ‌ها یا چمن‌ها، درون دروازه‌ای قرار میدهد و شهرت می‌یابد. بهترین بولینگ‌باز، با پرتاب یک تپله، ده عدد گوشت‌کوب را به پهلوی می‌خواهاند و قهرمان نامیده می‌شود، و همین‌طور دیگر بازی‌های روز که اگر بخواهیم تمامی این بازی و سرگرمی‌های موجود روز را نام ببریم و طرز این بازیها را توضیح بدهیم در اینصورت باید که یک کتاب بیش از هزار صفحه‌ای را ویژه این بازیها بنویسیم.

از این تپله‌بازیها که بگذریم به بازیهای وحشی، خشن و یا خطرناک میرسیم. بعنوان مثال: مشت‌زنی، لگدزنی و... که در این بازیها، بسیاری از مردمان فلج و یا معدوم می‌گردند. در دنیای امروزه، بسیاری از مردمان به خاطر سیر کردن شکم (امرار معاش) این بازیهای وحشیانه را انجام می‌دهند بطوری که برای اجرای این بازیها، مردم با مشت و لگد به سر و بدن یکدیگر میکوبند، همدیگر را زخمی می‌گردانند و در بعضی مواقع یکدیگر را به هلاکت نیز می‌رسانند. چند بازی مثبت نیز وجود دارند که این بازیها بین مردمان امروزه، خریدار چندانی را ندارند از جمله این بازیها را می‌توان دو و میدانی، بدن سازی و... نام برد. من فکر میکنم که تا اینجا، از تپله‌بازان و مشت و لگد زنان حرفه‌ای، به اندازه کافی گفتیم، حالا به مرور آرتیست‌های حرفه‌ای روز می‌پردازیم. در محیطهای زندگی امروزه، آرتیست‌های بی‌شمار و مختلفی وجود دارند. به عنوان مثال: هنرپیشه‌ها، (آرتیست‌های فیلم) کارگردانان، تهیه‌کنندگان، آهنگ‌سازان، آهنگ‌نوازان، ترانه‌سازان، خوانندگان، رقاصان و... تمامی این آرتیست‌ها، تپله‌بازها یا امثال که خود را حرفه‌ای معرفی می‌کنند، سرتاسر عمر خود و امکانات زمین را به بازی و یا آرتیست‌بازی اختصاص می‌دهند بطوری که این

حرفه‌ای‌ها، در سنین جوانی به بازیها می‌پردازند و در دوران پیری خود را مربی ، معلم و یا آموزگار معرفی کرده و سپس این به اصطلاح معلمان، دروس تپله - بازی، آرتیست‌بازی یا امثال را به آماتورها (یعنی تازه کاران) می‌آموزند و آنان با این عمل، تا آخرین لحظه مرگ، به بازیها برای دفع اوقات عمرشان، می‌اند - بشند. از میان گروه آرتیست‌ها، دسته‌ای که خود را آرتیست‌های فیلم معرفی می‌کنند، این به اصطلاح ستاره‌های فیلم، بی‌خردترین آرتیست‌ها می‌باشند، چونکه این آرتیست‌های فیلم برای دریافت غذای بیشتر (پول) هرکار و هرعمل کذب و زشتی را انجام می‌دهند. بعنوان مثال:

مبلغان بوسیله تبلیغات کذب، نخست از این به اصطلاح ستاره‌گان فیلم، بُت می‌سازند، سپس کالا یا اجناس منفی خود را بوسیله این به اصطلاح بُت‌ها بفروش می‌رسانند. در اینجا چند نمونه از اجناس منفی که بوسیله آرتیستان بفروش می‌رسند را به توضیح می‌آوریم:

افرادی بسیار بی‌وجدان و حیوان‌صفت، بوسیله این آرتیست‌های فیلم، اکثریت مردمان را به دخانیات، مشروبات الکلی و... معتاد ساخته‌اند.

این آرتیست‌های سرگین مغز، هیچ توجه ندارند که از طرف بالادستان یا بهتر بگوییم صاحبان، وسیله‌ای برای فروش کالا یا اجناس منفی قرار گرفته‌اند و این آرتیست‌ها، با بی‌توجهی بوسیله قرار گرفتنشان از طرف افرادی بی‌وجدان و اعتنا نکردن به مردم و محیط‌های زندگی، بدون هیچگونه مخالفت و حتی با کمال میل، در صحنه‌های فیلم، دود کردن سیگار را نشان می‌دهند، نوشیدن مشروبات الکلی را نشان می‌دهند و...

(الگو و بت‌های انسان روز) این آرتیست‌ها و یا به اصطلاح ستاره‌گان که در ازای دریافت غذای بیشتر (پول) هرعمل زشتی را انجام می‌دهند بنابراین، وای به حال ما مردم که این آرتیست‌ها را برای خودمان الگو و بت قرار می‌دهیم. امروزه در گوشه و کنار دنیا، بسیاری از مردمان در خیابان‌ها و غیره، به صف می‌ایستند و منتظر می‌مانند تا اینکه آرتیستی بیاید و او را ببینند یا اینکه از او امضائی را دریافت کنند. من در صحنه‌ها مشاهده کرده‌ام که این آرتیست‌های به اصطلاح ستاره، چنان امضاء می‌دهند که پنداری کوه البرز را بر روی شانه‌ها

می‌دارند. مردم ساده‌دل، ساعت‌ها را در سرما، گرما، باد و باران کنار خیابانها انتظار می‌کشند که شاه و یا ملکه‌ای داخل اتوموبیل، از خیابانی عبور کند تا اینکه شاه، ملکه و... را مشاهده کنند. این مردمان ساده‌دل، هیچ توجه ندارند که این شاه‌هان، آرتیستان و... شارلاتان‌هایی هستند که مال و منال مردم را با حيله و فریبکاری‌های خود، می‌دزدند و غصب می‌کنند. برما آدمیان، داشتن شاه و یا ملکه، ننگ و رسوایی می‌باشند چونکه ما انسان هستیم و هیچ یک از انسانها عسل غایط نمی‌کند و همچنین هیچ یک از انسانها صدتا صدتا بچه زایمان نمی‌کند. ما آدمیان مثل و مانند هستیم بنابر این، شاه و یا ملکه ویژه مورچگان، زنبوران و... می‌باشد نه انسانها. این که افرادی در گذشته و حال، خود را ملکه یا شاه نام می‌نهند، این عمل، بی‌خردی و ساده‌دل بودن انسان روز را آشکار می‌گرداند.

اکثریت مردمان امروزه کم و بیش آگاه گشته‌اند و شاه‌هان و ملکه‌ها را درجای خودشان، نشانده‌اند ولی هنوز تعداد انگشت‌شماری با شاه و یا ملکه خطاب کردن خود، بر گرده دیگران سوار می‌باشند.

از میان این ملکه و یا شاه‌هان امروزه، ما می‌توانیم مردم کشورهای اروپای غربی را به مثال آوریم که مردم این کشورها خود را مردمانی فهیم، باشعور و متمدن معرفی می‌کنند در حالی که اکثریت آنان شاه و یا ملکه‌ای را بر گرده خود، سواره میدارند و این مردمان به اصطلاح فهیم و باشعور، داشتن شاه یا ملکه‌ای را بر گرده خود، افتخار نیز می‌شمارند. کسی یافت نمی‌شود که به مردم کشورها، بخصوص کشورهای اروپایی که شاه و یا ملکه‌ای را بر گرده سوار می‌دارند، چنین سؤالات را مطرح کند:

آیا شاه شما عسل غایط میکند؟ و یا اینکه ملکه شما صدتا صدتا بچه به دنیا می‌آورد؟. این افراد انگشت‌شمار که امروزه خود را آرتیست، شاه، ملکه و... معرفی میکنند، بیشترین امکانات را بدست خود، مضمحل میگردانند بطوریکه هریک از این افراد، ده‌ها مناطق مسکونی و... را به یک فرد (خود) اختصاص داده و می‌دهند. بعنوان مثال:

اگر قفسه‌های کفش این آرتیست، ملکه و یا شاه‌هان را بنگرید، پندارید که فروشگاه بزرگ کفش است. اگر کمدهای لباس آنان را بنگرید، پندارید که انبار

یک تولیدی بزرگ لباس است، و اگر گاراژهای اتوموبیل آنان را بنگرید، پندارید که نمایشگاه اتوموبیل است.

این افراد که مانند مورچگان آذوقه انبار می‌کنند با این حال، هیچ توجهی را به آینده نکرده و درست مانند مورچگان نیز معدوم می‌گردند. ما مردمان که برای امضاء گرفتن، از این شاه‌هان و آرتیستان و... ساعت‌ها از وقت خودمان را در انتظار کشیدن، سپری می‌کنیم، اگر صحیح اندیشه و تفکر کنیم در این صورت آگاه می‌شویم که این شاه‌هان، آرتیستان و... از ساده‌دلی ما، سوءاستفاده کرده‌اند و خودشان را شاه، آرتیست یا امثال معرفی کرده و می‌کنند. این افراد که از همت و تلاش‌های توده مردم، به اسم شاهی یا آرتیستی رسیده‌اند، آنان در کمال بیشرمی، گرانبهاترین منت‌ها را می‌گذارند تا اینکه یک امضاء کج و معوج را به مردم ساده‌دل می‌دهند.

مردمانیکه امروزه همه اوقات فراغتشان را به ملاحظه و تشویق کردن این به اصطلاح ستاره‌گان اختصاص می‌دهند، اگر یک مدت کوتاهی را بدون ملاحظه و تشویق کردن سپری کنند، در این صورت تمامی این آرتیست‌ها، شاه‌هان و یا امثال، واقف می‌گردند که مردمانی هستند بسیار بی‌ارزش و بسیار مضر بر جامعه. چونکه آنان بجز مضمحل گردانیدن امکانات زمین، بوسیله شاه‌بازی و آرتیست‌بازی یا تیله‌بازی‌هایشان، کار دیگری را قادر نمی‌گردند.

ما آدمیان برای ادامه زندگی و ساختن آینده‌ها، باید که همگی بلااستثناء به کار و تولید و تلاش‌های مثبت بپردازیم و این شاه‌بازی، آرتیست‌بازی، تیله‌بازی، مش‌زنی، لگ‌زنی، گیتارزنی و امثال را پس از فعالیت‌های روزمره (یعنی پس از اتمام ساعات کار و تولید) انجام بدهیم. اگر بنا باشد که عده‌ای با تلاش‌های فراوان، بکار و تولید کردن مایحتاج روز بپردازند و عده‌ای دیگر با عنوانهایی چون شاه، آرتیست و امثال به بازی و سرگرمی‌ها بپردازند در این صورت هیچیک از انسانها آینده‌ای نخواهد داشت.

ای مردمان آگاه شوید و بدانید: این بازیگران که امکانات را بوسیله انجام بازیها مضمحل می‌گردانند، غارتگران آینده‌ها می‌باشند. همانطور که مطلع هستید، در دنیای امروزه، افرادی به وسیله بازی و بازیگساری، وجه بسیار بالائی را

به جیب‌ها می‌زنند بطوری که تولید کنندگان مایحتاج زندگی، صدتومان مزد یا درآمد دارند درحالی‌که بازی‌ساران، صدها میلیون.

در زمانهای گذشته، دوره‌هایی را افرادی به وسیله ادیان و مذاهب (فریکاری) دیگران را غارت کردند و دوره‌هایی را افرادی با هجوم بردن و کشتن و تهدید کردن (دیکتاتوری) دیگران را چپاول کرده‌اند که امروزه نیز اینچنین روش‌ها، تا حدودی کاربرد دارند. در آینده که مردم آگاهتر شده و گول ادیان و مذاهب را نمی‌پذیرند و از هم‌نوع (دیکتاتور) نمی‌هراسند، آزمون‌هاست که افرادی به - وسیله بازی (سرگرم کردن) و بازیگرسازی، دیگران را چپاول خواهند کرد. اگر مردم به آگاهی کامل برسند در اینصورت مُزد و یا درآمد بازیگران و بازی‌سازان، به اندازهٔ سیرساختن شکم خواهند بود چون که تولید کردن مایحتاج زندگی، اراده و همت می‌طلبد و کسانی‌که قادر به تولید مایحتاج خود نمی‌گردند، برای سیرکردن شکم (امرار معاش) به بازی و سرگرم کردن دیگران می‌پردازند. من فکر می‌کنم تا اینجا به اندازهٔ کافی از بازیها گفتیم، حالا برای یافتن علل این بازیها و یافتن چارهٔ مشکلات، طُرق گذران و یا زندگی خودمان را مرور میکنیم: آدمیان و دیگرجانداران، با طُرق بسیار متفاوت، بقا را در زمین ادامه می‌دهند. ما جانداران که نژاد انسان نامیده می‌شویم، به دلیل دارا بودن مغزی استثناء از دیگر نژادهای زمین مستثنی می‌باشیم. در ابتداء نژاد ما، یکی از پست‌ترین نژادها در زمین شمرده می‌شد چونکه در مراحل اولیه، انسان‌ها بوسیله دیگر نژادها و محیط‌های زندگی، براحتی نیست و نابود می‌گشتند.

با گذشت زمان، نژاد انسان رقابت با دیگر نژادها را آغاز کرد و رقیب‌ها را یکی پس از دیگری نابود و یا مسخر خود گردانید، بطوری که امروزه نژاد انسان در سیارهٔ زمین کاملاً بی‌رقیب مانده است. نژاد انسان که امروزه در زمین کاملاً بی‌رقیب مانده این انسان هیچ توجهی به انسان بودن خود، نشان نمی‌دهد و درست همانند دیگر نژادهای زمین، سر خود را پائین انداخته و منتظر معدوم شدن خود، در زمین می‌باشد.

ما آدمیان زندگی را در زمین سپری می‌گردانیم ولی هیچ توجه نداریم که این زمین، اقامتگاه اصلی ما نمی‌باشد و این بی‌توجهی ما به منزل اصلی، سبب

میگردد که ما کره زمین را خانه اصلی خود، قرار می‌دهیم و این زمین کوچک و ناچیز را بسیار فراخ و عظیم می‌شماریم.

اگر ما همچنان این زمین را منزل اصلی خود، قرار بدهیم و به آینده بی‌توجه باشیم در اینصورت به بن‌بست برخورد می‌کنیم و پس از برخورد کردن به بن‌بست، از صحنه این زمین نیز محو می‌گردیم بنابراین، باید که ما قصد یا هدف یافتن منزل اصلی را انگیزه زیستن خودمان، در این کره، قرار بدهیم و با این انگیزه، امکانات زمین را در راه هموارسازی راه‌های منزل اصلی خود، بمصرف برسانیم.

ما آدمیان روی زمین که دیگرجانداران امثال سگ، گربه، میمون و یا مورچگان را رقبای اصلی خود قرار داده‌ایم، اگر به وهم خود رجوع کنیم و فراخ بودن آن را ببینیم در اینصورت به انسان بودن و توانگری خود، واقف می‌گردیم و سپس با اندیشیدن به کائنات، موجودات درون کائنات را رقبای خودمان قرار می‌دهیم و با موجودات درون کائنات، به رقابت می‌پردازیم. بنظر من، کره زمین محل اقامت گاوان، گوسفندان و یا امثال، میباید نه انسانها که از مغزی استثناء بهره‌مند گشته‌اند. ما مردمان امروزه، قرار دادن کهکشانها را در یک گوشه‌ای از وهم خود، قادر می‌باشیم با اینحال، ما نیز همچو گاو، گوسفند، سگ و امثال بقا را در زمین ادامه، و برای دفع زمان حیات یا عمر خود، تلاش می‌کنیم. ما آدمیان پس از غلبه و مسخر گردانیدن دیگرجانداران، کره زمین را نیز به تسخیر خود، آورده‌ایم که از زمان این ظفر، صدها قرن می‌گذرد ولی پس از غلبه بر دیگر جانداران و تسخیر کردن زمین، هیچگونه توجهی را به راه و رقبای اصلی که در کائنات می‌باشند، نشان ندادیم و این بی‌توجهی به کائنات، سبب گشته که ما در پی یافتن رقبا، برای رقابت کردن، در زمین بی‌رقیب و خود را بر خود رقیب قرار داده‌ایم.

جاندارانیکه در زمین زندگی را بطور غریزی یا طبیعی سپری میکنند، آنها برای سیر گردانیدن شکم و ادامه بقا، با یکدیگر (هم نژادان) و دیگران (دیگر نژادان) رقابت میکنند. ما آدمیان که زمین را منزل اصلی خود قرار داده‌ایم (علت اینکه آدمیان زمین را منزل اصلی خود قرار میدهند، این است که به وهم خود رجوع

نمیکنند، وهم انسان که میلیاردها برابر بزرگتر از کره زمین می باشد و این زمین که در وهم انسان، کوچکتر از سر یک سوزن می گردد، همین سر یک سوزن، در دیده چشم آدمیان بسیار عظیم می آید.) ما نیز مانند دیگر جانداران، برای ادامه حیات در زمین، پس از غلبه بر دیگر نژادها، به رقابت با هم نژادان خود، پرداخته ایم. به عنوان مثال: حیوانات وحشی برای خود، مرزها بوجود می آورند بطوری که محیط زندگی خودشان را بوسیله ادرار کردن و غیره، علامت گذاری میکنند و سپس برای دفاع از مرزها، هرجانداری و حتی هم نژادانیکه از علامت عبور می کنند را مورد حمله خود، قرار می دهند.

ما آدمیان که به وهم خود رجوع نکرده و از مغز استثناء بهره نمی گیریم، ما نیز مانند حیوانات، اطراف محیط زندگی خودمان را مرزبندی میکنیم و برای مقابله با هم نژادان، در سنگر مرزهایمان کشیک می کشیم و ما با این عمل، اکثریت امکاناتمان را به مرزهایی اختصاص می دهیم که این مرزها، برای نژاد انسان کشیده گشته اند. ما مردمان امروزه که شعور و تمدن را ادعا می کنیم، آگاه شویم که ما از غذای شکم خود، می زنیم تا اینکه مرزهای انسان بر انسان را مستحکم و استوارتر بگردانیم.

در اینجا برای یافتن علل وجود مرزها بین هم نژادان، زندگی و اهداف زندگی، جانداران زمین را مرور میکنیم. نخست زندگی حیوانات زمین را می گوئیم: این جانداران بلااستثناء در زندگی یک هدف اصلی را دنبال می کنند که این هدف، سیرگردانیدن شکم می باشد. اکثر حیوانات، محیطهایی را برای سیرگردانیدن خودشان مناسب می بینند و سپس اطراف محیط خود را مرزبندی کرده و به این وسیله، ورود دیگر جانداران را به محیط خود، ممنوع اعلام میدارند. و اما ما آدمیان: ما انسانها موجوداتی هستیم مرموز و پوشیده بطوری که ما ظاهراً به دیگر جانداران زمین، شبیه می باشیم ولی باطناً، هیچگونه شباهتی را با آنها نداریم. ما انسانها مغزی را در سر داریم که می توانیم میلیاردها سیاره، امثال زمین را درون آن قرار بدهیم ولی جسمی داریم بسیار کوچک و ضعیف که با یک وزش باد زمین، هلاک میگردد بنا بر این، ما برای رفع کوچک و ضعیف بودن اجسام، زاد و ولد می کنیم و بسیار میگردیم. در اینجا نکاتی را در مورد توانایی

انسان متحد و ناتوانی انسان متفرق، بیان می‌کنیم؛ فرض بگیریم که در آینده شاید همین فردا، کره ماه از مدارش خارج و با سرعت هزار کیلومتر در ساعت، بطرف زمین حرکت کند، در این صورت انسان متحد (مقصود از انسان متحد: یک انسان معادل تقریباً شش میلیارد می‌باشد) قادر میگردد که با بهره‌گیری از مغز خود، ماه را از حرکت بازدارد و آن را به مدار قبلی‌اش بازگرداند ولی ما مردمان امروزه که بدون بهره‌گرفتن از مغز خود، متفرق مانند حیوانات، بقا را در زمین ادامه میدهیم، اگر بینیم که ماه به زمین نزدیک و با زمین برخورد خواهد کرد، در اینصورت واقف میگردیم که چگونه خود را به میلیاردها قسم تقسیم کرده‌ایم و با این عمل، درست مانند حیوانات، تابع و مطیع بر محیط زندگی خود در زمین گشته‌ایم.

ما انسانها که تعدادمان بیش از شش میلیارد میباشد، اگر به بهره‌گیری از مغز خود، موفق گردیم و به انسان بودنمان آگاهی یابیم در این صورت یک اهرمی میشویم که میتوانیم با این اهرم، سیارات و حتی کهکشانها را جابجا گردانیم بنابراین، ما مردم امروزه، باید که به وسیله آگاه ساختن، خود را از حصار این ضدیت کردن، دسته دسته گشتن و هلاک ساختن یکدیگر، رها گردانیم و این چنین بوسیله تنفر ورزیدن به هم‌نوع، این اهرم معادل شش میلیاردی انسان را به یک خلال دندان چوبی، تبدیل نگردانیم.

ما مردمان امروزه، مغز استثنائی را بی‌مصرف گذاشته‌ایم و این بهره‌نگرفتن از مغز، سبب گشته که ما زمین را پایان راه‌های خودمان قرار داده‌ایم و در این زمین، منتظر روز قیامت (یعنی مرگ زمین و یا نابودی حیات در آن) می‌باشیم. ما مردمان که منتظر روز قیامت در زمین می‌باشیم، این را خوب می‌دانیم که برای رسیدن به آن روز، باید که یک فاصله زمانی را طی کنیم بنابراین، برای دفع این فاصله زمانی که رسیدن به روز قیامت در زمین میباشد، دست‌آویزها ساخته و می‌سازیم و تا رسیدن به روز قیامت، بوسیله این دست‌آویزها، خود را مشغول می‌گردانیم. بعنوان مثال:

ما آدمیان دسته، گروه، اقوام و یا امثال را تشکیل می‌دهیم و سپس درون این دسته، گروه یا اقوام با یکدیگر بطور مسالمت آمیز، ضدیت می‌کنیم (مقصود از

ضدیت صلح آمیز: زدن همدیگر در رقابت‌های درون گروهی، برای در رأس قرار گرفتن و سلطه داشتن می‌باشد) و دیگر دسته، گروه یا اقوام را دشمن خود، خطاب کرده و به این وسیله، با وحشیگریهای مطلق، با هم‌نژادانمان به جنگ و ستیزها می‌پردازیم.

ما آدمیان به علل دارا بودن جسم ضعیف و کوچک، و ناتوانی در برابر اجرام عظام، به تعدادمان می‌افزاییم و برای رفع ضعف، بیشتر و بیشتر می‌گردیم تا این که به قدرت اجرام عظام برسیم و رازهای نهفته را بر خود، آشکار گردانیم. ما مردم امروزه، ظاهراً شبیه به انسان (موجود خردمند و متحد) می‌باشیم و خود را انسان نیز خطاب می‌کنیم ولی از نظر باطنی هیچ شباهتی را با انسان نمی‌داریم چون که ما برخلاف سرشت انسان، از یکدیگر می‌گریزیم و با دسته دسته گشتن، مانند حیوانات، عمر کوتاه خود را در زمین سپری می‌گردانیم. در اینجا برای توضیح صدماتی که از دسته دسته گشتن، بر پیکر انسان وارد می‌گردد، دسته‌ای را از میان دسته‌های بی‌شمار که امروزه وجود دارند به مثال می‌آوریم. بنظر من، از میان تمامی دسته، گروه یا اقوامی که امروز نیز وجود دارند، برای مثال آوردن، قوم یهود یا اسرائیل مناسبتر از دیگر اقوام می‌باشد، چونکه اعضا یا مردم این قوم، (اسرائیل) از آغاز تأسیس تا به امروز، زندگی را توأم با عذاب فراوان، خوف و اضطراب سپری کرده‌اند. این را نیز گفته باشیم که ما برای تجربه کردن و درس آموختن از قوم اسرائیل، طُرق زندگی آنان را در گذشته و حال مرور می‌کنیم.

قوم موسی، کلیمی، یهود و یا اسرائیل، تقریباً سه هزارسال پیش از این، در کشور مصر به رهبری موسی تأسیس یافت. در آنزمانها کشور مصر بوسیله شخصی معروف به «**فرعون**» (این نکته را برای پیشگیری از سوء تفاهم، بیان می‌داریم: ما آدمیان که کره زمین را تسخیر و دیگرجانداران آن را مسخّر گردانیده‌ایم با اینحال، از گذشته نچندان دور خود، هیچگونه سند موثقی را در دست نداریم بنابر این، برای مرور تاریخ گذشته خود، مجبور می‌شویم که از حکایات یا روایاتی استفاده نماییم که هیچیک از این روایات یا حکایات موجود، با واقعیات نزدیکی ندارند.) اداره می‌گشت و این مردمان که قوم یهود نامیده

می‌شوند، آنان نیز در آزمانها همراه با دیگر مردمان بقا را در کشور مصر ادامه می‌دادند. این نکته را نیز اضافه کنیم که در آزمانها مردمان به اقوام مختلف پخش می‌گشتند و هریک از اقوام برای قوم خود، خدائی مخصوص (بت) می‌ساختند و سپس خدای خودساخته را به نام قوم خود، می‌پرستیدند.

موسی که خود یکی از دست‌اندرکاران کشور مصر می‌بود، او به فکر رقابت با حاکم وقت (فرعون) افتاد و برای ساقط ساختن فرعون از حاکمیت، دست به ایجاد تشکیلات زد. در مرحله اول، موسی اعمال یا کارهای ضد انسانی حاکم وقت را برای مردم تشریح می‌کرد از جمله، سوء‌استفاده حاکم از نیروی مردم برای ساختن مقبره (اهرام) خود.

موسی پس از جلب توجه کردن در میان توده مردم، در پی تشکیل قوم خود شد و او پیش از هرچیز، طبق آداب و رسوم آزمانها، خدای مخصوص قوم خود (یهود) را در ذهن ساخت (خدائی که قوم یهود را از دیگر اقوام مستثنی، برتر و منتخب خود معرفی می‌کند. برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع شود به کتاب کائنات) و سپس خود را پیغمبر از طرف آن خدای ذهنی، به مردم قوم یهود و دیگران معرفی کرد. پس از این، قوم یهود تشکیل شد و بعد از اعلام موجودیت، اعضا این قوم به نشر نظریات خود که برتری بر دیگران می‌بود پرداختند. در ابتداء اعضا قوم کلیمی، آنچنان فعال و برتری خودشان را بر دیگران، تبلیغ کردند که فرعون و تمامی مردم کشور مصر را به ستوه آوردند بطوری که فرعون مجبور شد این قوم برتری و تجزیه‌طلب را از محدوده کشور و حکومت خود اخراج گرداند.

روایت است که حاکم وقت «فرعون» آنچنان از دست قوم یهود به ستوه آمده بود که او برای خلاصی یافتن از شر این قوم، به لشگریان خود دستور داد که برای عبور دادن قوم موسی از دریای سرخ، به کمک آنان بشتابند و تمامی افراد این قوم را به آنسوی دریا رد گردانند. فرعون در اعلام این دستور آنچنان تأکید کرده بود که بسیاری از لشگریان او در کمک‌رسانی به قوم اسرائیل برا- ی گذشتن از دریای سرخ، جان خودشان را فدا کردند. (قوم یهود چنین حکایت می‌کنند که لشگریان فرعون برای بستن راه و جلوگیری کردن از عبور آنان به

آنجا آمده بودند که موسی از میان آب‌های دریا، جاده‌ای خشک ساخت و پس از عبور دادن قوم پابره‌نه خود، لشکریان فرعون که از اسب و ارابه سود می‌بردند را در آب‌های دریا غرق گردانید. (قوم اسرائیل پس از عبور از دریای سرخ، به صحرای خشک سینا وارد شدند که در این صحرا، بسیاری از افراد این قوم، از تشنگی و با امثال هلاک گشتند. (از میان نژادهای جانداران، نژاد انسان، جان‌سخت‌ترین جاندارن زمین می‌باشد و انسان خود را از دشوار و ناهنجارترین وضعیت‌ها می‌گذرانند.) قوم اسرائیل که همراه با دیگر مردمان، زندگی را با شرایطی نسبتاً مناسب در کشور مصر سپری می‌کردند، پس از تجزیه و جدا - گشتن از دیگر مردمان، زندگی را با شرایطی بسیار دشوار و تلخ پشت سر گذرانده و می‌گذارند.

قوم یهود پس از طرد شدن از کشور مصر و عبور از دریای سرخ، مدت طولانی را با عذاب فراوان، در صحرای سینا سپری کردند تا اینکه دوباره با دیگر مردمان همنشین گشتند و سپس به ساختن مکانی پرداختند که امروزه به اورشالیم معروف می‌باشد و پس ساختن اورشالیم و مستقرگشتن در آن، دوباره قوم خود، یهود را مستثنی و برتر و منتخب از طرف خدا، به دیگران معرفی کردند، چون که رهبر این قوم موسی، خدائی ساخته بود که این خدا، کلیمیان را از دیگران مستثنی و منتخب خود خطاب می‌کرد، بنابر این، یکبار دیگر یهودیان همانند گذشته، اطرافیان را بستوه آوردند بطوری که حاکم کشور بابل، **شاه بخت‌النصر** به اورشالیم هجوم برد و پس از به آتش کشیدن اورشالیم، تمامی افراد این قوم به اصطلاح برتر و منتخب از طرف خدا را درون حصارهای خودش محبوس کرد. قوم اسرائیل تقریباً پنجاه سالی را در اسارت شاه بخت‌النصر، بسر بردند، و پس از سقوط بابل به دست «**کوروش** شاه ایران» آزاد گشتند و دوباره با دیگر مردمان، به همنشینی پرداختند و سپس بار دیگر، دیوارهای اورشالیم را استوار گردانیدند. پس از این، قوم یهود چند سده را مطیع ابرقدرت وقت «شاه‌هان هخامنشی ایران قدیم» گشتند و ابرقدرتها استقلال اورشالیم را برای آنان تضمین کردند. زمان می‌گذشت و ابرقدرتها یکی پس از دیگری پرقدرت و ساقط می‌گشتند، تا اینکه نوبت به قدرت‌نمایی رومیان رسید و قوم

یهود زیر سلطه رومیان می‌بودند که این مسئله پسر خدا، **عیسی مسیح** پیش آمد. عیسی که یکی از اعضا یهودیان می‌بود، و او خدای کتاب تورات را پدر خود خطاب میکرد با اینحال، قوم یهود بشدت با او مخالفت کردند بطوریکه عیسی را بخاطر گفته‌هایش، بطرز وحشیانه و وحشتناکی به قتل رساندند. پس از این واقعه، بسیاری از افراد قوم یهود، به پیروی و یا طرفداری عیسی، از یهودیت انشعاب زدند و این انشعابات، سبب گشتند که باقی‌مانده قوم اسرائیل، در انزواء و مورد تنفر دیگران قرار بگیرند و پس از مدتی در حدود سال شصت میلادی، رومیان اورشلیم را به آتش کشیدند و تمامی قوم یهود را آواره گردانیدند.

بعد از ویران گشتن اورشلیم بدست رومیان، قوم یهود به هرسویی پراکنده گشتند و میان مردمان، در گوشه و کنار دنیا، بدون مستثنی خطاب کردن قوم خود، بقا را ادامه دادند ولی در داخل گروه، (هم‌کیشان) همچنان منتخب بودن خودشان را از طرف خدای کتاب تورات باور می‌داشتند، و مطالب مندرج در کتاب تورات را از طرف پروردگار عالمیان گمان می‌کردند، و اینچنین پندارهای مصیبت آور (در کتاب تورات آمده است که یهودیان می‌توانند از غیریهودی نزول بگیرند، گوشت حیوان مردار را به غیریهودی بفروشند و...) یهودیان باعث می‌شد که آنان در برخورد با دیگران، برای داد و ستد کردن، به اعتقادات دیگران بی‌اعتناء گردند و بوسیله بی‌اعتنائی (قسم یاد کردن) به اعتقادات دیگران، کالا و اجناس خودشان را بفروش برسانند.

من یک ایرانی هستم و با یهودیان کشور ایران، از نزدیک برخورد و داد و ستد داشته‌ام، و من بارها شاهد این بوده‌ام که یهودیان شهر تهران برای بفروش رساندن کالاهای خود، هیچ توجهی را به اعتقادات مردمان غیریهودی نشان نمی‌دادند. به نظر من، این طرز برخورد یهودیان با دیگر مردمان، (یعنی اعتناء نکردن به اعتقادات غیریهودی) بود که سبب بروز فاجعه قتل عام قوم یهود و یا «**هالوکاست**» گشت چون که یهودیان، خودشان را منتخب خدا تصور میکنند و این سبب می‌گردد که آنان به غیریهودی بی‌اعتنا می‌شوند. به عنوان مثال: امروز تقریباً پنجاه سال میشود که یهودیان در کشور اسرائیل مستقر گشته‌اند

ولی در طی این پنجاه سال گذشته، به علت بی‌اعتنائی به همسایگان که غیریهودی می‌باشند، حتی به اندازه یک دانه ارزن، به زندگی انسانی نزدیک نگشته‌اند. (مقصود از زندگی انسانی: زندگی توأم با امنیت و آزادیها میباشد) یکبار دیگر علت را به تکرار می‌گوییم: چونکه یهودیان قوم خود را پُرازش و غیره را بی‌ارزش می‌پندارند و این سبب می‌شود که آنان از دیگران فاصله می‌گیرند و این تجزیه گشتن از دیگران، باعث می‌گردد که یهودیان برای ایمن ساختن قوم و یا کشور خود، به سلاح‌های مرگبار و دیوارهای بلند یا امثال متوسل می‌گردند و اینچنین حرکات غیرانسانی قوم اسرائیل، (یعنی متوسل گشتن به اسلحه و تهدید کردن دیگران، برای ایمن ساختن خود) باعث می‌شوند که امنیت قوم خود، و امنیت کل سیاره زمین، به مخاطر افتد.

من بارها در صحنه‌ها مشاهده کرده‌ام که خبرنگاران از قوم اسرائیل در مورد امنیت آنان و این دیوار بلندی که اطراف لانه‌هایشان میکشند سؤال میکردند، و یهودیان در جواب: این دیوار ننگ و رسوایی را بسیار مؤثر بر امنیت خودشان می‌شمردند و آنان بسیار بی‌خردانه، بدون هیچگونه اعتنائی به همسایگان، فقط و فقط از امنیت قوم خود سخن می‌گفتند. هر انسان خردمندی، به این آگاهی دارد که هرگز به وسیله به مخاطر انداختن امنیت همسایه، نمی‌توان



(کودکانیکه به جرم داشتن والدین یهودی، گرسنه و سوزانده شدند.)

منزل خود را ایمن ساخت. این قوم یهود، چه زود از خاطر بیرون برده‌اند که در همین چند ده پیش از این، حیوانات وحشی در لباس انسان ظاهر گشتند و انسانها را برچسب یا محک یهودی زده و فرزندان (دسته گل‌ها) را در آتش -



(عکس فوق یک قسم از قتل عام فرزندان یهودیان را نشان می‌دهد)
خاکستر ساختند. این قوم یهود که به دلیل همه‌سوزی (هالوکاست) کشور دار گشته‌اند، آنان دلیل استقرار یافتن خودشان را کاملاً بفراموشی سپرده‌اند



(زن و فرزندان غیریهودی که بدست یهودیان روز، قتل عام می‌گردند.)

و در برخورد با دیگران، بخصوص همسایگان، مانند حیوانات وحشی، از موضع قدرت برخورد می‌کنند. مردم قوم اسرائیل که در چند ده پیش از این، بوسیله وحشی‌های آدم‌نما، سوزانده و خاکسپاری می‌گشتند، حالا همان مردمان (قوم اسرائیل) خود وحشی‌های آدم‌نما گشته‌اند و با کمال وحشیگری، غریبه‌پویان را برحسب و یا محک تروریست می‌زنند، و زن و فرزندان همسایگان (**دسته گل‌ها**) را زیر آتش بمب‌هایشان به آتش می‌کشاند. قوم موسی و کلیمی و یهود یا اسرائیل که تقریباً سه هزارسال پیش از این، تأسیس یافت، همانطور که در بالا مرور کردیم در مدت این سه هزارسال، قوم یهود در تمامی لحظه‌ها برای اعضای خود و دیگر مردمان سیاره زمین، دشواری، مشقات و مصیبات به وجود آورده‌اند. در اینجا یک علت از علل دسته دسته گشتن خودمان را به تو - ضیح می‌آوریم. ما آدمیان که از مغز استثنائی خود بهره نمی‌گیریم، این باعث می‌شود که ما مانند بزها، حرکت یا عمل می‌کنیم. بعنوان مثال:

بزها در کوهستانی جمع و مشغول چریدن می‌بودند. در حین چرا، یکی از بزها پایش لغزید و به طرفی پرید و سپس تمامی بزها بدون علت در پی آن بز که پایش لغزیده بود، پریدند. از بزها که بدون علت پریده بودند سؤال شد: چرا پریدید؟ همگی در جواب گفتند: چونکه آن یک بز پرید بنابر این، انسانهایی که از مغز خود بهره نمی‌گیرند، به تشکیل دسته و گروه و قوم و کشور و... اقدام می‌کنند و با تشکیل گشتن یک دسته، هزاران دسته‌ها در پی آن تشکیل می‌گردند. اگر ما مردم امروزه بخواهیم که همه‌ی دسته، گروه، اقوام و امثال موجود روز را نام ببریم در این صورت باید که از هفت‌خوان رستم عبور کنیم تا این که نامهای این دسته و... را بر روی کاغذ آوریم، چون که در این مورد، ما از بزها سبقت گرفته‌ایم و با پریدن یک، شش میلیارد پریده‌ایم.

در اینجا برای توضیح واژه تجربه، یکبار دیگر این مثال را به تکرار می‌گوییم: این قوم اسرائیل، بیش از سه هزارسال است که به علت دوری جستن از دیگران زندگی را با عذاب فراوان سپری می‌کنند. معروف است که انسان به وسیله در خاطر زنده کردن و مرور تاریخ گذشته خود، تجربه کسب میکند و با استفاده از تجارب کسب کرده، به آگاهی‌ها میرسد. با توجه به چگونگی تاریخ گذشته،

چرا ما یهودیان، پس از گذشت هزاران سال و چشیدن میلیون‌ها رنج و مشقات هنوز تجربه نکرده و به این آگاهی نرسیده‌ایم که این رنج و مشقات را تجزیه ما از دیگران، سبب می‌گردد؟.

در دنیای امروزه که اکثریت انسانها از تمدن و تکامل خود، سخن‌ها می‌رانند، در مقابل اکثریت، این اقوام بخصوص قوم اسرائیل، هنوز اندیشه و تفکرات چند هزارسال کهنه شده را در سرهایشان می‌پرورانند.

ای مردمان که کتاب تورات را سندی موثق بر منتخب بودن خودتان از طرف یک خدائی عالم، دانا و قدرقدرت، قرار داده‌اید و شما که به این وسیله، خودتان را مستثنی پنداشته و از دیگران دوری می‌ورزید، از این خواب و رؤیاهای کذب، بیرون جهید و به خود آید و سپس به علوم کشف و ثبت شده روز، نظر اندازید و این علوم را با علوم کتب به اصطلاح از طرف خدای خود، به مقایسه بکشید تا ببینید که علوم خدای (کتاب تورات) شما، حتی به یک هزارم علوم انسان روز، نمی‌رسد. امید است که جوانان این دسته، گروه، اقوام و... این کتب کهنه شده و به اصطلاح از طرف خدا را با دقت و دور از حصارهای تعصب، مطالعه کنند و پس از مطالعه، با دقت علوم این کتب را با علوم انسان روز، تطبیق و مقایسه کنند و به این وسیله، به مطالب درج شده در این کتب قدیمی آگاه گردند و سپس این اختلافات کهنه و بی‌مفهوم را از بین خود برچینند.

همانطور که در بالا گفته شد، ما آدمیان بوسیله دسته دسته گشتن از قدرت و توانایی خود، می‌زداییم و به این وسیله، خودمان را رو به نابودی میکشانیم فراموش نکنیم که ما انسان هستیم، و ما می‌توانیم با ایجاد اتحاد واقعی بین خود، آن اهرم معادل شش میلیاردی را واقع گردانیم. ما مردمان امروزه، بجای ایجاد اتحاد واقعی بین خود، به دسته‌های مختلف تقسیم گشته و میگردیم و در حصار این دسته‌ها، چنان به یکدیگر نفرت می‌ورزیم که این نفرت ورزیدن‌ها را به کشتن و ساقط کردن هموعان تبدیل می‌گردانیم. ما مردمان که به علت بی‌خردی، نفرت ورزیدن را به ساقط کردن هموعان تبدیل می‌گردانیم، از این بی‌خردی‌ها بیرون آییم و آگاه شویم، که اگر یک نفر از شش میلیارد کم گردد در این صورت سنگینی بر تمامی پیکر اهرم شش میلیاردی وارد می‌گردد.

ای انسان که انسان دیگری را کشته و یا زخمی می‌گردانید، آگاه شوید که با این عمل، خود را کشته یا زخمی می‌گردانید چونکه بوسیله کشتن یا زخمی گردانیدن یک انسان، از قدرت اهرم شش میلیاردری می‌کاهید.

ای انسان که خود را زخمی و یا ساقط می‌گردانید، آگاه شوید با این عمل، دیگران را نیز زخمی یا ساقط می‌گردانید چونکه بوسیله زخمی کردن یا کشتن خود، از قدرت اهرم شش میلیاردری می‌کاهید.

ای انسان که امکاناتی چون مسکن، پول و غیره را پنهان میدارید، آگاه شوید که با این عمل، امکانات را مضمحل می‌گردانید چون که امکانات پنهان گشته، باید در راه هموارسازی راه‌ها مصرف گردند تا اینکه امکانات بیشتر و بهتری را حاصل آورند.

ای مردمان کشورها که امکانات نقطه‌ای از کره زمین را متعلق به کشور خود، می‌پندارید و بدون اعتنا کردن به دیگر کشورها، این امکانات را به اجناسی منفی و یا ضد (سلاح‌های مرگبار، دیوارهای جدایی و...) تبدیل می‌سازید، آگاه شوید که امکانات هر یک کشور، به تمامی مردم سیاره زمین تعلق دارند لذا، تک تک کشورها باید که چگونه بمصرف رساندن امکانات خود را با دیگر کشورها در میان بگذارند چون که هر یک از نقاط سیاره زمین، امکانات مختلفی را دارا می‌باشند بنا بر این، اگر در یک کشوری امکانات مصرفی بسیاری وجود دارند، این فراوانی به سیاره زمین و همه‌ی مردمان آن تعلق دارد، نه به یک فرد، یک قوم و یا یک کشور.

ما مردمان امروزه که از مغز انسانی خود، بهره نمی‌گیریم این باعث می‌گردد که امکانات وافر روز، در اختیار افرادی نالایق قرار می‌گیرند و این افراد نالایق، همینطور که مشاهده می‌کنیم، امکانات را به سلاح‌های آتشین تبدیل و با این سلاح‌ها، امکانات را به خاکسترها مبدل می‌گردانند.

در اینجا برای یافتن علل اینکه چرا انسان از مغز استثنائی خود بهره نمی‌گیرد، چند مثال را می‌آوریم. این نکته را نیز اشاره کنیم که چگونه بمصرف رسیدن امکانات روز، اندیشه و تفکرات انسان روز را آشکار می‌گردانند. ما آدمیان در هرمرحله، دوره و یا زمان، طرز تفکرات متفاوتی را داشته‌ایم بطوریکه هیچیک

از طرز تفکرات دوره‌ها با یکدیگر مقایسه نمی‌گردند. اکثر مردمان امروزه، چنین تفکر می‌کنند که این خدای بی‌وجود، آینده را برایشان بهشت برین ساخته و پرداخته است و این مردمان، با دل‌بستن به چنین طرز تفکرات، امکانات موجود روز را در راه مست و یا نشئه گردانیدن خودشان، بمصرف می‌رسانند.

ما می‌توانیم با استفاده از کتب قدیمی، به طرز تفکر انسانهائی که این خدا را آفریده‌اند پی ببریم و طرز تفکر آنان را با طرز تفکرات امروزه، به مقایسه و تطبیق آوریم. با کمال خوشبختی، این را می‌گوییم که در این مورد، سند موثق را برای مثال آوردن، دارا می‌باشیم. در اینجا تفکرات انسانی را به مثال می‌آوریم که او حدودن دو هزار و پانصد سال پیش از این، می‌زیسته.

(کتاب تورات حزقیال نبی 1 \ آیه‌ها 2 تا 12)

در یکی از رؤیاها، طوفانی دیدم که از شمال به طرف من می‌آمد. پیشاپیش آن ابر بزرگی از آتش در حرکت بود، هاله‌ای از نور دور آن بود و در درون آن چیزی مانند فلزی براق میدرخشید. سپس از میان ابر چهار موجود عجیب ظاهر شدند که شبیه انسان بودند، ولی هر یک چهار صورت و دو جفت بال داشتند. پاهایشان نیز مثل پای انسان بود ولی پنجه پاهایشان به سم گوساله شباهت داشت و مانند فلزی براق، میدرخشید. زیر هر یک از بال‌هایشان دست‌هایی می‌دیدم مثل دست انسان. انتهای آن چهار موجود زنده، به همدیگر وصل بود. آنها مستقیم حرکت میکردند بدون آنکه برگردند. هر یک از آنها چهار صورت داشت. در قسمت جلو صورت انسان، در طرف راست صورت شیر، در طرف چپ صورت گاو و در قسمت پشت صورت عقاب.

هرکدام دو جفت بال داشتند که یک جفت باز بود و به نوک بال‌های موجودات پهلویی می‌رسید و جفت دیگر بدنشان را می‌پوشانید!

ما مردمان امروزه که از نظم و قواعد موجود در کائنات سخن‌ها می‌گوییم، توجه داشته باشیم که مطالب فوق، معرف خدائی هستند که ما از صمیم قلب این خدا را می‌پرستیم، و آینده خودمان را به او واگذار می‌کنیم. امروزه نیز مطالبی همانند مطالب آقای **حزقیال** عرض می‌گردند ولی هذیان‌های امروزه، بسیار

متفاوت که از بشقابهای پرنده، موجودات فضائی و امثال حکایت می‌کنند نه از موجودی که یک طرف صورتش گاو، طرف دیگر شیر و اطراف دیگرش... باشد.
(کتاب تورات حزقیال \ 4 آیه‌ها 9 تا 15)

در طی آن سیصد و نود 390 روز اول که بر پهلو چپ می‌خوابی، خوراک تو نانی تهیه شده از آرد گندوم، جو، باقلا، عدس و ارزن باشد آنها را در یک ظرف باهم مخلوط کن و از آن نان پیز. نان را حیره‌بندی خواهی کرد و هرروز یک وعده از آن را خواهی خورد آنهم نه بیشتر از بیست مثقال، روزی دو لیوان آب نیز بیشتر نخواهی نوشید.

برای پختن نان، آتش را با مدفوع خشک شده انسان درست خواهی کرد و این کار را در انظار مردم انجام خواهی داد. به همین منوال، قوم اسرائیل، در سرزمین‌هایی که تبعیدشان می‌کنم، نان نجس و حرام خواهند خورد. گفتم: خداوندا چگونه چنین کاری را انجام بدهم؟ من در تمام عمرم هرگز نجس (در آنزمانها نیز، مردمان به این آگاهی رسیده بودند که حرارت آتش میکروب (نجس آنزمانها) را از بین می‌برد، ولی خدای آنزمانها به این آگاهی نرسیده بود که آتش آتش است چه با مدفوع انسان افروخته گردد، چه با مدفوع گاو، و بین این دو آتش تفاوت، نجسی و یا پاکی یافت نمی‌شود) نشده‌ام، از طفولیت تا به حال هرگز نه گوشت حرام خورده‌ام، نه گوشت حیواناتی که بوسیله جانوران دریده شده باشد و نه گوشت حیوانات مردار، من به هیچ‌وجه، خوراک حرام نخورده‌ام. خداوند فرمود: بسیار خوب، بجای مدفوع انسان می‌توانی از مدفوع گاو استفاده کنی.

مطالب فوق، سندی است صد در صد موثق که این مطالب، گویای اندیشه و تفکرات آقای حزقیال میباشند و این آقای حزقیال با چنین طرز تفکرات خود، ادعای تماس داشتن با آفریدگار عالم هستی را کرده است. ما آدمیان به وسیله در نظر گرفتن پندار، گفتار و کردار یکدیگر، شخصیت‌ها را معرفی می‌کنیم. اگر یک فردی از میان مردمان امروزه، تفکراتی همانند تفکرات

(32)

آقای **حزقیال** را از خود بروز بدهد در اینصورت او به عنوان یک دیوانه زنجیری در دارالمجانین بستری می‌گردد. مطالب بالا، تفکرات شخصیتی را بیان کردند که او تقریباً دوهزار و پانصد سال قبل می‌زیسته. اکنون شخصیت دیگری را به مثال می‌آوریم که او حدودن هزار و پانصد سال پیش از این، یعنی هزار سال بعد از آقای **حزقیال** می‌زیسته.

(کتاب انجیل مکاشفه 4 \ آیه‌ها 1 تا 11)

رؤیای آسمانی:

سپس، همانطور که نگاه می‌کردم دیدم که در آسمان دروازه‌ای گشوده شد. آنگاه همان آوائیکه قبلاً نیز شنیده بودم به گوش رسید، آن آوا که همچون صدای شیپوری نیرومند بود، به من گفت: بالا بیا تا وقایع آینده را به تو نشان دهم. ناگهان روح خدا مرا فروگرفت و من خود را در آسمان دیدم. وه که چه با شکوه بود. تختی را دیدم، کسی بر آن نشسته بود که همچون الماس میدرخشید. گرداگرد تخت او را رنگین‌کمانی تابان چون زمرد، فرا گرفته بود. درون آن تخت بیست و چهار تخت کوچکتر قرار داشت، بر آن‌ها بیست و چهار رهبر روحانی نشسته بودند که همه لباس سفید برتن و تاجی از طلا برسر داشتند از آن تخت بزرگ رعد و برق برمیخاست و غرش رعد، طنین افکن بود. در مقابل آن تخت، هفت چراغ نیز روشن بود. این هفت چراغ، همان روح هفتگانه خدا هستند. در برابر تخت، دریایی از بلور درخشان به چشم می‌خورد. چهار موجود زنده نیز در چهار گوشه تخت ایستاده بودند که در جلو و پشت سر خود، چشم داشتند.

نخستین موجود زنده به شکل شیر بود، دومی شبیه به گاو، سومی به صورت انسان و چهارمی به شکل عقابی در حال پرواز بود. هر یک از این موجودات زنده، شش بال داشت و میان بال‌هایش پر از چشم بود. ایشان در شبانه روز، بدون وقفه نام خدا را ذکر نموده، می‌گفتند: قدوس، قدوس، قدوس است. خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید!

همانطور که در بالا مشاهده کردیم، نویسنده مطالب فوق، آقای **یوحنا** پس از گذشت بیش از هزارسال، همان فرضیه و یا طرز تفکر آقای **حزقیال** را بیان کرده است و پس از گذشته هزارسال، هیچگونه پیشرفت یا ترقی، در تفکرات انسان حاصل نگشته. این را نیز گفته باشیم که پس از گذشت بیش از هزار سال، تحولاتی در تفکرات انسان ایجاد گشته بطوریکه موجودات چهار صورتی به موجودات چهار چشمی تبدیل و دو عدد بال به بالها اضافه و چهار بال به شش بال تبدیل گشته‌اند.

ما آدمیان دارای مغزی هستیم بسیار پیچیده و پوشیده، به طوری که من فکر می‌کنم، مغز انسان پوشیده‌تر از کائنات می‌باشد. اگر ما به آشکار ساختن قسمتی از مغز خود موفق گردیم در اینصورت آشکار ساختن رازهای نهفته در کائنات، برایمان سهل و آسان خواهند گشت.

بنظر من، مغز و جسم انسان، دو موجود متفاوت می‌باشند که این **(مقصود از واژه مغز، وهم انسان است)** دو موجود متغیر، به نحوی یا در یک حادثه‌ای، مجذوب یکدیگر گشته‌اند. اینطور که من فکر می‌کنم، وهم انسان پیش از جسم انسان وجود میداشته و با وجود گشتن جسم در زمین، وهم ما این جسم را از میان جسم برای خود انتخاب کرده است.

این پوشیده ماندن مغز انسان را جسم او سبب می‌گردد بطوریکه مغز در حصار جسم قرار می‌گیرد و حصار جسم، مغز را در پوشش خود گرفته و کاویدنش را مانع می‌شود بنابر این، مغز انسان، برای رها گشتن از حصار جسم، باید که خواسته‌های جسم را مهیا نماید تا این که بتواند در مورد خود تفحص کند. خواسته‌های جسم یک انسان از مغز او:

از میان خواسته‌های جسم انسان، چهار خواسته اصلی یا واجب هستند که آنها به ترتیب سرشارگشتن شکم، ارضاء شدن زیر شکم، رفع حاجت (دفع مدفوع) و آسایش (خوابیدن) می‌باشند و جسم انسان، خواسته‌های بی‌شمار دیگری را دارا می‌باشد که این خواسته‌ها، غیرضروری یا فرعی نامیده میشوند. بعنوان مثال: مست شدن، نشئه گشتن، مشعوف شدن، سلطه‌گری و... اما خواسته‌های مغز یک انسان از جسم او. از میان خواسته‌های مغز یک خواسته

اصلی است که آن، درست یا سالم بودن جسم میباشد. برای توضیح مطلب بالا، به آوردن مثال نیازمند میگردیم: اگر جسم انسان، مبتلا به امراض دردناک گردد و یا به وسیله وارد شدن ضربه‌ای ناگهانی و هولناک، درد شدیدی را احساس کند در این صورت مغز از جسم فاصله می‌گیرد. یعنی جسم سخت مریض یا سخت ضربه دیده، به جسدی زنده تبدیل میگردد که مغز از آن خارج گشته و در نزدیکی منتظر می‌ماند تا اینکه جسم بهبود یابد و یا اینکه ساقط گردد. در صورت بهبود یافتن جسم، مغز در آن بازگشت می‌کند ولی اگر جسم در اثر مریضی یا وارد گشتن ضربه‌ای هولناک و طاقت‌فرسا، ساقط گردد در این صورت مغز چنان با سرعت از جسم فاصله می‌گیرد که راه برگشتی برایش نباشد. من خود، بارها در اثر وارد گشتن ضربه‌های هولناک بر جسمم، دیده‌ام که چگونه از طریق مغز، جسم خود را ترک می‌کردم و سپس در نزدیکی جسم برای بازگشتن در او، به انتظار می‌نشستم.

در اینجا قصه آخرین باری که از جسم خود خارج گشتم را بطور خلاصه بیان میدارم: زمستان سال هزار و سیصد و شصت بود که توسط مأموران دادستانی اوین دستگیر و به زندان اوین برده شدم، و در آنجا پس از روزها و شب‌ها که زیر بازجویی‌ها، با آلات نچندان سخت برسر و بدن من زدند سپس دست‌هایم را با دست‌بند، از پشت بالای سر و زیر کمر به طور قبان، بسته و آویزان کردند تا اینکه نوبت به اطاق تعزیر رسید. (در اصطلاح حزب‌الله واژه شکنجه را تعزیر می‌گویند) زمانیکه من به اطاق شکنجه منتقل شدم به محض ورود در اطاق، از زیر چشم‌بند، مشاهده کردم کابل‌های مختلف را که بر تابلو تخته‌ای تکیه داده و یا به میخ‌ها آویزان بودند. در خاطر دارم که بعضی از کابل‌ها نازک و به یکدیگر بافته شده بودند، ولی تعداد بیشتری از کابل‌های شکنجه، سیاه رنگ و به دیلم شبیه بودند.

درحین اینکه من را بر روی تخت شکنجه می‌بستند، صدای ناله‌های پسران **1** بخصوص فریادهای دختران که روی تخت‌های دیگر اطاق، شکنجه میشدند به من تسلی میدادند. صداهای بسیار ناهنجار که در آن اطاق طنین افکن بودند، تمامی افکارم را اشغال می‌کردند بطوری که درحین اندیشیدن به صداها، وارد

شدن ضربات کابل را بر کف پاهای خود، احساس کردم. در شروع یا اوایل وارد شدن ضربات کابل، درد شدیدی را بر پاهایم احساس کردم ولی پس از چندین ضربه که به کف پاها وارد می‌گشتند، درد بسیار شدیدی را در مغزم احساس کردم و از شدت درد، چنان فریاد کشیدم که شکنجه‌گران، چیزهایی مانند پارچه و پلاستیک را درون دهان من فرو بردند و به زدن ادامه دادند. پس از این، من از طریق مغزم، جسمم را ترک کردم و در بالای تخت قرار گرفتم بطوری که جسم خود و شکنجه‌گران را مشاهده کردم که شکنجه‌گران بر پاهای جسم من ضربه می‌زدند، و پس از مدتی خود را بر تخت نشسته یافتم. با توجه به مطالب فوق، مغز انسان موجودی است که به هیچ‌وجه با جسم هماهنگ و یا مقایسه نمی‌گردد. این مغز انسان که از حیث شکل و اندازه، مثل و مانند مغز دیگر جانداران میباشد با اینحال، هیچگونه و حتی یک در میلیاردم شباهت باطنی را با دیگر مغزهای جانداران زمین ندارد.

با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد، چنین نتیجه می‌گیریم که انسان برای بهره‌گیری از مغز استثنائی خود، باید که نخست مغز را از حصار جسم خارج گرداند تا بتواند به ادیسه و تفکرات انسانی (استثنائی) خود، بپردازد. چگونه میتوان در حصار بودن مغز انسان را تشخیص داد؟ اگر فردی پس از مهیا گشتن خواسته‌های اصلی جسم که سیری شکم، ارضاء شدن، رفع حاجت و آسایش میباشد، همچنان مغزش در حصار جسم قرار داشته باشد یعنی مغز او در پی مهیا گردانیدن خواسته‌های فرعی یا غیرضروری جسمش به فعالیت بپردازد، در اینصورت او رو به زوال رفته و به موجودی تبدیل می‌گردد که ما مر - دمان امروزه، نمودار و شاهد آن موجود می‌باشیم. ما موجودات روز که خود را انسان می‌نامیم، ما از امکانات وافر روز سوءاستفاده می‌کنیم بطوری که پس از سیرساختن شکم، به مستی و یا نشئه‌گیها می‌پردازیم سپس به تخیلات خیس ذهنی پرداخته، و در خیالات، زندگی توأم با مستی و نشئه‌گی جاودانه (بهشت وعده شده در کتب این خدا) را برای خود طلب می‌کنیم.

در اینجا مثالی را برای تشریح فعالیت مغز استثنائی انسان می‌آوریم و به این نتیجه میرسیم که انسان بدون آگاهی یافتن به عظمت مغز (وهم) خود بهره -

گرفتن یا استفاده نمودن از آن را قادر نمی‌گردد

(کتاب انجیل مکاشفه \ 6 آیه‌ها 12 تا 14)

غضب خداوند: آنگاه بره، مَهر ششم را گشود. ناگهان زلزله‌ای شدید رخ داد و خورشید همانند پارچه‌ای سیاه، تیره و تار گشت. و ماه به رنگ خون در آمد. سپس دیدم که ستاره‌گان آسمان بر زمین میریزند، درست مانند انجیرهای نارس که در اثر باد شدید از درخت کنده شده بر زمین می‌افتند.

آسمان نیز همانند یک طومار، بهم پیچید و ناپدید گشت و تمام کوه‌ها و جزیره‌ها تکان خورده، از جای خود منتقل شدند!

مطالب فوق، گواه این میباشند که آقای **یوحنا** هیچگونه آشنایی و حتی به اندازه سر یک سوزن، علمی را در مورد اجرام آسمانی نداشته و او مغزیش را در راه رسیدن به خواسته‌های فرعی جسم (بهشت رؤیایی این خدا) مصرف می‌نموده. این آقای **یوحنا** بوسیله نگاه کردن به بالای سر، مشاهده میکرده که ستاره‌های کوچک مانند انجیرهای کال، در آسمان قرار دارند و یک خورشید نیز وجود دارد و او خورشید را مفعولی، جدای از ستاره‌گان گمان میکرده و هم - نژاد بودن خورشید با ستاره‌گان را حتی در تصور آوردن، قادر نمی‌گشته. این ستاره‌گان که در دیده چشمان جانداران زمین، مانند انجیرهای نارس میمانند، هر یک از این ستاره‌گان، میلیون‌ها برابر عظیم و بزرگتر از سیاره زمین میباشد بنابراین، اگر انسان این ستاره‌گان بسیار عظیم را به انجیرهای کال تشبیه کند، در این صورت چه تفاوتی بین انسان و دیگر جانداران زمین، امثال گاو و گوسفندان و... یافت خواهد شد؟.

مردمانی که این کتب به اصطلاح از طرف خدا را نوشته‌اند، این افراد امثال حزقیال، یوحنا و... همگی بلااستثناء با نسبت دادن مطالب خود به خداوند آفریدگار، بزرگترین بی‌حرمتی و شدیدترین توهینها را نسبت به پروردگار عالمیان انجام داده‌اند.

این نویسندگان (کتب ادیان) بی‌خرد و بی‌اطلاع از هیچ، بی‌شرمانه گفته‌های خود که این مطالب، امروزه فروتر از هذیان میباشند را گفته‌ها از طرف پروردگار

عالمیان معرفی کرده‌اند و با این عمل، بزرگترین و جبران ناپذیرترین ضربه‌ها را بر پیکر بشریت وارد ساخته‌اند.

میلیون سال‌هاست که ما آدمیان زندگی در زمین را به امید یافتن راه‌های منزل اصلی، و هموارسازی این راه‌ها، ادامه می‌دهیم ولی در مدت این میلیون سال‌های گذشته، راهی بیشتر از یک‌صدوم ثانیه را هموار و طی نکرده‌ایم. ما می‌توانیم برای یافتن علل درجا زدن خود، تاریخ گذشته را مرور کنیم و به این آگاهی برسیم که درجا زدن ما را در تمامی لحظه‌ها، خدایان فروتر از خودمان، سبب گشته‌اند و سبب می‌گردند. چونکه ما آدمیان در همه‌ی زمانها خدائی پست و (برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع شود به کتاب کائنات) فروتر از خود را پرستش کرده‌ایم و پرستش می‌کنیم.

ما انسانها پس از آغاز زندگی در زمین، سالهای بی‌شماری را با شک و (بنظر من، بی‌خردترین و شرم‌انگیزترین پنداشت بشر، این بود که او در پانصد سال پیش از این، خورشید را گردان پنداشت و بر گردیدن زمین تردید کرد) تردیدها، سپری کردیم تا اینکه در حدود پنجاه سال پیش از این، از طریق دیده‌چشمان انسانی والامقام و همیشه جاودان بنام **یوری گاگارین** در صحنه کائنات وارد گشتیم، و پس از وارد شدن در صحنه کائنات، بسیاری از شک و تردیدهای پیشین را بوسیله دیدن، از اوهام خود شوییدیم. سپس با پروازهای مکرر به خارج از جو زمین، در کائنات به کشفیاتی مختصر موفق و به این واقف گشتیم که هیچ نمی‌دانیم.

در زمانهای دیرین که ما انسانها به نادانی خود، واقف نبودیم و نمی‌داستیم که نمی‌دانیم، این نادانی بر ندانستن، سبب می‌گشت که ما خود را بسیار خردمند بپنداریم و این خود خردمند پنداشتن، سبب می‌گشت که مردمانی بی‌اطلاع از هیچ و مطلقاً بی‌اطلاع از هیچ، خودشان را به آفریدگار عالم نزدیک ببینند، بطوری‌که حکایت است، حدودن یک‌صد و بیست و چهارهزار پیغمبر از طرف آفریدگار عالمیان به زمین آمده‌اند.

همانطور که مطلع هستید، تک تک این یک‌صد و بیست و چهارهزار پیغمبر، ادعا میکردند که با پروردگار عالمیان تماس نزدیک دارند و همانطور که مطلع

هستید، هیچک از این پیغمبران به اصطلاح از طرف خدا آمده، به علم گردیدن زمین در اطراف خورشید، نه فهم بودند و نه فهم گشتند بطوری که تمامی پیغمبران، بدون آگاهی یافتن به علم گردش زمین، (گردش وضعی و انتقالی) درون این زمین دفن گردیدند. **علم گردیدن زمین که بر پیغمبران ما پنهان و پوشیده ماند. این علم، (گردش زمین) امروزه برای کودکان کم سن و سال نیز پیش پا افتاده می‌آید.**

من پس از مرور مطالب درج شده در کتب پیغمبران، بر خویش چنین گفتم: این هیچ‌خردان که به علم گردیدن زمین، نه آگاه بودند و نه آگاه گشتند با اینحال، تماس داشتن با آفریدگار عالم را ادعا کردند. سپس با مرور علوم کشف شده توسط انسان روز، بر خویش این سؤال را مطرح کردم: اگر این پیغمبران به علم گردش کهکشان‌ها، آگاه می‌بودند و یا آگاه می‌گشتند در اینصورت چه مقام و منزلتی را برای خوشان ادعا می‌کردند؟.

در اینجا قصه چگونه ثابت و به ثبت رسیدن علم گردیدن زمین را بیان میداریم و با اسناد تقریباً موثقی که در دسترس داریم، این را ثابت میکنیم که پیش از به دنیا آمدن بسیاری از پیغمبران، مردمانی به علم گردیدن زمین آگاهی می - داشتند. قبل از ورود به قصه، این نکته را نیز اضافه کنیم که ما برای معرفی شخصیت‌ها، محل تولد و یا محل گذران آنان را بیان نمی‌کنیم چونکه تمامی این شخصیت‌ها در کره زمین تولد یافته‌اند. اگر انسان به شناخت خود موفق گردد در اینصورت زمانی خواهد رسید که آدمیان محل زندگی حیوانات (زمین) را ترک میکنند سپس در کائنات ساکن میگردند. در آزمانهاست که شخصیتها بوسیله محل تولدشان شناسایی خواهند شد. بعنوان مثال: **سوری مریخی و پروین راه شیری و...** این است قصه به ثبت رسیدن گردش زمین به محور خود و اطراف خورشید: حکایت است که در حدود دو هزار و پانصد سال پیش از این، یکی از افتخارات بشریت بنام **فیثاغورس** به علم گردیدن زمین آگاه شد و او به محض سخن گفتن در این زمینه (گردش زمین) بدست متعصبین مذهبی، پیکر و آثار گرانقدرش در آتش سوزانده شدند. (ناگفته نماند که من بخش عمده اطلاعاتم را از طریق اینترنت کسب می‌کنم) پس از **فیثاغورس**،

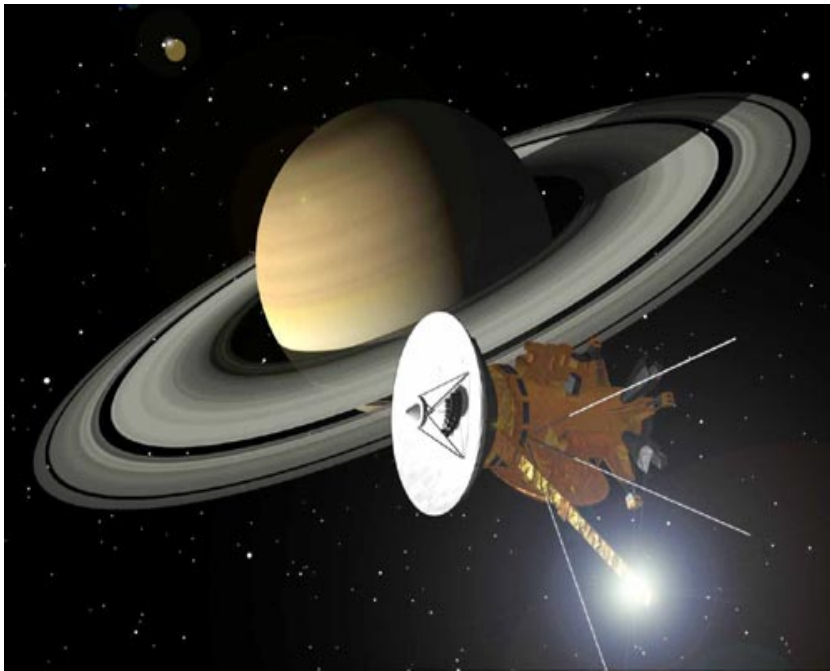
شاگردان او به ترتیب **فیلولائوس** حرکت وضعی زمین (گردش به محور خود) را مطرح کرد و **هراکلیدس یونتسی** حرکت انتقالی زمین (گردش به دور مرکز) را مطرح کرد. سپس **آریستارخوس ساموسی** با ترکیب نظریه‌های این دو، اولین نظریه جامع یا خورشید مرکزی را پیشنهاد کرد.

پس از **آریستارخوس ساموسی** فیلسوف و منجم قرن سوم قبل از میلادی این نظریه (گردیدن زمین) کاملاً بفراموشی سپرده شد، و این حقیقت گردش زمین، هزار و هشتصد سال پوشیده ماند. تا اینکه در تاریخ هزار و پانصد و چهل و سه **1543** ستاره شناس، **نیکلاس کوپرنیک** نظریه خورشید مرکزی و یا سامانه خورشیدی را بسط داد و به صورت علمی درآورد و **نیکلاس کوپرنیک** یکی از افتخارات بشریت، در همان سال دارفانی را وداع گفت.

پس از درگذشت **کوپرنیک** یکبار دیگر این نظریه یا بهتر بگوییم حقیقت گردش زمین بفراموشی سپرده شد ولی این بار، نسبت به دفعه قبل مدت فراموشی بسیار کوتاه بود، بطوریکه در اوایل سال هزار و ششصد **1600** **گالیلئو گالیله** نظریه کوپرنیک را که مورد لعن و نفرین کلیساها قرار گرفته بود، آشکارا صحیح اعلام داشت.

حکام کلیساها که فرضیه **کوپرنیک** را فراموش شده می‌پنداشتند، با ظهور **گالیله** روحانیون بی‌خرد و ضد علم، خشمگین گشتند، و یک بار دیگر فرضیه **کوپرنیک** را منفور و مطرود شمردند، سپس بوسیله تهدیدات وحشیانه خود، که این تهدیدات خیر از در آتش سوزاندن حقیقت گویان را می‌آوردند، **گالیله** را **وادر ساختند که او سند گردیدن خورشید در اطراف زمین را به امضاء رساند و از عالم بودن خود توبه کرده و به جمع بی‌خردان ملحق گردد** انسان والامقام و پژوهشگر (**گالیله**) در زیر فشار و تهدیدات روحانیون متعصب و بی‌خرد، سند گردش خورشید در اطراف زمین را به امضاء رساند، ولی او تا دم مرگ، به پژوهش‌های خود ادامه داد و چند کتاب ارزشمند را نیز بدور از چشمان روحانیون ضد علم، به رشته تحریر درآورد. این را نیز اضافه کنیم که در آزمونها، قدرتهای روحانیون به حد زمان **فیناغورس** نمی‌رسیدند که بتوانند **گالیله** و آثار گراندورش را در آتش سوزانیده و خاکستر گردانند لذا، روحانیون

مستبد، تا آنجا که قدرتشان کشش داشت، عمل ضد انسانی و ضد علمی خود را به انجام رساندند، و آثار گرانقدر **گالیله** را به لیست سیاه (ممنوعه) وارد گردانیدند. پس از این، علیرغم مخالفت و فعالیت‌های ادیان و مذاهب برای پیشگیری از اثبات علوم، علم گردیدن زمین ثابت گردید و به ثبت رسید و پس از مدت کوتاهی این علم، بر همه‌ی مردمان کره زمین آشکار گشت بطوری که حکام کلیساها با شرمساری مطلق، اجباراً در سال **1835** آثار **گالیله** را از لیست سیاه خارج نمودند. چنین بود قصه ثابت شدن علم گردش زمین. در بالا ذکر شد که ما انسانها پس از گذشت میلیونها سال، راهی به اندازه یکصدوم ثانیه را طی کرده‌ایم. همان طور که مطلع هستید، ما یک ماشین بی‌سرنشین را در ماه تیتان (یکی از ماه‌های سیاره کیوان) فرود آورده‌ایم که



(Cassini Huygens) ماشین کاسینی در حال ورود به سیاره کیوان)

این ماشین، فاصله زمین تا ماه تیتان را در مدتی حدود هفت سال طی کرده است. ما آدمیان که اندیشه‌هایی چون یافتن راه‌های منزل اصلی را در سرها

می‌پرورانیم، اگر ما بخواهیم که در صحنه کائنات حرفی را برای گفتن داشته باشیم، در اینصورت باید که بتوانیم فاصله زمین تا ماه تیتان را با یک ماشین سرنشین‌دار، در مدت یک ساعت طی کنیم تا بتوانیم به این وسیله، پایه‌های استقرار و سکونت خودمان را در کائنات تأسیس کرده و زندگی در خارج از کره زمین را برنامه‌ریزی کنیم. در غیر این، ما حتی به حساب آوردن فاصله‌ها بین اجرام آسمانی را قادر نخواهیم گشت. چونکه یکی از نزدیکترین ستاره بعد از خورشید، فاصله‌ای حدود هشت سال نوری را با زمین می‌دارد که به حساب آوردن هشت سال نوری به کیلومتر، تقریباً یک عدد هفت و سینزده عدد صفر می‌طلبد.

در اینجا برای تشریح عقب ماندگی‌های خودمان، می‌توانیم فاصله زمانی بین هفت سال و یک ساعت را به حساب آورم و سپس با حساب‌های بدست آورده، نتیجه بگیریم که چند کیلومتر باید به سرعت‌ها بیافزاییم تا اینکه هفت سال را به یک ساعت مبدل گردانیم. اینطور که من به چرتکه انداخته‌ام، ما تقریباً هزار و دویست میلیون **1200,000000** کیلومتر دورتر از سرعت پایه‌ای، (پایه سرعت برای زیستن در کائنات) می‌باشیم. شاید که ما مردمان امروزه، رسیدن به سرعت پایه‌ای که **1200,000000** کیلومتر در ساعت می‌باشد را غیرممکن شماریم، ولی این سرعت که در نظر ما بسیار زیاد جلوه می‌کند و رسیدن به آن غیرممکن می‌آید، اینچنین سرعتها، دورن کائنات مانند هیچ می‌مانند. من که یک کارگر ساده هستم، فکر می‌کنم که ما آدمیان صدها برابر بیش از این سرعت‌ها را پشت سر خود خواهیم داشت، مشروط بر اینکه به شناخته خود موفق گردیم و اتحاد واقعی انسان را بین خودمان برقرار گردانیم. بعنوان مثال: اگر ما متمدن (مقصود از تمدن: آگاهی کامل می‌باشد) شویم و اتحاد واقعی را بین خودمان برقرار گردانیم در اینصورت شاید که کائنات را نیز همانند زمین، به تسخیر خود آوریم و اجرام آسمانی را نیز مانند جانداران و جمادات زمین، مسخر خود گردانیم.

ما مردمان امروزه، ادعا می‌کنیم که شش میلیارد می‌باشیم ولی هیچ توجه نداریم که حتی دو نیز نمی‌باشیم بلکه ما شش میلیارد تک تک مانند حیوانات

راه‌ها را بر یکدیگر ناهموارتر ساخته و مانع از پیشرفت همدیگر می‌شویم. انسانهایی که امروزه برای مقابله با هم‌نوع، دسته و گروه و کشور یا امثال را تشکیل داده‌اند و به این وسیله، داشتن اتحاد را فریاد میکشند، توجه داشته باشند که اتحاد حیوانی را بر اتحاد انسانی ترجیح داده‌اند. همانطور که مطلع هستید، حیوانات زمین، در مواقع شکار کردن، با همدیگر متحد می‌شوند و پس از گرفتن شکار، به ستیز با یکدیگر می‌پردازند بنابراین، مردمانی که برای هجوم بردن و ساقط کردن هم‌نوع، دست بدست یکدیگر می‌دهند و از اتحاد انسانی نیز دم می‌زنند، توجه داشته باشند که فرومایه و پست‌تر از حیوانات می‌باشند چونکه حیوانات برای هجوم بردن و دریدن دیگر نژادان، متحد میشوند. نه مانند ما انسانهای روز، که به هم‌نژادانمان هجوم می‌بریم.

ای مردمانی که برای ایمن ساختن منزل خود، امنیت همسایگان را می‌زداید
ای مردمانی که برای سیرگردانیدن شکم خود، شکم دیگران را می‌درید.

ای مردمانی که هم‌نوعان را دشمن خطاب می‌کنید.

ای مردمانی که برای ساقط کردن هم‌نوعان، از فدا کردن جان خود نیز دریغ نمی‌ورزید.

و ای مردمانیکه یکدیگر را بهلاکت میرسانید و به عمل ساقط کردن هم‌نوعان، افتخار کرده و خودتان را قهرمان معرفی میکنید. تا دیر نشده و امکانات زمین، از بین نرفته به خود آید و خودتان را از این زندگی غیرانسانی، رها ساخته و اتحاد واقعی انسان را بین خود ایجاد نمایید تا به این وسیله، بتوانید امکانات زمین را در راه هموارتر گردانیدن راه‌های منزل اصلی بمصرف رسانید. در غیر این، فاجعه‌های مصیبت‌آور که به دست خودمان یکی پس از دیگری به وجود می‌آیند، این امکانات وافر امروزه را به خاکسترهای فردا مبدل می‌گردانند.

ما مردمان امروزه که آکنده از نفرت به هم‌نوع، متولد می‌شویم، آگاه شویم که این نفرت ورزیدن ما به همدیگر، باعث مضمحل شدن امکانات موجود می‌گردد. ما موجودات که خود را انسان خطاب می‌کنیم، این را بدانیم: هرگز یک انسان واقعی به خود (هم‌نوع) نفرت نمی‌ورزد بنابراین این، ما که خود را انسان مینامیم اگر یک نشانی از انسانیت، در ما وجود دارد، باید که این نشان، ما را از تنفر

ورزیدن به هم‌نوع، بازدارد. ما موجودات که خود را باشعور (خردمند) و متمدن می‌نامیم، اگر باشعور هستیم، باید که این نفرت ورزیدن به هم‌نوع را از خود طرد گردانیم، امکاناتی که به آینده‌سازی تعلق دارند را در راه نشان دادن تنفر خود به هم‌نوع مصرف نگردانیم و تا دیر نشده و امکانات موجود از بین نرفته، برای ایجاد اتحاد و تفاهم بین خودمان، شتابگر شویم.

اینکه چرا باید برای ایجاد اتحاد عاجل شد، به نکات زیر با دقت بیشتری توجه کنیم: اتحاد بین انسانها، زمانی کاربرد دارد که امکانات وجود داشته باشند بنابر این، امروز که امکانات فراوانی وجود دارند، اتحاد بین ما ثمر بخش خواهد بود. فردا که این امکانات از بین رفت، دیگر اتحاد ما کاربردی که نخواهد داشت هیچ بلکه اثر منفی نیز خواهد داشت. چونکه بدون وجود امکانات، ما انسانها باید که همدیگر را کشته و با تغذیه از گوشت یکدیگر برای بقا، شکم‌هایی را سیر بگردانیم نه اینکه متحد شویم و همگی بهلاکت برسیم.

در اینجا چگونه بمصرف رسیدن امکانات روز را تشریح میکنیم. و به این وسیله، شاید که بتوانیم از مضحل گشتن امکانات موجود جلوگیری به عمل آوریم. ما مردمان امروزه، امکانات زمین را به مواد، کالا یا اجناس مختلف تبدیل میسازیم اکثریت و یا بهتر بگوییم: نود درصد از امکانات زمین که امروزه به مواد و اجناس تبدیل می‌گردند، مضر بر انسان می‌باشند.

در این مورد، باید که امثال بسیاری را برای توضیح اعمال خودمان آوریم: اولین جنس روز را مثال می‌زنیم که سلاح نامیده می‌شود و این جنس، بیشترین امکانات زمین را به خود اختصاص میدهد. این آلت جنگ و یا سلاح که بدترین، مضرترین، خطرناکترین و ضد انسان‌ترین جنس از میان اجناس روز می‌باشد با اینحال، بدست خود انسان ساخته می‌شود.

(علت وجود سلاح) در زمانهای دیرین، انسانها برای مقابله با دیگرجانداران زمین، اسلحه ساختند و بوسیله اسلحه، تمامی جاداران زمین را مسخر خود گردانیدند، و انسانها پس از غلبه بر دیگرجانداران، به تصرف امکانات زمین پرداختند و امکانات فراوان زمین را یکی پس از دیگری تصاحب کردند. انسان، پس از مسخر گردانیدن دیگرجانداران و تسخیر کردن زمین، کارش در این کره،

پایان رسید و او با امکاناتی که از زمین برایش حاصل گشته بود، برای حرکت بسوی منازل جدید آماده گشت ولی این انسان، بجای حرکت و ادامه راه، از پیروزی بر دیگرچانداران زمین، بسیار مفتخر گشت سپس در فراوانی امکانات زمین، غرق گردید بطوری که پس از تسلط یافتن بر دیگرچانداران و در اختیار گرفتن امکانات زمین، به ادامه راه خود هیچ توجه‌ای نکرد و این بی‌اعتنائی به ادامه راه، سبب شد که انسانها زمین را مقصد آخر خودشان بپندارند و این پندار غلط انسان، باعث شد که او درون حصار زمین، خرد گردد و یک زندگی جدید و بی‌انگیزه‌ای را در زمین آغاز نماید.

این بی‌انگیزه گشتن زندگی، انسان را وادار ساخت که او طُرق گذران حیوانات را الگوها بر زندگی خود قرار بدهد. سپس مانند حیوانات و یا بهتر بگوییم: بدتر از حیوانات، به نزاع و یا ستیز با خود (همنوعان) پردازد، به خود نفرت بورزد، بر خود هجوم ببرد و خود را بهلاکت برساند بنابر این، انسانها برای ساقط کردن یکدیگر، به اسلحه مرگبار محتاج گشتند و ساختن و تولید کردن اسلحه مرگبار را انگیزه‌ها بر زندگی خود در زمین، قرار داده و می‌دهند.

سلاح روز: امروزه سلاح‌هایی وجود دارند که قادرند کره زمین را از سامانه خورشیدی محو بگردانند (یعنی زمین را به دانه‌های ارزن، تبدیل گردانند) در این مورد، من اطلاعات کامل و یا موثقی را در دسترس نمی‌دارم ولی شنیده‌ام که هر یک از این سلاح‌ها (بمب اتم) هزینه ساخت و نگهداریش، بودجه کل زمین را شامل میشود. در دنیای امروزه افرادی بی‌خرد و حیوان‌صفت، امکانات را به اسلحه تبدیل می‌گردانند و این بی‌خردان، بوسیله ساخت و تولید اسلحه دیگران را نیز به جانب تبدیل امکانات به اسلحه، حول میدهند بطوریکه امروزه همه‌ی سران کشورها، در این اندیشه میباشند که چگونه سلاحی را فراهم گردانند که مخرب‌تر از اسلحه اتمی روز باشد.

من به عنوان یک شاگرد، از نویسندگان توانا تقاضا میکنم که در این مورد، قلم بدست گیرند و تمامی سلاح‌ها، کارگاه‌های اسلحه‌سازی، انبارهای اسلحه و تعداد افرادی که از طریق ساخت، فروش و یا نگهداری اسلحه، امرار معاش میکنند را بر همگی آشکار گردانند. بنظر من، اگر ما این نیرو و امکاناتی که به

ساخت و تولید اسحله اختصاص می‌دهیم را در راه آشکار ساختن رازهای درون کائنات بمصرف رسانیم در اینصورت قادر می‌شویم که فاصله یکسال نوری را در کمتر از یک روز طی کنیم. از این جنس (سلاح) می‌گذریم و اجناس دیگر را مرور می‌کنیم.

دُخان: این جنس دودی است که انسان را به امراض مختلف از جمله سرطان مبتلا می‌سازد بطوریکه انسان بوسیله مصرف این جنس، که امروزه به سیگار مشهوریت دارد، خود و اطرافیان را به امراض مختلف مبتلا می‌گرداند. اگر من امکانات بیشتری را در اختیار می‌داشتم در اینصورت لیست کل دخانیات زمین را یافته و برخود آشکار می‌ساختم که چگونه درصد بالایی از امکانات آینده‌سازی را به دود سمی تبدیل کرده‌ایم و این دود سمی را به داخل جسم خود تزریق می‌نماییم. امروزه، دخانیات از حیث تولید و مصرف بعد از اسلحه، در رده دوم قرار دارد و مقام سوم را الکل به خود اختصاص می‌دهد.

الکل و یا مشروبات الکلی: امروزه مشروبات الکلی بعد از اسلحه و دخانیات، بیشترین امکانات زمین را مضمحل می‌گردانند. این مشروبات، علاوه بر امکانات زمین، مغز انسانها را نیز به سرگین مبدل می‌سازند بطوریکه مردمان بوسیله نوشیدن مشروبات الکلی، از حالات عادی خارج و در بسیاری از مواقع، کاملاً کنترل خودشان را از دست می‌دهند و مانند موجودی تهی مغز در گوشه‌ای قرار و هیچگونه عمل انسانی‌ای را قادر نمی‌گردند.

ما آدمیان در هر دوره، آداب و رسوم متفاوتی را داشته‌ایم. امروزه، چنین رسم است که اگر فردی یا افرادی بخواهند عمل خلاف و یا زشتی را انجام بدهند، پیش از اقدام به عمل خلاف، مشروبات الکلی را می‌نوشند و سپس به انجام عمل زشت خود می‌پردازند و این مردمان به رسم روز، بوسیله نوشیدن الکل، اعمال خلاف یا زشت خوشان را به توجیه می‌آورند. در قوانین اکثر کشورهای امروزه، چنین گفته می‌شود: اگر فردی در حالات مستی، فرد دیگری را به قتل برساند، مستی او سبب می‌شود که قتل، غیر عمد محسوب گردد.

امروزه مشروبات الکلی، انگیزه‌ها بر ادامه زندگی بسیاری از مردمان می‌باشند بطوریکه مردمان به کار و تلاش فراوان می‌پردازند که بتوانند مشروبات بیشتری

را برای خودشان فراهم آورند. در دنیای امروزه، اکثر جوانان بین پانزده و بیست سال، به عشق این زندگی می‌کنند که آخر هفته‌ها را مشروب بنوشند و از حالات عادی خارج گردند، و اکثریت مردمان بیست سال به بالا، در این فکر می‌باشند که چگونه پول هنگفتی را به جیب بزنند که بتوانند بوسیله پول‌ها، برای خود خدمتکاران گیرند، همیشه در سفرهای توریستی مست یا نشئه باشند و از این قبیل خواسته‌ها.

من میتوانم این را با اطمینان خاطر اعلام کنم: هیچک از مردمان امروزه، هیچ علاقه‌ای و حتی هیچگونه سمپاتی را به شناخت و پیشرفت خود (**انسان**) ندارند و تک تک مردمان امروزه، در این اندیشه می‌باشند که چگونه عمر کوتاه خودشان را توأم با شادی‌های موجود روز، پشت سر بگذارند. این به اصطلاح شادی‌های زندگی که ما مردمان امروزه، با آنها سرگرم می‌باشیم عبارت‌اند از بسیار خوردن، بسیار نزدیکی کردن، احترام گرفتن، مست بودن، نشئه بودن، سلطه داشت، به تمسخر گرفتن اطرافیان و...

بنظر من، این شادی‌ها که بین ما مردمان امروزه رواج دارند، در حقیقت شادی از دیوانگی‌ها می‌باشند. برای توضیح این نکته (شادی یا دیوانگی) چند بیت از اشعار انسان خردمند **شهید بلخی** را می‌آوریم.

اگر غم را چو آتش دود بودی، جهان تاریک ماندی جاودانه

در این گیتی سراسر گر بگردی، خردمندی نیابی شادمانه (شهید بلخی)
در اشعار فوق، **شهید بلخی** کنایه از این دارد که ناآگاهی غمانگیز است و ما مردمان که به هیچ آگاهی نمی‌داریم با اینحال، خودمان را شاد و سرافراز می‌پنداریم. ما مردمان که در ناآگاهی‌ها غرق هستیم و مانند دیوانگان به شادیهایی می‌پردازیم، آگاه شویم که این شادی ما، از دیوانگی‌هاست نه سرافرازی.

شادی و دیوانگی، دو واژه متضاد

که بی‌خرد، بین این دو واژه، نیاید تضاد

من بی‌خرد، که شادم در دیوانگی‌هام

چرا خرد پیشه کنم غم گردد هم‌رام؟ (مهدی عزیری)

امید است که ما مردمان، این مستی و نشئه‌گی و یا دیوانگی‌ها را شادی

نشماریم و بوسیله آگاه ساختن، خودمان را از غرق گشتن در دیوانگی‌ها نجات بخشیم. امروزه ما میتوانیم به اطراف بنگریم و بنیم که تقریباً هشتاد درصد از جمعیت زمین، بوسیله الکل، سرها را به قول خود، گرم می‌گردانند، نوزده **19** درصد بوسیله مواد مخدر، سرها را حیران و یا گیج می‌گردانند و یک درصد باقیمانده نیز سرها را در تاریکی شب‌ها به عشق بهشت رؤیایی بعد از مرگ این خدا، نشئه می‌گردانند.

من در دوران کودکی، چنین فکر می‌کردم که یک پرفسور و فیلسوف و استاد دانشگاه یا امثال، انسانی است بسیار آگاه، با گذشت زمان که از نزدیک با چندی از آنان برخورد کردم، دیدم که این افراد نیز مشروبات الکلی را مانند مشروبات مفید بر جسم، می‌نوشند. من با خود می‌اندیشم و بر خویشتن چنین گله می‌کنم: اگر بنا باشد که پرفسور، فیلسوف و یا استادان امروزه، برای گرم کردن سر خود، الکل را بنوشند بنابر این، مردمان عادی باید که در الکل‌ها به شنا کردن بپردازند. یک مثالی است که می‌گوید:

«**هرکس بفکر خویش، و بی‌ریش، بفکر ریش**» ما مردمان امروزه، هیچ توجه‌ای نداریم که فردایی وجود دارد و همگی بلااستثنا، بدون اعتنا کردن به فردا، در این اندیشه می‌باشیم که لحظه حال را چگونه در حالات غیرعادی، سپری گردانیم. چونکه در حالات عادی، امکان این می‌رود که ما به مشکلات آینده اندیشیم و لحظه حال را بر خود تلخ بگردانیم.

انسان واقعی با اندیشیدن به آینده، اتحاد را بین خود ایجاد می‌کند و سپس با توجه به امکانات روز، برنامه‌های ساخت زندگی ایده‌آل را بر کتاب زمان خود، درج می‌دارد. ما مردمان که شش میلیارد تک تک امکانات را در راه‌هایی چون مستی، نشئگی و... مصرف می‌نماییم و ما که بجای اتحاد، به هم‌نوع نفرت می‌ورزیم، آیا ما می‌توانیم با این اعمال، خودمان را انسان نیز خطاب نماییم؟. من فکر میکنم که در مورد الکل به حد کافی گفتیم. حالا به مرور جنس یا مواد شماره چهارم که امکانات زمین را مضمحل می‌گرداند می‌پردازیم.

این جنس یا ماده، **مخدر** یعنی بی‌حس کننده نام دارد: همانطور که از نام این جنس پیداست، مخرب مغز و ویرانگر جسم انسان می‌باشد. در دنیای امروزه،

مواد مخدر در هرگوشه و کنار دنیا، یافت می‌شوند ولی این مواد، غیرقانونی می‌باشند. مثالی در مورد ممنوعیت مواد مخدر:

اگر یک انسان از سیاره‌ای دیگر، در زمین فرود آید، و مدتی را میان ما زندگی کند در اینصورت او با مشاهده مواد مخدر، بر خود این سؤال را مطرح می‌کند. این مواد مخدر که در هر محیط و هر محل یافت میشوند چرا غیرقانونی و غدقن می‌باشند؟ امروزه بسیاری از افراد کشورها به عنوان مأموران ضد مواد مخدر، تمامی نیرو و امکانات را صرف مبارزه با این مواد میکنند. شاید بتوان گفت که امروزه تعداد مأموران ضد مواد مخدر، در هرکشوری بعد از افراد ارتش، از حیث تعداد نفرات، رده دوم را تشکیل میدهند با اینحال، مواد مخدر در هر مکان یافت میشوند. چونکه سران کشورها بلااستثناء در تولید و پخش مواد مخدر، به یک نحوی دست و پا شرکت دارند. باید گفت که این سران کشورها، یا خود کودن هستند و یا اینکه دیگران را کودن می‌پندارند چونکه برای تولید کردن مواد مخدر، باید که هکتارها زمین را زیر کشت برد، تا توان چند کیلو مواد مخدر را فراهم آورد لذا، اگر سران کشورها به ریشه کن ساختن مواد مخدر مایل باشند در اینصورت این عمل، (ریشه کن کردن مواد مخدر) را به آسانی قادر می‌گردند. سؤال از خویش: چرا سران کشورها، عمل ریشه کن ساختن مواد مخدر را انجام نمیدهند؟ جواب سؤال: علتش این است که اکثریت سران کشورها خود نیز مصرف کننده مواد مخدر می‌باشند. ما می‌توانیم بوسیله مرور زندگی سران گذشته، دریابیم که اکثریت آنان برای خود، حرمسراها ساخته بودند یعنی این که ده‌ها زنان را برای شخص خود، تصرف کرده سپس برای بیشتر ارضاء کردن خود، از مواد مخدر به عنوان دارو، استفاده می‌نمودند. بعنوان مثال:

شاه‌هان سلسله قاجار که وافور و تریاک سلطنتی آن بیخردان، بسیار مشهور است. این چهار قلم اجناس که در بالا توضیح داده شدند، اجناسی هستند مطلقاً منفی یعنی صد درصد مضر بر انسان می‌باشند با اینحال، امروزه نود 90 درصد از امکانات زمین صرف ساخت و تولید این کالاها میشوند. از این اجناس می‌گذریم و کالاهایی که برای بازی و سرگرمیها ساخت و تولید می‌گردند را مرور میکنیم. امروزه کارگاه‌های بی‌شماری وجود دارند که وسایل یا اسباب بازیها را

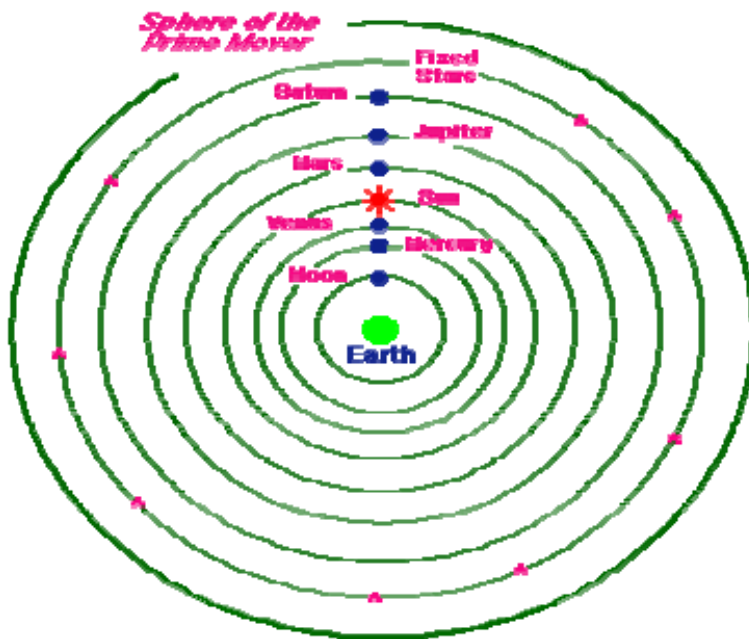
تولید میکنند. بعنوان مثال: کارگاه‌های تولید ماشینهای کازینو یا بازیهای رولت، (امروزه این ماشین‌های قماربازی رولت، دمار از روزگار مردمان کشورهای را درآورده‌اند) کارگاه‌های تولید تیله و چوبهای بازی بلیارد، تیله و گوشت‌کوبهای بازی بولینگ، تیله و راکت‌های تنیس، بدمینتن و پینگ‌پونگ، تیله و چوگان‌های بازی گلف، چوب و دستوارهای اسکی و...

این کالاها که درصد قابل ملاحظه‌ای از امکانات زمین را به خود اختصاص داده و میدهند، در پیشروی و یا آگاهی دادن به انسان، هیچگونه اثری را که ندارند هیچ بلکه مانع از پیشروی انسان نیز می‌شوند. جنس دیگری هست که این جنس، عزیزترین اجناس روز می‌باشد. (پول) امروزه لغت پول، به هر واژه‌ای تعبیر میگردد بطوریکه پول به خون، غذا، لباس، مسکن و... تبدیل می‌شود. در دنیای امروزه، پول درصد بالایی از امکانات زمین را مضمحل می‌گرداند. چونکه مردمانی زالوصفت، از پول سوءاستفاده می‌کنند و پول‌ها را درون صندوق‌های آهنین پنهان می‌دارند و به این وسیله، دیگران را تحت سلطه و خدمتگذار خود می‌گردانند. در اینجا یک بار دیگر از نویسندگان قادر و توانا، تقاضا می‌کنیم که قلم در دست گیرند و تمامی کارگاه‌های تولید پول، تمامی بانک‌های کشورهای و تمامی افرادی را که از طریق تولید و نگهداری یا داد و ستد پول، امرار معاش دارند را بر همگی آشکار گردانند. ما موجودات که خود را انسان خطاب میکنیم لطفاً یک نگاهی به اطراف خود اندازیم و ببینیم که چند صد میلیون از جمعیت دنیا، بوسیله پول، عمر خود و امکانات زمین را هدر می‌گردانند.

ای مردمان، آیا اطلاع دارید که بهترین ساختمانها را پول در تصرف دارد؟ آیا ما مطلع هستیم که چند صد میلیون انسان به عنوان مأمور (پلیس) در خدمت پول قرار دارند؟. بنظر من، در هرزمان یا در هرلحظه‌ای که انسان به شناخت خود موفق گردد، در همان زمان، ریشه پول از کل زمین زده میشود و با ریشه کن شدن پول از صحنه زمین ریشه قمارخانه‌ها و دزدی‌ها زده میشوند سپس ریشه مأموران پلیس، زندان‌ها، مرزها و ارتش‌ها همه یکی پس از دیگری از بین خواند رفت. امروزه کالاها بسیار تولید می‌گردند که مضر بر انسان می‌باشند لذا، ما به این چند قلم اجناس که در بالا توضیح داده شدند، اکتفا

می‌کنیم و به مسائل دیگر می‌پردازیم.

در اینجا نکاتی را در مورد کلمه **فلسفه** بیان می‌کنیم. بنظر من، واژه **راه** یکی از ده‌ها معانی واژه فلسفه می‌باشد، بر این اساس که فیلسوف، یک راه (فلسفه) را انتخاب میکند و او در آن راهی که انتخاب کرده، برای ثبوت دانش و علوم، راهی می‌گردد. بعنوان مثال: فیلسوف نامی و مشهور **ارسطو**، او نیز یک راه (فلسفه) را انتخاب کرد و در آن راه، راهی گشت. **ارسطو** که در بیش از دو هزار و سیصدسال پیش از این، میزیست، او قادر گشت که در آنزمانهای دیرین، کائنات را ترسیم کند. فیلسوف نامی **ارسطو** در **راه** و یا فلسفه خود، علوم بسیاری را رسم کرد و آنها را به جامعه عرضه داشت ولی چندی از این علوم، امروزه کاملاً غیرحقیقی یا غلط میباشند. بعنوان مثال: در راه (فلسفه)



Aristotle's Universe

ارسطو، زمین در مرکز کائنات (نگاه شود به عکس بالا) قرار دارد و یا اینکه اجسام سنگین، سریعتر از اجسام سبک سقوط میکنند. این را هم بیان کنیم که چگونه **گالیله** نشان داد که سرعت سقوط اجسام، به وزن آنها بستگی

ندارد. در اواخر قرن پانزدهم، آنزمانها که هرکس به یکی از قوانین و یا قواعد **ارسطو** شک میبرد، او انسانی بی‌خرد شمرده میشد. (یکی از آن قواعد این بود که اجسام سنگین سریعتر از اجسام سبک سقوط میکردند) **گالیله** برای اثبات این خطا، از استادان هم‌کلاسی خود، دعوت کرد که همراه او به بالای برج مایل پیزا بروند. گالیله دو گلوله توپ را یکی به وزن پنج کیلو و یکی به وزن نیم کیلو که با خود آورده بود، از بلندی برج پیزا بطور همزمان، به پایین رها کرد و همهی حاضران در کمال شگفتی مشاهده کردند که هر دو گلوله، بطور هم-زمان به زمین رسیدند. ما مردمان امروزه، به تجارب، آموخته‌ایم که امکان خطا در هر راه و یا فلسفه‌ای وجود دارد. لذا، هرگز یک راه یا یک فلسفه‌ای مطلق نمی‌گردد.

فلسفه یک لغت یونانی میباشد. که اگر این لغت را به فارسی ترجمه کنیم، معنی **دانش دوستی** و یا **دانشجویی** را میدهد. برای پیروی کردن از معنی لغت فلسفه، باید که ما آدمیان، این جسم‌دوستی را رها و دانش‌دوستی را پیشه خود گردانیم. در حال حاضر براساس علوم‌ی که کشف و ثبت گردیده‌اند، راه‌ها و یا فلسفه‌ها بسیار و بی‌شمار می‌باشند و تعداد ما آدمیان نیز بسیار می‌باشیم. لذا، تک تک ما باید که در این راه‌ها، راهی گردیم تا اینکه دانش‌ها را آموخته، علوم و امکانات را کسب کرده و راه‌ها را بر یکدیگر همواتر بگردانیم. همانطور که در بالا گفته شد، فیلسوف نامی **ارسطو** در راه، ایده و یا فلسفه خود، خطا بسیار داشت ولی اگر او آن راه را انتخاب و در آن راهی نمی‌گشت در این صورت شاید که پرواز انسان به کائنات، هزاران سال به تعویق می‌افتاد. رصدکاران و یا اخترشناسان امروزه، بحث از این دارند که سامانه خورشیدی چند عدد سیاره دارد. در حالیکه اینچنین ایحاث، به زمانهای دیرین بازمی‌گردند. در این دهر که دهر علم و صنعت، نامیده میشود و کهکشانشانها در دیده‌ما ظاهر می‌گردند، بنا بر این، باعث خجالت و شرم است که ما در مورد تعداد سیارات سامانه خورشیدی، به مباحثه پردازیم. ما مردمان امروزه، به دیده‌چشم خود، می‌بینیم که منظومه و یا کهکشانشانهای در همسایه‌گی خورشید می‌باشند، ولی حتی تصور سفر به آنها را قادر نمی‌باشیم.

من همیشه این سؤال را بر خویش مطرح میکنم: چه شکلی صورت کائنات را به تصویر میکشد؟ آیا این کائنات دایره، مثلث و یا مخروطی شکل می‌باشد؟ سپس خجل در یافتن جواب، به خود چنین می‌گویم: تو که سفر به نزدیکترین کهکشان را حتی تصور نمی‌توانی، چه باعث می‌شود که اینچنین بلندپروازانه می‌اندیشی؟ با توجه به آگاهی یافتن فیلسوف دوران باستان، **فیثاغورس** بر سامانه خورشیدی یا خورشید مرکزی، میبایست که ما مردمان امروزه، حداقل خارج شدن از این سامانه را قادر می‌گشتیم.

اینکه ما آدمیان مانند یک اسب آسیاب، نقطه‌ای را دور می‌زنیم، علتش این که ما زمین را منتهی راه‌های مقصد خودمان قرار داده‌ایم. ما مردمان امروزه که در فراوانی امکانات زمین، غرق می‌باشیم، همگی در این اندیشه‌ایم که چگونه با این امکانات فراوان، شکم خود را به کیسه‌ای بسیار پر حجم تبدیل بگردانیم که بتوانیم همانند حیوانات، تمامی اوقات را بوسیله جویدن غذا، سپری گردانیم. اگر ما تاریخ گذشته را مرور کنیم و گفتار و کردار پیشینیان را از نظر بگذاریم در اینصورت با نگاه به سراسر تاریخ خود، به تعداد انگشت‌شماری که مشهور به فیلسوف و منجم و فیزیکدان و یا امثال، می‌باشند برخورد می‌کنیم در حالیکه میلیاردها دغل‌بازان و دروغ‌پردازان را در تاریخ می‌یابیم. مثال: در تاریخ گذشته، یکصد و بیست و چهارهزار پیغمبر ثبت گردیده است و...

هر انسانی در دوران زندگی خود، یک راه یا فلسفه‌ای را انتخاب و در آن راهی می‌گردد. بعنوان مثال: ما مردمان امروزه که کره زمین را آخرین خط فلسفه و یا راه‌های خودمان قرار داده‌ایم. این عمل، باعث گشته که ما راه یا فلسفه‌ها را به بازیهای سرگرم کننده، تبدیل کرده‌ایم و این بازی‌های سرگرم کنند را بجای راه یا فلسفه، برای خود انتخاب می‌کنیم. در این مورد، می‌توان امثال بسیاری را آورد، لیکن ما به چندی از این امثال اکتفا می‌کنیم:

ما مردمان امروزه، پس از سیر کردن شکم، ارضاء کردن زیرشکم، دفع مدفوع و آسایش، به این فکر می‌افتیم که اوقات باقی مانده را چگونه باید سپری و یا پشت سر بگذاریم. این سؤال را برای خویش مطرح میکنم: آیا من برای باقی مانده اوقات خودم، کدامیک از این فلسفه و یا راه‌ها را انتخاب کنم بهتر است؟

آیا فلسفه شترنج برای من مناسب است؟ و یا اینکه فلسفه تخته‌نرد، موزیک، رقصاصی، آوازخوانی، فیلم‌بازی، پاسور، دارت، بلیارد، بولینگ، فوتبال، والیبال، هندبال، بیس‌بال، بسکت‌بال، گلف، کریکت، تنیس، دوچرخه‌رانی، قایق‌رانی، چهارچرخه‌رانی، شناگری، اسکی، مشت‌زنی، کاراته‌زنی، گیتارزنی، دزدی، قاچاق، آدم‌کشی، معتادی، همجنس‌دوستی یا وارونه زیستن برایم مناسبتر می‌باشد؟. مثالی در مورد وارونه زیستن:

اکثر مردمان امروزه، برای رفع حاجت یا دفع مدفوع، توالیت ساخته‌اند، و در آن دفع مدفوع می‌کنند. فرض گیریم که افرادی (مانند حیوانات زمین) هروقت که رفع حاجتشان فرا رسد، در هر جا که باشند همانجا، رفع حاجت کنند. اینچنین افراد، وارونه زیستن را فلسفه خودشان قرار می‌دهند. سپس برای عادی جلوه دادن فلسفه غیرعادی خود، به فعالیت می‌پردازند و این افراد، تمامی امکانات و اندیشه و تفکرات را به عادی جلوه‌دادن، اعمال غیرعادی خودشان اختصاص می‌دهند. این موضوع، بسیار پیچیده و تشریح کردنش، برای من دشوار می‌آید. به‌رحال، تا آنجا که در توان دارم سعی‌ام را خواهم کرد. در دنیای امروزه تعداد قابل ملاحظه‌ای از درصد جمعیت، خودشان را بطور غیرعادی ارضاء می‌گردانند. یعنی اینکه مردان بوسیله مردان، و زنان بوسیله زنان، یکدیگر را ارضاء می‌دارند. و اینچنین ارضاء گشتن‌ها، در میان مردمان امروزه، غیرعادی و یا بهتر بگوییم عمل زشت خطاب می‌گردند.

در حال حاضر، این افراد به همجنس‌دوستان مشهور می‌باشند و تک‌تک آنان (همجنس‌دوستان) تمامی نیرو، امکانات و تفکرات را اینچنین صرف می‌نمایند که بتوانند ارضاء گشتن بوسیله همجنس را یک عمل عادی جلوه‌گر سازند. در اینجا برای بهتر تشریح گشتن این مسئله، باید که من دوباره مثال دفع مدفوع را به تکرار آورم: امروزه هر فردی قادر است که هروقت و هر جا که بخواهد دفع مدفوع کند، ولی او برای زندگی کردن در محیط‌های اجتماع، باید که این عمل غیرعادی را در چهار دیواری خود، به انجام برساند. در غیر این، محیط اجتماع، او را طرد خواهد نمود. اگر افرادی از میان مردمان امروزه، دفع مدفوع را در یک مکانی به غیر از توالیت، طلب می‌کنند، این عمل دفع مدفوع، یک عمل شخصی

میباشد. لذا، عمل شخصی هر فرد، به خودش اختصاص دارد و هیچ اشکالی ندارد که فردی یا افرادی چگونه دفع مدفوع میکنند، چگونه ارضاء میگردند و یا اینکه با چه غذاهایی شکم را سیر میگردانند. چونکه طبیعت و پسندها بسیار و متفاوت میباشند بنا بر این، اگر فردی بالای دیوار رفع حاجت کند و یا فردی با همجنس، خود را ارضاء گرداند این اعمال، شخصی و فقط به خود شخص ارتباط دارد. همانطور که واقف هستید، برای رها ساختن مغز از حصار جسم، باید که اول خواسته‌های جسم فراهم گردند تا اینکه مغز از حصار جسم رها و قادر به اندیشیدن گردد. البته اندیشه‌هاییکه فارق از نیازهای جسم میباشند. همانطور که در بالا گفتیم، نیازهای جسم انسان: سرشارگشتن شکم، ارضاء شدن زیر شکم، دفع مدفوع و آسایش میباشند و فراهم گردانیدن نیازهای فوق، بر هر انسانی واجب‌الاجبار می‌باشد. چونکه با کم شدن یک قلم از این نیازها، مغز انسان به غیر از آن کمبود، اندیشیدن به چیز دیگر را قادر نمیگردد. ما مردمان، امروزه میتوانیم به اطراف بنگریم و ببینیم که بسیاری از افراد، اکثر اوقاتشان را به ارضاء نمودن پایین تنه خود، اخصاص داده و میدهند. ما آدمیان که گفته بالا را انجام میدهیم، باید توجه داشته باشیم که عمل ارضاء گشتن پایین تنه آدم، درست مانند اعمال سیر گشتن شکم و دفع مدفوع او میباشد. در دنیای امروزه، غذاهای مختلف با طعم‌های متفاوت، وجود دارند و مردمان کشورها، شکم را با غذاهای گوناگون سرشار می‌گردانند. به عنوان مثال: در کشورهای، گوشت خوک ممنوع و مصرف چندانی ندارد. ولی همین گوشت خوک، در کشورهای بیشتری مصرف را دارا میباشد. با توجه به ممنوع بودن گوشت خوک در یک مکان، و آزاد بودنش در مکانی دیگر، مردمان این اماکن یا کشورها، در این مورد، (خوردن و یا نخوردن گوشت خوک) ایراد چندانی را بر یکدیگر نمی‌آورند. ولی مردمان کشورها، در مورد چگونه ارضاء گشتن، بسیار ایرادهای ناپسندی را بر یکدیگر می‌آورند. چونکه در دنیای امروزه، کشورهای ارضاء گشتن بوسیله همجنس را قانونی می‌شمارند در حالیکه همین عمل، در کشورهای مجازات اعدام را دارا میباشد و وجود این قوانین بسیار متفاوت و ضد در محیطها، سبب گشته که افرادی همه نیرو و امکانات را در راه ارضاء

گردانیدن پایین تنه خود، بمصرف می‌رسانند.

اگر ما مردمان امروزه، به ملاحظه و تحمل یکدیگر موفق گردیم و بر مسائل شخصی یکدیگر، امثال چه نوع غذا تناول کردن، چه نوشیدن، چگونه لباس پوشیدن، چگونه خود را ارضاء گردانیدن و... ایراد نیاوریم و برای ابراز همکاری و احترام نهادن بر قوانین، نیازهای جسم، امثال دفع مدفوع یا ارضاء گشتن را (مانند حیوانات) در ملأعام به انجام نرسانیم در اینصورت مغز ما، اندیشیدن به زندگی در کائنات را قادر خواهد گشت.

در دنیای امروزه، مسئله همجنس‌دوستی، یک مسئله بسیار بزرگ و بغرنج می‌باشد چونکه همجنس‌دوستی، بین انسانها تفرقه می‌افکند. تفرقه‌ای که هیچیک از ادیان یا مذاهب تا کنون قادر به ایجادش نگشته‌اند. اینجا مثالی را برای تشریح جدایی بزرگی که مسئله همجنس‌دوستی ایجاد میکند می‌آوریم نخست فرض می‌گیریم که در یک خیابانی چهار جامع وجود داشته باشند که بترتیب یک کنیسه یهودیان، یک کلیسای مسیحیان، یک مسجد مسلمانان و یک کلوب همجنس‌دوستان باشد. سپس خود را بعنوان یک انسان بی‌طرف یا یک انسان عادی امروزی، در آن خیابان برای داخل گشتن به این چهار جامع، وارد شده می‌پنداریم. نخست بدون ترسیدن و یا هراسیدن، به کنیسه داخل میشویم. پس از کنیسه، به کلیسا نیز بدون ترس، داخل می‌گردیم و همینطور بدون وحشت کردن، به مسجد نیز قدم می‌گذاریم ولی وارد گشتن به کلوب همجنس‌دوستان را بدون ترسیدن یا هراسیدن، قادر نمی‌گردیم چونکه کلوب همجنس‌دوستان، مردمان عادی را به وحشت می‌اندازد و این وحشت مردمان از همجنس‌دوستان، باعث می‌شود که جدایی بزرگی بین جامع‌ها ایجاد گردد این نکته را نیز گفته باشیم: مردمان همجنس‌دوست، علیرغم مهربان بودن و خشونت نکردن، دیگران را به وحشت می‌اندازند.

من به مسائل روز، می‌اندیشم و سپس با خود می‌شوم و به خویشتن چنین می‌گویم: پس از قرن‌ها در تفرقه ادیان و مذاهب بودن، حالا که داشتیم کم کم این ادیان و مذاهب تفرقه‌افکن را بوسیله درون داستانها قرار دادن، پشت سر خود می‌دیدیم، این اژدهای بسیار عظیم و وحشت‌انگیز، همجنس‌دوستی را

در پیش روی خودمان می‌بینیم.

ای مردمان که **راه** و یا **فلسفه** همجنس‌دوستی را انتخاب کرده‌اید و با این عمل، تمامی نیرو و امکانات و تفکرات را در این راه صرف می‌نمایید. شما عزیزان، توجه داشته باشید که عمل ارضاء گشتن، همانند عمل دفع مدفوع می‌باشد و این عمل، (ارضاء شدن) یکی از نیازهای جسم جانداران است که مانند دفع مدفوع، باید که انجام گیرد.

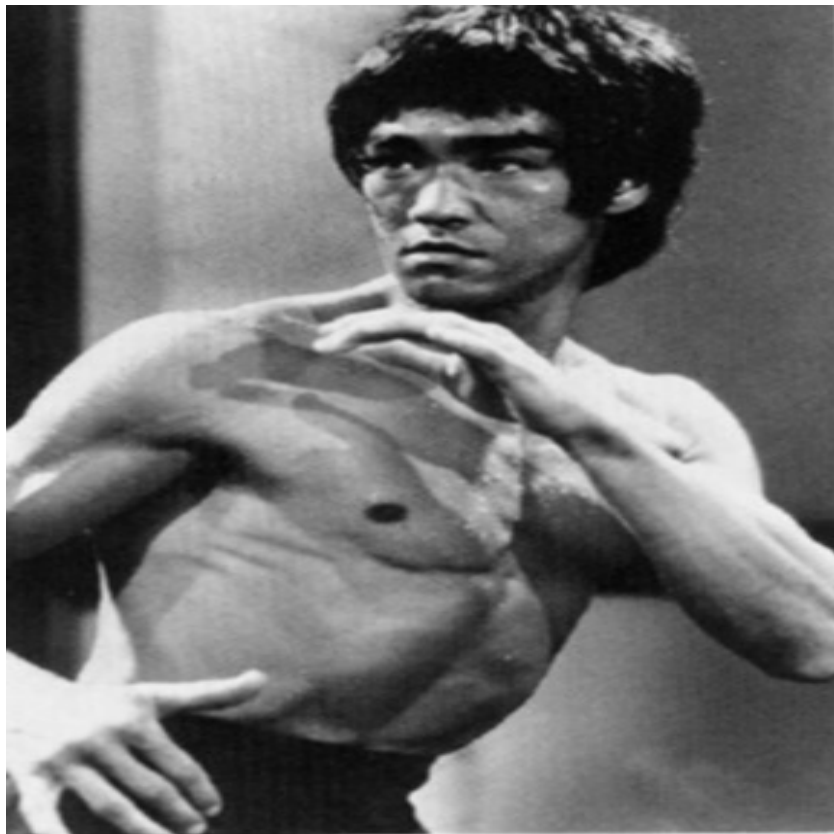
با توجه به بهره‌مندی انسان از یک مغزی استثناء و خاروق‌العاده، هرگز یک انسان واقعی، اندیشه و تفکرات را به شکم یا پائین شکم، اختصاص نمیدهد. همانطور که شاهد هستید، در دنیای امروزه هرکس به هرطریقی که مایل باشد میتواند خود را ارضاء گرداند مشروط بر اینکه عمل شخصی خود را (مانند حیوانات) در ملأعام به انجام نرساند. اگر افرادی از میان مردمان امروزه، وارونه زیستن را پیشه خود گردانند در اینصورت هیچکس با آنان مخالفت نخواهد کرد مشروط بر اینکه افراد مذکور (وارونه‌زیستان) ملاحظه اطرافیان خود را داشته باشند بنا بر این، ما آدمیان برای ایجاد تفاهم و اتحاد، باید اعمالی که باعث تفرقه و جدایی بین ما می‌گردند را در ملأعام به انجام نرسانیم تا بتوانیم دست بدست هم داده و به این وسیله، محیط‌های زیست خودمان را بدون مرز و ایمن و بسیار فراخ‌تر از این که هست بگردانیم.

مدتی است که من حرفه و یا کار خود را رها کرده و به نوشتن پرداخته‌ام. در پایان جزوه اول (کائنات) بودم که از من سؤال شد: چه موضوعی را در مطالب خود مطرح می‌کنی؟ در جواب گفتم: فلسفه‌ای جدید را تشریح می‌کنم.

فردی که سؤال فوق را مطرح کرده بود، با شنیدن واژه فلسفه، سر خود را به علامت تعجب یا امثال تکان داد و بدون گفتن کلمه‌ای، به راه خود ادامه داد. مدتی از این موضوع گذشت و یک بار دیگر فردی از آشنایان، سؤال فوق‌الذکر را برایم تکرار کرد. من که عکس‌العمل فرد قبلی را در خاطر داشتم، این بار در جواب گفتم: من در مطالب خودم، یک **راه** جدیدی را مطرح میکنم. این بار، فرد سؤال کننده، برخلاف فرد قبلی، با کنجکاوی به سؤالات پی در پی پرداخت و از من توضیح واژه **راه** را خواستار شد و من توضیح دادن را آغاز کردم و بسیار

گفتم تا اینکه وقت پایان یافت و فرد سؤال کنند با گفتن ساعات خوبی داشته باشید، راه خود را در لحظه‌های زمان ادامه داد. پس از این، من واژه **راه** را به واژه فلسفه ترجیح می‌دهم.

بنظر من، تک تک انسان‌ها فیلسوف می‌باشند و هر یک از انتخاب انسان‌ها، فلسفه می‌باشد. به عنوان مثال: یک آرتیست فیلم‌های کاراته، بنام (مرحوم) **بروس لی (Bruce Lee)** بنظر من، بروس لی نیز یک فیلسوف بود و فلسفه



ضد انسان و یا انسان‌زنی (**کانگ فو**) انتخاب ایشان می‌بود با توجه به انتخاب (مرحوم) بروس لی، که او فلسفه‌ای ضد انسان را پیشه خود قرار داد. باید که ما پیش از انتخاب، به مطالعه و تحقیق کامل بپردازیم و با آگاهی، فلسفه‌ای مناسب بر انسان را پیشه خود گردانیم.

در حال حاضر، جمعیت ما در زمین تقریباً شش میلیارد می‌باشیم. با توجه به این، من فکر می‌کنم که اگر امروز، از تک تک این شش میلیارد سؤال گردد؛ چه فلسفه‌ای را برای خود انتخاب کرده‌اید و یا انتخاب خواهید کرد؟. پس از جواب گرفتن از تمامی مردمان، شاید که از میان این شش میلیارد، شش **6** نفری انتخاب صحیحی را داشته باشند.

ای مردمان، آیا هیچ میدانید که چند صد میلیون از جمعیت کره زمین، فلسفه فوتبال را انتخاب کرده‌اند؟، آیا هیچ میدانید که چند صد میلیون فلسفه فیلم را، چند صد میلیون فلسفه موزیک را و چند میلیارد فلسفه‌های مشابه را برای خود انتخاب کرده‌اند؟ و آیا هیچ می‌دانید که چه تعدادی از انسانهای امروزه، فلسفه رسیدن به منزل اصلی خود (کائنات) را انتخاب کرده‌اند؟.

بنظر من، یک فیلسوف فلسفه نمی‌سازد بلکه او در مورد فلسفه‌های موجود روز، به مطالعه و تحقیق می‌پردازد. سپس از میان هزاران فلسفه‌های موجود، یک فلسفه را انتخاب و در آن راهی می‌گردد. ما مردمان امروزه، در محیط‌های زندگی خودمان، فلسفه‌های بی‌شماری را بوجود آورده‌ایم، که تقریباً همه این فلسفه‌ها، بی‌اساس، بی‌هوده، ضد علم و سد راه پیشرفت انسان می‌باشند و ما بوسیله ساختن این فلسفه‌های کاذب (بازیها برای سرگرمی) خودمان را به موجوداتی متشنج مبدل گردانیده‌ایم و با ادغام گشتن در این فلسفه‌های بی‌اساس و بی‌فایده، مانند حیواناتی که پس از سیری شکم حیران می‌مانند که چگونه اوقات بعد از سیری را پشت سر بگذرانند، آشفته و پریشان در خود می‌لولیم. ما مردما امروزه، بهتر از هر چیزی، سیر بودن شکم را درک مینماییم و این درک بسیار عالی، سبب می‌گردد که ما بازیهای بی‌شماری را برای اوقات بعد از سیری شکم، بوجود می‌آوریم ولی ما درک انسان بودن را به هیچ‌وجه قادر نمی‌گردیم و درست مانند حیوانات زمین که سیر کردن شکم هدف اصلی آنها می‌باشد، برای دفع اوقات پس از سیری شکم به بازیهای سرگرم کننده می‌پردازیم. تنها تفاوت ما و حیوانات زمین این است که ما اوقات خالی بیشتری را پس از سیری شکم دارا می‌باشیم و این بسیار بودن اوقات خالی (**زمان سیری شکم**) سبب شده که ما این بازی و سرگرمی‌های بی‌شمار را دارا

گردیم. ما مردمان امروزه، چنان خود را درون بازی و سرگرمی‌های روز، غرق کرده‌ایم که این بازیهای کذب را ماه‌ها و حتی سالها پیش از اجراء برنامه‌ریزی می‌کنیم و سپس این بازیهای برنامه‌ریزی شده را گریچه فاجعه‌ها واقع گردند، به اجراء می‌آوریم.

امروزه در یک گوشه‌ای از کره زمین، افرادی در اثر وقوع زلزله، سیل، از شدت گرسنگی و یا جنگیدن با یکدیگر، درحال جان باختن می‌باشند و در یک گوشه دیگر از زمین، افرادی از شدت مستی، نشئه‌گی و یا از شدت هیجان بازیها، یکدیگر را زخمی گردانیده و تخت‌های بیمارستانها را اشغال می‌گردانند. اگر ما آدمیان از این زندگی غیرانسانی (یعنی مانند حیوانات، سیر و معدوم گشتن) بیرون آیم، آدمیت و هدفدار بودن را درک کنیم و فتح بالای سر را هدف زندگی خود، در کره زمین قرار بدهیم در اینصورت آنقدر سرّ راز، دانش و علوم نهفته را در بالای سر خود می‌بینیم که حتی یکصدوم ثانیه از اوقات خودمان را نیز در بازی‌کردن و یا امثال، هدر نمی‌گردانیم.

ای مردمان، اندیشه و تفکرات را چنین اشغال نگردانید که چه گروه، چه تیم، چه آرتیست و... بهتر از دیگری می‌باشد و سپس به بالای سر نظر اندازید و به محیط، مکان، محل یا منزل آینده خودتان اندیشه و تفکر کنید. همانطور که در بالا گفته شد، ما مردمان برای ساکن شدن در کائنات، باید که تقریباً هزار و دویست میلیون کیلومتر در ساعت، به سرعت‌های کنونی خودمان بیافزاییم تا بتوانیم زندگی در کائنات را پایه‌ریزی گردانیم. درحال حاضر که ما بطور متفرق و مفرد گذران می‌داریم و بر یکدیگر نفرت می‌ورزیم با اینحال، سرعت ماشین‌های ما تقریباً بیست هزار کیلومتر در ساعت می‌باشند. با توجه به سرعت روز، در آینده که ما شش میلیارد در یک می‌گردیم (یعنی یک بتوان شش میلیارد) در آنزمانها، براحتی قادر می‌شویم که سرعت مناسب بر کائنات را بدست آوریم. ما آدمیان برای پیشروی بسوی زندگی ایده‌آل، ابتداء باید که راه‌ها را بر خود، هموار گردانیم و اولین راهی که باید هموار گردد، راه اتحاد واقعی بین انسان (اتحادیکه انسانها را در انسان ختم میکند) است که نخستین قدم برای ایجاد اتحاد بین انسان، طرد نفرت ورزیدن به هم‌نوع می‌باشد. اگر ما به‌همدیگر تنفر

نورزیم در این صورت دلیلی را برای تجزیه و جدایی طلبیدن، نمی‌یابیم. در دنیای امروزه، شنیده میشود که گروه‌هایی از انسانها، نژاد خود را نژادی برتر از دیگر نژادها، می‌شمارند. مثالی در مورد نژاد پرستی: اگر یک نژادی بخواهد که نژاد خود را برتر شمارد در اینصورت باید که نژادی را با نژاد خود به مقایسه آورد، تا به این وسیله، بتواند نژاد خود را در برابر آن نژاد، برتر اعلام نماید. در اینجا برای تشریح جمله نژاد پرستی، نخست من خود را یک انسان نژاد پرست فرض می‌گیرم، سپس بر خویش این سؤال را مطرح می‌کنیم: تو که بقا را در زمین ادامه میدهی، خود را انسان خطاب میکنی و نژاد خود را بین نژادهای زمین، یک نژاد برتر می‌شماری، آیا تو نژاد خود را در برابر کدامین نژاد، برتر میخوانی؟ آیا تو نژاد خود را در برابر نژاد میمون، گاو، گوسفند، سگ، گریه، نهنگ و یا مورچه برتر می‌خوانی؟ و یا این که نژاد دیگری در زمین وجود دارد که من از وجود آن بی‌اطلاع می‌باشم؟ تا حدی که من اطلاع دارم در کره زمین نژادی وجود ندارد که برابری با نژاد انسان را قادر گردد لذا، من در جواب گفتن به سؤال بالا، می‌گویم که معذورم و از انسانهایی که امروزه نژاد خود را نژادی برتر می‌پندارند، تقاضا میکنم که در یافتن جواب بر سؤال فوق، به یاری کردن بشتابند و آن نژادی را که با نژاد انسان برابری می‌کند را بر ما نیز آشکار گردانند. از این موضوع میگذریم و به توضیح چگونه هموارسای راه‌ها میپزدازیم ما پس از هموارساختن راه اتحاد، همانطور که در بالا گفته شد، راه اتحاد به وسیله طرد نفرت ورزیدن از خود هموار میگردد، باید که راه ارتباط، مکاتبه و یا درک یکدیگر را هموارسازیم که این راه، بوسیله یک زبان شدن، هموار میگردد. یعنی یک زبانی را بوجود می‌آوریم که تمامی انسانهای زمین از آن بهره‌مند می‌گردند.

در دنیای امروزه، زبانهای بی‌شمار و بسیار متفاوتی وجود دارند. و این تفاوت بسیار بین زبانها، مانع از اجتماع مردمان میگردد. برای از میان بردن این مانع، ما می‌توانیم یک زبانی را با صد یا صد و پنجاه حروف بسازیم و به این وسیله، تمامی زبانهای کره زمین را در یک زبان خلاصه گردانیم. اینکه گفتیم یکصد و پنجاه حروف، مقصود این است که با حروف بیشتر، میتوان کلمات را همانطور

که هستند تلفظ کرد. امروزه در بسیاری از زبان‌ها، کلمات آن طور که نوشته می‌شوند، تلفظ نمی‌شوند. یعنی واژه‌ها صحیح تلفظ نمی‌گردند. بعنوان مثال: در زبان فارسی که از سی و دو حروف استفاده می‌گردد با اینحال، بعضی لغات آنطور که نوشته می‌شوند تلفظ نمی‌شوند. یک نمونه: در زبان فارسی از واژه علی‌رغم استفاده میشود که این واژه، (علا‌رغم) تلفظ می‌گردد. یک زبان شدن، اهمیت بسیاری را دارا میباشد. چونکه تعداد بی‌شماری از مردمان روز، بخاطر ناتوانی در صحبت بر زبان‌های دیگر، در انزوا قرار می‌گیرند. من یک کارگر ساده هستم و ساختن یک زبان همگانی را بر خود غیرممکن نمی‌بینم و فکر میکنم که با کمی همت، یک زبان که تمامی جمعیت زمین را دربر گیرد فراهم خواهد شد. پس از هموارساختن راه مکاتبه که در بالا گفته شد، این راه با یک زبان شدن هموار می‌گردد، باید که راه آئین را هموارگردانیم. برای هموارساختن راه آئین، ما می‌توانیم یک قانون که تمامی محیطها و همه‌ی مردمان محیطها را شامل گردد بوجود آوریم و اگر در این عمل (یک آئین داشتن) موفق گردیم در اینصورت همه کشورهای زمین را به بخش‌های زمین، تبدیل می‌گردانیم. برای رسیدن به راه یک آئین، باید که راه یک زبانی را پشت سر خود داشته باشیم. بنظر من، بوجود آوردن یک آئین، در مقایسه با ساختن یک زبان، کاری بسیار سهل و ساده می‌باشد.

تا اینجا، با توضیح و تحلیل‌های بالا که با آنها مشکلات را یکی پس از دیگری حل و پشت سر گذاریم. این توضیح و تحلیل‌ها، یک فیلم ژاپونی به نام «**دو دسکادن**» ساخته کوروساوا را در خاطر زنده می‌گردانند. در این فیلم، یک مرد بسیار فقیر، درون تصوراتش، به ساختن و پرداختن یک ویلای بزرگ، برای خود و پسر کوچکش می‌پردازد. من با در خاطر زنده کردن آن صحنه که مرد فقیر در وهم خود، پس از ساختن باغ و استخر، به فکر رنگ نرده‌های اطراف ویلای خود می‌افتد، به خویش چنین می‌گویم: ای کاش که من می‌توانستم تصوراتم را مانند درون وهم، در واقع به واقعیات تبدیل می‌گردانیدم. همانطور که ما آدمیان به تجارب آموخته‌ایم: هرآنچه که در وهم انسان پدیدار گردند، بیش از آنها واقع خواهند گشت مشروط بر اینکه انسان به شناخت خود موفق گردد

بگذریم و به مسئله هموارسازی راه‌ها بازگردانیم؛ پس از هموار ساختن راه آئین که این راه، با یک قانون داشتن هموار می‌گردد. باید که راه زمین را هموار سازیم. یعنی زمین را برای انسان کاملاً ایمن گردانیم. چگونه میتوان زمین را برای انسان ایمن گردانید؟ جواب این سؤال، بسیار ساده است. برای هموار ساختن زمین باید که تمامی جانداران گوشتخوار و خون‌آشام را از صحنه زمین ریشه کن گردانیم. چونکه همه جانداران گوشتخوار و خون‌آشام زندگی انسان را در زمین به مخاطر می‌اندازند.

ما آدمیان که زمین را در تسخیر خود داریم. با توجه به این، ریشه کن ساختن جانداران گوشتخوار و خون‌آشام از صحنه زمین، بر ما آنچنان مشکل نمی‌آید. در مورد ریشه نمودن گوشتخواران از زمین، شاید که کسانی چنین سؤالی را مطرح کنند؛ چگونه جانداران گوشتخوار از صحنه زمین ریشه کن می‌شوند در حالیکه انسان خود گوشتخوار می‌باشد؟ در جواب سؤال فوق، چنین می‌آید: انسان گوشتخوار نمی‌باشد بلکه به علت کمبود غذا از گوشت استفاده کرده و میکند. حقیقتاً انسان در تغذیه خود، به هیچ‌وجه محتاج به گوشت نمی‌باشد. در زمانهای دیرین، انسان نه امنیت داشت و نه امکاناتی را برای فراهم کردن غذاهای سالم، آن ناامنی و کم بود امکانات باعث می‌شد که انسان نیز مانند حیوانات وحشی، از گوشت جانداران تغذیه کند. این که انسان امروزه نیز از گوشت تغذیه می‌کند، علل مختلفی دارد. از جمله: خوی حیوانی و یا تنبلی. چونکه انسان بوسیله تغذیه از گوشت، سریع‌تر سیر می‌گردد و به دلیل دیر-هزم بودن، گوشت انسان را مدت زمان بیشتری سیر نگه می‌دارد. ما مردمان امروزه، قادر می‌باشیم که با استفاده از امکانات وافر روز، شکم‌ها را با غذاهای سالم امثال نان و برنج و سیب‌زمینی و ده‌ها میوه‌جات و سبزی‌جات و لبنیات، سیرگردانیم. ما موجودات امروزه که از گوشت جانداران تغذیه می‌کنیم و خود را انسان نیز خطاب مینماییم، توجه داشته باشیم که از انسانیت خود، میلیاردها کیلومتر دور می‌باشد.

ما مردمان امروزه که اکثریت در چنگال امراض گرفتار می‌باشیم با اینحال، هیچ توجه‌ای نداریم که این امراض را خود وارد جسم می‌گردانیم. انسان روز، این را

خوب میدانند که امراض وجود ندارند، بلکه این امراض، بوجود آورده میشوند. ما مردمان امروزه که واژه تمدن را به زبان جاری می‌سازیم، ما نیز مانند حیوانات وحشی، دیگرجانداران را تکه پاره کرده و آنها را می‌خوریم. تنها تفاوت بین ما و حیوانات وحشی، این است که ما دندان‌های بزرگ و قوی نداریم و به همین علت، حیوانات را کشته و گوشت آنها را به وسیله آتش، مناسب دندان‌هایمان نرم می‌گردانیم و ما آدمیان بیشترین امراض را از طریق خوردن گوشت حیوانات درون جسم خود دعوت می‌کنیم.

(در دنیای امروزه، افرادی بسیار خنگ و یا بهتر بگوییم: کودن مطلق نیز یافت میشوند و این افراد بسیار خنگ، نخست شکم خود را با انواع غذاهائی که از گوشت حیوانات تهیه شده، پُر می‌گردانند و سپس با سرشار و بیزارگشتن از غذاهای گوشتی، به دفاع از حیوانات می‌پردازند. بعنوان مثال:

آرتیست‌های فیلم، موزیک و... که بنظر من، هیچیک از آنان لیاقت آوردن اسم را ندارند. این خانم یا آقایان جنایت پیشه، که بوسیله پنهان کردن غذاها در صندوق‌های (مقصود از غذا پول میباشد) آهنین، دیگران را از شدت گرسنگی به هلاک می‌رسانند، هیچ توجه ندارند که تن و قامتشان از ده‌ها گاو، خوک، گوسفند، صدها مرغ، ماهی و هزاران جاندار دیگر تشکیل گشته است و پس از صرف غذاهای گوشتی، برسر همان میزی که گوشت حیوانات را خورده‌اند به مصاحبه با رسانه‌های سراسری پرداخته و از حیوانات دفاع می‌کنند. این به اصطلاح ستاره‌های آرتیست، نخست خودشان را کاملاً بی‌اطلاع از گرسنگی انسان روز، جلوه می‌دهند و سپس برای مطرح و مشهورتر گردانیدن خود، به دفاع از سگ، گربه، روباه، گرگ، پلنگ، نهنگ و... می‌پردازند. این آرتیست‌های بی‌خرد و خودپسند، یکبار نشد که از حیوانات اهلی امثال گاو، گوسفند، خوک و... دفاع نمایند چونکه این بی‌خردان، خود این حیوانات نام برده را می‌خورند.) ما مردمان، پس وارد کردن امراض به بدن بوسیله خوردن گوشت، به آشامیدن الکل می‌پردازیم و با نوشیدن مشروبات الکلی، امراض دیگری را به درون جسم خود دعوت می‌نماییم، سپس به دود یا مصرف کردن مواد مخدر پرداخته، و به این وسیله، امراض قویتری را در جسم خود داخل می‌گردانیم و اگر باز جای

(64)

سالمی را در جسم خود داشته باشیم، آن را بوسیله دود کردن مکرر دخانیات از دود سمّی، پر می‌کنیم. در پایان که جای سالمی را در جسم نمی‌یابیم، از شدت رنجش بیماری‌ها، خودمان را در بیمارستانی بستری می‌کنیم. یعنی ما مردمان امروزه که با تکرار مکرر، واژه تمدن را لکننت زبان خودمان قرار داده‌ایم، نخست امکانات زمین را به امراض مختلف تبدیل می‌گردانیم، سپس این امراض را درون جسم خود تزریق می‌نماییم و به این وسیله، درصد بالایی از امکانات زمین را مضمحل می‌گردانیم و خود را نیز به امراض مبتلا می‌سازیم و سپس درصد باقیمانده امکانات زمین را در راه خارج گردانیدن امراض از جسم خود، به مصرف می‌رسانیم.

در اینجا راه‌هائی که در بالا تشریح گشتند را یک بار دیگر بطور خلاصه، مرور می‌کنیم: راه اول را **اتحاد** گفتیم که با طرد نفرد ورزیدن، هموار می‌گردد. راه دوم را **مکاتبه** گفتیم که با یک زبان شدن، هموار می‌گردد. راه سوم را **آئین** گفتیم که با یک آئین یا یک قانون داشتن، هموار می‌گردد. و راه چهارم را **زمین** گفتیم که با ریشه‌کن کردن جانداران گوشتخوار و خون‌آشام، هموار می‌گردد. من فکر می‌کنم که اگر ما در هموار ساختن راه‌های فوق‌الذکر، موفق گردیم در اینصورت راه‌های بعدی که در کائنات قرار دارند را بسیار آسانتر از راه‌های روی زمین، هموار می‌گردانیم چونکه با قرار گرفتن و مستقرگشتن در کائنات، به تعدادمان می‌افزاییم و با تعداد بی‌شمار هرگونه راه دشواری را براحتی هموار می‌سازیم. برای مجسم گردانیدن آینده، میتوان به وهم رجوع کرد و به زمانهایی اندیشید که ما آدمیان زمین را ترک کرده‌ایم و بقا را در کائنات ادامه می‌دهیم. اینطور که من در وهم، تجسم می‌کنم آنزمانها که ما گذران را در کائنات ادامه می‌دهیم، تعدادمان بیش از هزارمیلیارد، می‌باشیم چونکه ما ضعفای جسم، امثال اندک بودن طول عمر، کوچک و ناتوان بودن را به وسیله بیشترگشتن، می‌پوشانیم. بنظر من، اگر ما زندگی در کائنات را آغاز گردانیم در اینصورت هرگز مانند امروز، بوسیله همجنس‌بازی یا امثال، خود را ارضاء و به کشتن نطفه‌ها نمی‌پردازیم. چون که پس از مستقر شدن در کائنات، به هر یک از نطفه‌ها احتیاج و محتاج می‌گردیم.

ای مردمان، سر بالا کنید تا ببینید که کجا و چگونه گذران می‌دارید. **ای** انسانها، یک نگاهی به بالای سر اندازید تا با دیدن عظام، خود را با دیگر - جانداران زمین به مقایسه نکشید و شما که اشرف مخلوقات این منزل نامیده می‌شوید، اینچنین در مقابل حیوانات زمین، فخار نگرید و فخر نفروشید. **ای** مردمان که بوسیله تطبیق خودتان با دیگر جانداران زمین، به خود مغرور و فخار کشته‌اید، سر بالا کنید، نخست منزل اصلی، کائنات را بنگرید و سپس یک نگاهی به اطراف خود در کره زمین اندازید و ببیند که شما نیز مانند مور و ملخ‌ها بدون هیچگونه آینده‌ای مشاهده گذشت لحظه‌های عمرتان در این نقطه می‌باشید و مشاهده کنید که شما نیز درست مانند مور و ملخ‌ها، مطیع مطلق بر محیط زندگی خود، در زمین می‌باشید.

بنظر من، در قانون طبیعت، قواعد (اینکه عده‌ای نظر میدهند که انفجار بزرگ **(Big bang)** کائنات را به نظم کشیده است، این گفته، کاملاً غلط می‌باشد چونکه انفجار، نظم و قواعد را از بین می‌برد) پایه گذار آغاز و حرکت می‌باشند، بطوریکه نخست قاعده زندگی، در یک مکان یا یک محیط بوجود می‌آید. سپس جانداران در قسمت‌های مختلف آن محیط، ادامه‌ی حرکت را آغاز می‌گردانند و همه‌ی جاندارانی که همزمان و یا پس از ایجاد محیط جدید بوجود آمده باشند آنها بقا را همراه با محیط، ادامه می‌دهند و با پایان یافتن عمر محیط، جانداران نیز بهمراه محیط، دارفانی را وداع می‌گویند. ولی جاندارانی که پیش از به وجود آمدن محیط جدید، وجود داشته‌اند، و با هموار گشتن محیط جدید، در آن داخل شده‌اند این دسته از جانداران، حیاتشان به محیط جدید متصل نمی‌باشد چونکه قبل از وارد شدن به این محیط، در محیط‌های غیره نیز زیست داشته‌اند. لذا، جاندارانی که پیش از این منزل، در اماکن دیگر نیز بوده‌اند، آنها میتوانند پس از مستقر گشتن در منزل جدید، از امکانات این منزل برای یافتن و ساختن محیط باب‌میل یا ایده‌آل خودشان استفاده بنمایند. بعنوان مثال:

اگر انسان به وجود و زیست خودش، پیش از ایجاد قاعده زندگی در کره زمین، پی ببرد (تاریخ کاملاً دقیق ایجاد قاعده زندگی در زمین، زمانی است که کره در این نقطه‌ای که هست قرار گرفت) در اینصورت زندگی در کائنات را با جدیت

بیشتری دنبال می‌کند و برای گشادن محیط‌های زندگی، در مرحله اول شاید که ماه تیتان را از جوه سیاره کیوان خارج گرداند سپس آن را در جایی مناسب برای زندگی خود، (البته این فرضیه شخصی من میباشد) قرار بدهد. همانطور که در بالا گفته شد، ما آدمیان با ایجاد اتحاد واقعی بین خودمان، یک اهرمی می‌شویم، بتوان شش میلیارد. با توجه به توانایی این اهرم که قدرت بیش از شش میلیارد را در خود خواهد داشت. بنابر این، جابجا کردن ماه تیتان برای آن اهرم، کاری بسیار دشوار نخواهد گشت.

در اینجا نکاتی را در مورد تأثیر محیط بر انسان بیان میکنیم، و قدرت و توانایی انسان روز را به مظنه میکشیم: همانطور که در بالا گفته شد، نخست محیط زندگی بوجود می‌آید. سپس جانداران در آن محیط، داخل و یا متولد میشوند. برای تشریح این مطلب، میتوان سامانه خورشیدی را در وهم، رسم کرد و با رسم کردن سامانه در وهم، به این نتیجه رسید که نخست خورشید در این مکان تولد یافته و سپس سیارات را جذب، و به این ترتیب، منظومه تشکیل شده است. لذا، برای ایجاد قاعده زندگی نخست سیاره زمین در این نقطه‌ای که هست قرار گرفته، سپس با هموارگشتن محیط زندگی در زمین، جانداران به صحنه این کره، وارد و ادامه را آغاز کرده‌اند.

جانداران زمین به استثناء انسان، همگی مطیع و دنباله رو محیط زندگی خود میباشند، بطوریکه اگر در محیط‌های کره زمین پرواری یا بهتر بگوییم غذا فراوان گردند در این صورت جانداران زمین به پرخوری می‌پردازند و اگر زمانی در زمین قحطی پیش آید، و غذا در محیط‌های زندگی جانداران به حد کافی نباشد در اینصورت همه‌ی جانداران از زندگی ساقط میگرددند. و اما انسان: جاندار که از دیگر جانداران سیاره زمین مستثنی میگردد. این جاندار، خود را به اسم خطاب می‌کند و مطیع بر محیط زندگی خود نمی‌گردد بلکه او با استفاده از قوه تفکر و اندیشه، بر محیط غالب و محیط مناسب و یا باب‌میل خود را بوجود می‌آورد. یعنی اگر در محیط زندگی آدمیان، غذا (امکانات) فراوان گردند در اینصورت آدم با بهره‌گیری از مغز استثنائی خود، به پرخوری نمی‌پردازد، بلکه از فراوانی این محیط بطور صحیح استفاده کرده و به هموارسازی راه دیگر محیط‌ها می‌پردازد

مطلب فوق، انسانی را شامل میشود که او بهره‌گیری صحیح از مغز استثناء را قادر گردد ولی انسانهایی که بهره گرفتن از مغز استثناء را قادر نمی‌گردند، آنان مانند دیگرجانداران، در محیطهای زندگی حل (مطیع بر محیط) می‌شوند و انسانهای حل شده در محیط زندگی، از مغز استثنائی بطور منفی استفاده می‌نمایند یعنی انسانیکه در محیطهای فاسد حل و محو میشود، مغز استثناء او در محیطهای فاسد، به یک بمب تک‌تک کننده تبدیل می‌گردد. برای تشریح این مسئله امثال بسیاری را می‌توان آورد. بعنوان مثال:

در دنیای امروزه، محیط سالم و یا مناسب انسانی که از مغز خود بطور صحیح بهره‌گیری کند، وجود ندارد. لذا، تک تک انسانها در محیطهای زندگی امروزه، هرلحظه، امکان انفجارشان می‌رود.

ما مردمان امروزه، آنقدر به دیگدیگر نفرت می‌ورزیم و همدیگر را دشمن خطاب می‌کنیم که رؤیاهای ما نیز به تنفر و دشمنی‌ها تبدیل گشته‌اند. یک مثال در مورد رؤیاهای روز: در دنیای امروزه، فیلم‌هایی بر اساس رؤیاهای انسان روز ساخته میشوند که این فیلم‌ها، به فیلم‌های فضائی مشهور می‌باشند. در این فیلم‌ها نشان داده میشوند که موجوداتی جاندار از دیگر منظومه یا کهکشانها در زمین فرود می‌آیند و این موجودات رؤیایی که از فضا در زمین فرود می‌آیند، ضد و دشمنان مطلق انسان نشان داده می‌شوند چونکه انسان روز، در محیط فاسد، حل گشته و مغز استثناء او در این محیط فاسد، برعلیه خود او شوریده است. من غالباً سعی بر این دارم که در گفتن مطالب، مسائل روز را مطرح نگردانم چونکه با گذشت زمان، حقایق بیشتر و بهتر آشکار می‌گردند در اینجا برخلاف خواست خود، برای شناخت انسان روز، باید که چندی از مسائل روز را مطرح گردانیم. امروزه، کشورهای با دسترسی به امکانات بیشتر و تبدیل این امکانات به اسلحه، خود را به سلاح‌های مرگبار مسلح گردانیده‌اند و این کشورها بوسیله به رخ کشیدن اسلحه و تهدید کردن، دیگر کشورهای ضعیف و بی‌سلاح را به دادن باج و خراج مجبور می‌گردانند. مردمانیکه امکانات موجود روز را به اسلحه تبدیل میکنند و با وحشیگری، از دیگران باج و خراج می‌طلبند، آنان انسانهایی هستند که بهره‌گیری صحیح از مغز استثناء را قادر نمی‌گردند.

چونکه انسان با بهره‌گیری صحیح از مغز، هرگز امکانات را به سلاحی تبدیل نمی‌سازد که این سلاح، خود او را هلاکت گرداند.

همانطور که مطلع و شاهد هستید، افرادی امروزه امکانات را به اسلحه تبدیل می‌گردانند. و این افراد **سرگین مغز** با این عمل غیرانسانی، (ساخت اسلحه) دیگران را نیز بسوی تبدیل امکانات به اسلحه، حول می‌دهند. کشورهای که امروزه از نظر ساخت و تولید اسلحه، از دیگران پیشه گرفته‌اند، در این اندیشه می‌باشند که از ساخت و تولید اسلحه در دیگر کشورها جلوگیری به عمل آورند. این بی‌خردان و سرگین مغزان، هیچ توجه ندارند که دیگران نیز انسان و دارای مغز می‌باشند. ما آدمیان این را خوب به تجارب آموخته‌ایم که اگر فردی، افرادی دسته‌ای، گروه و یا کشوری توانایی ساختن سلاح مرگباری را دارا باشد، این توانایی را برای ساختن سلاح مرگبار، همه آدمیان دارا می‌باشند. ما مردمان امروزه، می‌توانیم بوسیله مرور تاریخ گذشته، ببینیم که در تمامی لحظه‌های گذشته، به علل نفرت ورزیدن و دشمنی با یکدیگر، امکانات زمین را به اسلحه تبدیل کرده‌ایم و این اسلحه را برسر و بدن یکدیگر کوبیده‌ایم.

همانطور که مطلع هستید، انسان هرآنقدر که آگاه می‌گردد همانقدر، از ترس و هراس‌هایش می‌کاهد. در زمانهای پیشین، انسانهای وحشی، با دسترسی یافتن به اسلحه و بکار گرفتن اسلحه در مقابله با هموعان، دیگران را بهراس انداخته و اموال ترسوها را به یغما بردند. اما انسان روز: انسان امروزه برخلاف گذشته، از هموعان نمی‌هراسد و این بیباک بودن و نهراسیدن انسان روز، سبب می‌گردد که وحشی‌ها در ترسانیدن و به یغما بردن اموال دیگران، موفق نگردند. امروزه این موفق ناگشتن وحشیها در به یغما بردن اموال دیگران، سبب شده که زندگی در سرتاسر کره زمین گره خورد و تمامی انسانها مانند الاغ‌های در گل مانده، در یکدیگر پیچیده و گره‌دار گردند. چونکه امروزه امکانات زمین، در اختیار افرادی قرار گرفته‌اند که این افراد، وحشیگری را پیشه کرده‌اند و این وحشی‌ها، به وسیله تبدیل امکانات به اسلحه، به قتل و غارت‌هایشان برای رسیدن به خواسته‌های حیوانی، ادامه می‌دهند و مردمان آگاه و بی‌باک نیز سینه سپرکردن و ایستادن در برابر وحشی‌ها را بر زندگی خفت‌بار و خواری و

زیبونی و پستی در زیر سلطه وحشی‌ها، ترجیح می‌دهند. با توجه به مطالب فوق، ما مردمان امروزه، تلاش میلیون سالهای بشریت را چنین نتیجه می‌دهیم در این دهر علم و صنعت، عده‌ای از مردمان خود را به حیوانات وحشی تبدیل کرده‌اند و به همنوعان هجوم می‌برند و عده‌ای دیگر برای دفاع از انسانیت در برابر وحشی‌ها ایستادگی می‌کنند و نتیجه‌اش این می‌گردد که همگی مانند الاغ در گل مانده، جلوه‌گر میشوند چونکه امکانات موجود روز، در اختیار عده‌ای قرار دارند که آنان وحشی بودن را به انسانیت ترجیح داده و می‌دهند.

بعنوان مثال: تقریباً شش دهه پیش از این، وحشی‌های آدنما به سرکردگی آقای **هیتلر** پس از رتبه‌دار گشتن، در کشور آلمان قدرت‌ها را تصاحب کردند و این وحشی‌ها با حمله به کشور لهستان، هجوم وحشیانه خودشان را به کل زمین آغاز کردند. در آنزمانها که کشور آلمان از حیث اکتشاف و پیشروی در صنعت، مغز کره زمین میبود، با آمدن افرادی بی‌خرد و وحشی در رأس قدرت، کشور آلمان راه‌های اکتشاف و پیشروی انسانی را رها کرد و سپس راه‌های جنگیدن و پیشروی کردن در اشغال کشورها را پیشه خود گردانید و به وسله سوءاستفاده از فن صنعت، اسلحه تولید و کشورها را یکی پس از دیگری به تسخیر خود درآورد.

من اغلب به گذشته می‌اندیشم و پس از مرور تاریخ، با حسرت، آنزمانهای پروار را در وهم خود زنده میگردانم و به اینکه چگونه امکانات زمین به اسلحه تبدیل گشتند و چگونه این اسلحه، برسر و بدنمان اصابت کردند، افسوس میخورم. بنظر من، اگر در شصت سالی که گذشت، جنگهای واقع شده، واقع نمی‌گشتند در این صورت شاید که امروزه، پایتخت کشور آلمان **تیتان** نامیده میشد. یعنی مردم کشور آلمان که در آنزمانها چنان پیشرفتی را قادر گشتند، با توجه به صنعت این مردمان در شصت سال پیش از این، اگر جنگ‌ها واقع نمی‌گشتند در اینصورت میبایست که آنان امروزه، سیاره کیوان را تسخیر و ماه تیتان را پایتخت خودشان قرار می‌داند.

وضعیت دنیای امروزه، نسبت به شصت سال پیش، بکلی تغییر کرده است به طوری که چندین کشورها به ساخت و تولید سلاح هسته‌ای موفق گشته‌اند

و دیگر کشورها نیز در صدد مهیا کردن سلاح هسته‌ای، برای خود می‌باشند. اگر از میان کشورهای زمین، فقط یک کشور موفق به ساخت سلاح هسته‌ای میشد در اینصورت جنگ جهانی دیگری نیز واقع میگشت. اینکه امروزه چندین کشورهای مختلف سلاح هسته‌ای میدارند، این توازن نسبی را بین کشورها ایجاد می‌گرداند و هرچه تعداد کشورهای پی که سلاح هسته‌ای دارند، بیشتر گردند همانقدر درصد توازن بین کشورها، بیشتر خواهد گشت. بنظر من، اگر آدمیان راه خود را به طُرق روز، ادامه بدهند در اینصورت مدتی نخواهد گذشت که تمامی امکانات زمین به اسلحه تبدیل خواهند گشت سپس همه انسانها از گرسنگی بهلاکت خواهند رسید.

ای مردمان که لحظه‌های پرارزش را به وسیله نابود کردن امکانات خود، پشت سر می‌گذارید، چه زمان و چگونه می‌خواهید که تجربه کنید؟.

ای انسان، آگاه شو و بیاد دار که پس از نابودی امکانات، تجربه هیچگونه اثری را نخواهد داشت. در اینجا برای تشریح مطلب تجربه پس از نابودی امکانات، قصه‌ای کوتاه، واقعی و بسیار تلخ را از زندگی مردمان یک جزیره بیان میکنیم. یکی بود یکی نبود زیر آسمان کیود: جزیره‌ای بود بسیار سرسبز، با درختان تنومند، روی درختان پوشیده از پرندگان بی‌شمار و آب‌های اطراف این جزیره، پوشید از جاندارن دریایی. پرواری این جزیره، به مردمانش امکان این را می‌داد که بتوانند به راحتی از گوشت پرندگان و موجودات آبی، غذا و مایحتاج تهیه کرده و بدون زحمات زیادی، بقا را ادامه بدهند و این راحت تهیه گشتن غذا و مایحتاج زندگی، باعث می‌شد که مردمان این جزیره، اوقات بیشتری را پس از سیری شکم داشته باشند.

مردمان این جزیره، اوقات بسیار و یا بیش از اندازه‌ای را پس از فراهم ساختن مایحتاج روزانه میداشتند و میبایست که این اوقات فراغت، به یک نحوی پر یا سیری میگشتند. در اوایل مستقر شدن، مردمان این جزیره، زمانهایی را برای گذراندن اوقات فراغت، دورهم جمع می‌گشتند و با گفت و شنودهای شیرین، اوقات خودشان را سیری می‌کردند. زمانها به این روال میگذشت، تا اینکه یک فردی از میان افراد جزیره که او بسیار سالمند و به خوش‌سخنی در میان مردم

جزیره معروف بود، دارفانی را وداع گفت و افرادی از نزدیکان فرد مرحوم شده، برای در خاطر زنده کردن عزیز از دست رفته و رها ساختن خودشان از بیکاری، چهره فرد مرحوم شده را روی یک سنگ تقریباً بزرگ که در خارج از محوطه زند - گی آنان قرار داشت تراشیدند و این سنگ بزرگ را به وسیله چند درخت که آنها را از بیخ بریده بودند، به نزدیکی محل زندگی خود آوردند.

پس از این، هر یک از افراد خانواده‌ها که فوت می‌کردند، بازماندگان، چهره و پیکر آنان را بر سنگ‌ها تراشیده و سنگ‌های بزرگ و بسیار سنگین را بوسیله درختان که از بیخ بریده می‌شدند، به نزدیکی محل زندگی خود انتقال میدادند تا این که آخرین درخت برای انتقال پیکر سنگی، بریده شد و با بریده شدن آخرین درخت، جزیره‌ای که پوشیده از درختان سرسبز می‌بود به یک هامون یا دشت تبدیل شد و با محو شدن درختان از جزیره، همه‌ی پرندگان و جانداران آبی نیز از این جزیره محو گشتند چونکه پرندگان و جانداران آبی از سرسبزی و درختان جزیره تغذیه می‌کردند و با نابود شدن درختان، همگی جزیره را ترک گفتند. مردم جزیره، پس از این عمل یا حرکت بی‌خردانه، (یعنی نابود ساختن درختان) از بی‌غذایی، یکی پس از دیگری بهلاکت میرسیدند، تا اینکه تعدادی از افراد این جزیره بوسیله تغذیه از گوشت هم‌نوع، برای ادامه بقا، به کشتن و سلاخی کردن هم‌نوعان پرداختند و پس از مدتی، انسانهایی از دیگر اماکن با کشتی، به این (تا حدی که من اطلاع دارم، یک کشتی هلندی این جزیره را کشف کرده است) جزیره نزدیک و آن را کشف کردند.

همانطور که در بالا ملاحظه کردیم، تجربه پس از نابودی امکانات، هیچ اثری را نمیدارد بنابر این، ما مردمان امروزه، باید که تا دیر نشده و کفگیرها به ته دیگ نخورده، از مضمحل گردانیدن امکانات زمین بدست خودمان، پرهیز کنیم در غیر این، ما نیز به سرنوشت مردمان جزیره فوق‌الذکر، دچار خواهیم شد. مردمان آن جزیره که برای رقابت کردن با یکدیگر، سنگهای سنگین و بزرگتر را بوسیله نابود کردن امکانات خود، از کوه‌ها پائین آوردند، آنان درست مانند ما مردمان امروزه که برای رقابت کردن با هم‌نوعانمان امکانات زمین را به اسلحه تبدیل می‌گردانیم، عمل کردند.

در مورد تجربه آموختن، یک مثالی است که چنین می‌گوید:

«سر به سنگ خورده، سنگ را خوب می‌شناسد»

این مثال کنایه از جاننداری را دارد که او بوسیله اصابت کردن سرش با سنگ، تجربه کرده که سنگ سفت و سخت می‌باشد. بنظر من، مثال فوق، انسان را شامل نمی‌گردد بلکه اینچنین امثال برای حیوانات می‌باشند چونکه انسان مغزی استثناء را در سر می‌دارد و به وسیله بهره‌گیری از این مغز، بدون اصابت کردن به سنگ، آن را شناسایی و به تجارب خود می‌افزاید.

طرز برخورد و مقابله کردن مردمان امروزه، با متجاوزین و اشغالگران، نسبت به مردمان سال‌های پیشین، بسیار متفاوت می‌باشند. همانطور که در بالا گفته شد، آدولف **هیتلر** بعنوان سرکرده کشور آلمان، بدون اعتنا به دیگر کشورها، حمله خود به کشور لهستان را برای هموارسازی راه‌های هجومش، بر سایر کشورها آغاز کرد و او براحتی از کشور لهستان گذشت، و تا آنجا که در قدرت می‌داشت به تجاوز خود و اشغال سایر محیطها ادامه داد.

پس از گذشت تقریباً شصت سال از حرکت وحشیانه و ضد انسانی **هیتلر**، امروزه نیز شخص دیگری درست همانند آقای **هیتلر**، دست به حرکت بسیار وحشیانه و ضد انسانی زده است که ما این شخص را به نام کشورش آمریکا، خطاب می‌کنیم. (در این کشور هرچهار یا هشت سال، اسماء تغییر میکند ولی هدف همیشه یک بوده و هست که سلطه جویی، بر همه (جهان) می‌باشد) این نکته را نیز بیان کنم که بنظر من، پس از فاجعه جنگ جهانی دوم، هجوم وحشیانه کشور آمریکا به کشور بی‌دفاع عراق، بزرگترین فاجعه بشمار خواهد آمد. این ادعای من، بر دو دلیل استوار می‌باشد:

یک: آقای آمریکا، بوسیله زیر پا نهادن انسانیت و اتکا کردن به قدرت اسلحه، علیرغم مخالفت‌های دیگر کشورها و سازمان به اصطلاح ملل متحد، به هجوم بردن، کشتن و اشغال کردن کشوری بی‌سلاح و ضعیف (عراق) پرداخت **دو:** آقای آمریکا، با هجوم وحشیانه خود، به کشور بی‌سلاح و ضعیف عراق، دیگر کشورهای غیرمسلح به بمب اتم را به ساختن سلاح هسته‌ای، وادار ساخت چونکه با واقع گشتن حرکت وحشیانه و ضد انسانی آقای (رئیس وقت) آمریکا

کشورهایی که به سلاح اتمی مسلح نمی‌باشند همگی خودشان را در خطر حمله احتمالی وحشی‌ها می‌بینند و تمامی این کشورها، در صدد مهیا کردن اسلحه هسته‌ای برای دفاع از خود، می‌باشند و این حرکت کشورها بسوی فراهم ساختن اسلحه هسته‌ای، سبب می‌گردد که در آینده نچندان دور، کره زمین به دانه‌های ارزن تبدیل گردد.

بنظر من، برای پیشگیری کردن از ساخت و تولید شدن اسلحه هسته‌ای و غیره، یک راه حل بیشتر وجود ندارد و آن راه حل این است: باید که اسلحه موجود از صحنه زمین ریشه کن گردند، در غیر این، هرروز که میگذرد تعداد این اسلحه افزونتر میگردند. در حال حاضر، کشورهایی با تهدید کردن و ترسانیدن دیگران، بوسیله اسلحه هسته‌ای، در صدد این می‌باشند که مانع از ساخت و تولید شدن سلاح هسته‌ای گردند. این بی‌خردان، هیچ توجه ندارند که اگر سلاح هسته‌ای بد و مضر بر انسان می‌باشد این بد و مضر بودن، همه انسانها را شامل می‌شود. (شما که سلاح هسته‌ای را برای خودتان مفید و مضر بر دیگران می‌گویید، این مثال طنزی را پذیرا و آن را بخاطر خود، بیافزایید) **حکایت است که پدري به فرزندش گفت: پسر، شلوارت را بکش بالا. پسر در جواب گفت: پدرم، تو که خودت شلوارت را پائین داری، چرا به من می‌گویی که شلوارم را بالا بکشم؟** کشور آمریکا که بخاطر وحشیگریهایش امروزه به غرب وحشی (Wild west) مشهور می‌باشد، از اینکه دیگران این کشور را وحشی خطاب میکنند، رنجیده‌خاطر که نمی‌گردد هیچ، بلکه به لقب وحشی داشتن مفتخر نیز می‌گردد. این آقای آمریکا، پیش از حمله به کشور عراق، از دیگر کشورها دعوت کرد که در حمله به عراق، او را همراهی کنند، ولی دیگر کشورها نه این که فقط دعوت او را نپذیرفتند بلکه با این حرکت او، بشدت مخالفت نیز نمودند. آقای آمریکا، علیرغم مخالفت‌های دیگر کشورها، به فراخوانی **نوجه‌های** خود پرداخت و پس از جمع آوری تمامی **نوجه‌های**ش، حمله خود به کشور بی‌سلاح، بی‌دفاع و ضعیف عراق را برای هموارساختن راه‌های هجومش به سایر کشورها، آغاز کرد.

این آقای آمریکا درست مانند آقای **هیتلر**، نقشه داشت که یک روزه، کشور

عراق را به زانو (همانطور که آقای هیتلر، برچسب یا محک **یهودی** را آسفالت راه‌های تجاوز خود قرار داده بود. آقای آمریکا نیز محک **القاعده** یا **تروریست** را آسفالت راه‌های تجاوز خود قرار داده است) آورد و سپس کشورهای رقیب خود امثال روسیه، چین، فرانسه و... را تحت سلطه خود بگیرد. ولی این آقای آمریکا، مردم غیور و فداکار و جان‌نثار کشور عراق را هیچ حساب کرده بود. اگر این آقای آمریکا، در مورد مردم کشور عراق بیش از این، شناخت می‌داشت در این صورت امروزه حداقل نیمی از کره زمین به خاکستر تبدیل گشته بود. آقای آمریکا بوسیله صفر قراردادن مردم غیور عراق در حسابهایش، خود و کشورش را وحشی‌ترین، متجاوزترین، بی‌خردترین و بدنام‌ترین در تاریخ بشریت به ثبت رسانده است. تاریخ نشان داده که همیشه قدرت‌های وحشی و تجاوزگر، به وسیله تبلیغات کذب، خودشان را به عنوان معلمان پند و اندرز بر مردمان تحت سلطه، تحمیل کرده‌اند. امروزه نیز این آقای آمریکا، تا آنجا که قدرتش کشش دارد بوسیله تبلیغات کذب، تجاوز و وحشیگریهای خود را دفاع از تمدن و آزادی **عربده** میکشد و این آقای وحشی، از آنطرف زمین به این طرف، لشگرکشی کرده و پس از اشغال کشور عراق، مردم غیور و جان‌فدای عراق که در برابر وحشیگری‌های او ایستاده و مقاومت میکنند را ضد عراق و تروریست خطاب میکند. همانطور که مطلع و شاهد هستید، این آقای وحشی، (رئیس آمریکا) چنین در سر می‌پروراند که مردم غیور و جان‌فدا عراق را بوسیله شکنجه‌های طاقت‌فرسا، بی‌حرم کردن، گلوله زدن، بمب زدن، موشک زدن، از هوا زدن، از دریا زدن و... تحت سلطه خود آورد و سپس برای اشغال دیگر کشورها راهی گردد. با توجه به وحشیگری‌هایی که از طرف آقای آمریکا، بر مردم غیور عراق وارد می‌گردند، کشورهاییکه امروزه دور از دسترس این آقای وحشی، در صلح و آرامش بسر می‌برند، توجه داشته باشند که صلح و آرامش آنان را مردم غیور و جان‌فدای عراق با ایستادن در برابر آمریکای تا دندان مسلح، تضمین کرده‌اند. **ای** مردمان که در کشورهایتان در صلح و آرامش بسر می‌برید، آیا هیچ میدانید که این آقای آمریکا، چه برون‌گار مردم غیور و سینه سپر کرده عراق می‌آورد؟؟ همیشه تاریخ و گذشت زمان، آشکار و افشا می‌سازند که انسانها چه پندار،

گفتار و کردارهایی را داشته‌اند. در آینده همه این تجاوز و وحشیگریهای آمریکا افشا خواهند گشت و در آینده آشکار خواهد شد که مردمان غیور، فداکار و جاننثار کشور عراق چگونه با نثار جان خود کره زمین را از فرورفتن در فاجعه‌ای بسیار بزرگ نجات بخشیده‌اند. اگر مردم غیور عراق، ایستادگی نمی‌کردند در این صورت آقای آمریکا، به وسیله افزایش دادن به تعداد **نوجه‌هایش**، تمامی کشورهای کره زمین را به **نوجه‌گری** برای آمریکا، وادار می‌ساخت. همانطور که شاهد بوده و شاهد هستیم، این آقای آمریکا، بدتر از **چنگیز** و **هیتلر** بجز خط تهدید کردن و هجوم بردن و کشتن و غارت کردن به خط دیگری مستقیم نمی‌باشد.

تقریباً سی سال میشود که من مسائل روز را زیر نظر می‌گیرم و در این مدت، هربار که به موضع‌گیری‌های آمریکا برخورد کرده‌ام، این موضع‌گیری‌ها، تماماً غیرانسانی که از موضع قدرت بوده‌اند. با توجه به موضع‌گیری‌های ضدانسانی و وحشیانه آقای آمریکا، بنظر من، همه‌ی مردمان کره زمین می‌بایستند که برای قدرشناسی و یاری رساندن به مردم غیور کشور عراق بادل و جان شتاب می‌کردند. اگر ما آدمیان خود شناسیم و پس از شناخت خود، سر بالا کرده و به تسخیر بالای سر، (کائنات) اندیشیم در این صورت آنقدر خودمان را در برابر بالای سر، ناچیز و ضعیف می‌یابیم که هرگز اینچنین بیخردانه بر یکدیگر هجوم نمی‌بریم.

ای انسان، به خود بنگر سپس سر بالا کرده و به کائنات نظری انداز، تو که در مقابل باد ملایم زمین در مانده‌ای، تو که برخورد (همنوع) هجوم برده و خود را به میلیاردها قسم تقسیم کرده‌ای، چگونه و با چه قدرتی، می‌خواهی که در کائنات منزل یابی و مستقر کردی؟.

ای انسان که اگر جلو دماغت گرفته شود جان میدهی، چه باعث میگردد که تو از کشته شدن هم‌نوع و از بین رفتن قدرت و امکانات خود سرافراز میگردی؟ من با خود می‌اندیشم و به خویش، چنین می‌گویم: اگر من چند سده پس از این متولد می‌گشتم در اینصورت شاید که میان انسانها میشدم و با اندیشه‌ای دیگر، به خود می‌گویم: اگر من چند سده پیش از این، متولد می‌گشتم شاید

که راه‌ها را برای این زمان، هموارتر می‌گردانیدم.

ما مردمان امروزه، باید توجه داشته باشیم که زمان بسیار سریع حرکت میکند و بوسیله توجه به سرعت زمان، اینچنین به انتظار مرگ خود در زمین ننشینیم بلکه همراه با زمان حرکت کرده و راه‌های مقصد خودمان را دریابیم. در اینجا برای آگاهی یافتن به وضعیت کنونی انسان و کره زمین، لحظه‌های گذشته را مرور میکنیم: راه دوری را به عقب بازمی‌گردیم بلکه یکصدسال پیش از این را در خاطر زنده میگردانیم. در صدسال پیش از این، جمعیت کره زمین تقریباً یک و نیم (1500,000000) میلیارد میبودند و امکانات آزمانها برای مردمان زمین مناسب و یا خوب بودند. امروز پس از گذشت یکصدسال، جمعیت زمین از مرز شش میلیارد عبور کرده است، و امکانات زمین برای این جمعیت در حال حاضر میشود گفت که تقریباً مناسب میباشند. اگر ما مردمان امروزه، به این زندگی غیرانسانی خود، ادامه بدهیم و بهمین طریق، مشکلات آینده را در رؤیاهایمان حل گردانیم در اینصورت چند سده پیش نخواند گذشت که انسانها به تغذیه از گوشت یکدیگر خواهند پرداخت.

همانطور که مطلع هستید، کره زمین گنجایش مناسب را برای تقریباً هفت میلیارد انسان دارا میباشد. با توجه به افزایش جمعیت در یکصدسال گذشته، ما میتوانیم این را حدس بزنیم که در صد سال آینده حداقل دو میلیارد به تعداد فعلی اضافه و (علت اصلی افزایش بی‌روال جمعیت در زمین: اعتقاد و اتکای مردمان به خدایان خودساخته و واگذاری مشکلات آینده به خدائی که نه عالم بوده و نه وجود خارجی داشته، میباشد) (1) جمعیت زمین به بیش از هشت میلیارد خواهد رسید. اکنون که جمعیت زمین تقریباً شش میلیارد می‌باشند، تعداد بی‌شماری از مردمان به علل مریضی، گرسنگی و... بهلاکت می‌رسند. من با اندیشیدن به آینده، از خویش می‌پرسم: اگر انسانها بقا را به روال روز، ادامه بدهند و تعداد جمعیت زمین از مرز هشت میلیارد عبور کند در این صورت چه به روزگار بیش از هشت میلیارد خواهد گذشت؟.

انسان موجودی است بسیار پیچیده و پوشیده که این موجود، به هرطریقی - (1) برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع شود به کتاب کائنات)

که باشد، در محیطها و شرایطهای متفاوت، بقای خود را ادامه میدهد. یعنی انسان در موضع دانش و قدرت، بسیار عالی و سرافرازانه بقا را سپری میکند ولی زمانهایی که انسان در موضع ضعف قرار می‌گیرد، اشرف جانداران زمین برای بقای خود، از گوشت تن هموعان نیز تغذیه میکند و این موجود (انسان) در موضع ضعف، حتی ادرار و غایب خود را نیز برای ادامه بقا، مورد استفاده قرار می‌دهد.

ما مردمان امروزه که امکانات بسیار فراوانی را در اختیار خود داریم، آیا ما این امکانات را در راه‌های صحیح بمصرف میرسانیم؟ و یا اینکه امکانات آینده‌سازی را در راه‌هایی چون مستی، نشئگی، اسلحه ساختن و این اسلحه را برسر یکدیگر کوبیدن، چروک چهره زدودن، درون بدن را سیلیکون پُر کردن و بازی‌ها برای سرگرم کردن خودمان، مصرف می‌نماییم؟ در جواب به سؤال بالا، به خود می‌گوییم: متأسفانه، ما بی‌خردی را پیشه خود کرده‌ایم و گفته دوم را عمل میکنیم. در دنیای امروزه، تعداد بی‌شماری از مردمان در این اندیشه میباشند که چگونه از مسن شدن یا سالخورده گشتن خودشان جلوگیری به عمل آورند یعنی اینکه از پیری بگریزند. مردمانیکه امروزه گفته بالا را به انجام میرسانند، آنان سعی می‌کنند که بدون بهره‌گرفتن از مغز استثناء خود، برخلاف قاعده طبیعت حرکت کنند. یک انسان خردمند هرگز از سالخورده گشتنش، گریزان نمی‌گردد بلکه او به انتقال تجاربی که در طول عمرش کسب کرده می‌پردازد. همانطور که در بالا گفته شد، انسان روز، زمین را یک حصار بلند برای خود قرار داده و با این عمل، ماشین بقای خود را به سمت انتها خط بن‌بست در زمین، حول میدهد. با توجه به استثناء بودن مغز انسان، ما مردمان روز، مانند دیگر جانداران زمین، امثال گاو و گوسفندان و... پس از سیری شکم، حاج و واج می‌مانیم که چگونه اوقات فراغت خودمان را پشت سر بگذاریم.

در اینجا چگونه مصرف گشتن اوقات فراغت انسان روز را مرور میکنیم: نخست برای ساده بیان گشتن این موضوع، انسانها را به دو دسته تقسیم می‌گردانیم. و دسته اول را مردمان استثنائی و دسته دوم را مردمان عام یا عادی می‌گوییم مردمانی که دسته اول، یعنی استثناءها را تشکیل می‌دهند، تعدادی از این

افراد، اوقات فراغت خود (پس از سپری شکم) را با هجوم بردن و ضربه زدن و کشتن و ترسانیدن یا گول زدن هموعان، پشت سر میگذارند و تعدادی دیگر از این افراد، اوقات را بوسیله انجام دادن بازی‌های روز، امثال فوتبال و گلف و بلیارد و بولینگ و... سپری می‌گردانند و اما مردمانی که دسته دوم را تشکیل میدهند: این مردمان که عام و اکثریت می‌باشند، آنان قسمتی از اوقات را به کار و تولید کردن می‌پردازند و اوقات باقی مانده را بوسیله تماشا کردن بازیها، طرفداری کردن از بازیکنان و یا امثال سپری می‌کنند.

با توجه به مطلب فوق تمامی ما آدمیان بلااستثناء اوقات را مانند دیگرجانداران زمین، سپری می‌گردانیم بطوریکه ما انسانها نیز پس از سپرگردانیدن شکم، به دفع زمان باقی مانده می‌پردازیم. افرادی که امروزه تمامی اوقات را به تیله بازی، آرتیست‌بازی یا امثال اختصاص می‌دهند. یعنی کسانی که به غیر از انجام دادن بازیها، کار دیگری از دستشان برنمی‌آید، این افراد (آرتیستان یا تیله‌بازان حرفه‌ای) الگوها برای مردمانی می‌باشند که مایحتاج زندگی بدست آنان تولید و یا مهیا می‌گردند. چونکه این بازیگران و یا آرتیستان حرفه‌ای، استثناءهای ما مردمان امروزه می‌باشند، به این دلیل که آنان بطور استثنائی بازیهای روز را به انجام می‌رسانند.

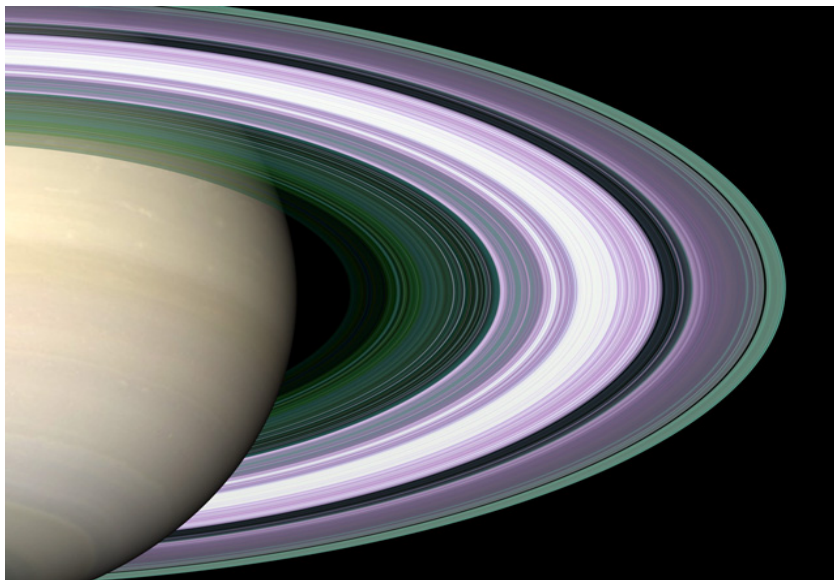
بنظر من، اگر ما آدمیان به آگاهی نسبی برسیم در اینصورت افرادی که امروزه الگو و نشان انسان روز می‌باشند، آنان پست و فرومایه‌ترین انسانها خواهند گشت. چونکه این بی‌خردان بیشترین امکانات را مضمحل می‌گردانند و بوسیله پرداختن به بازیها، وقت و زمان پرارزش انسان را درون مزبله‌ها فرو می‌برند. اگر ما آدمیان به انسانیتمان، اهتمام نکنیم و چند سده را به همین روال، به وسیله سرگرم کردن خود، به دفع زمان پرارزش بپردازیم در اینصورت، زمان آن خواهد رسید که همه این بازیها، کسل کننده شده و ما برای دفع زمان عمر، به معدوم (انتحار) کردن خودمان، دست می‌یازیم.

درحال حاضر تمامی انسانها بلااستثناء این را در آرزو و رؤیاهای خود، می‌بینند که بازیگر و یا آرتیست حرفه‌ای گشته‌اند، چونکه همه‌ی بازیگران یا آرتیستهای امروزه، درون غذاها (پول) غرق می‌باشند و قادر هستند که همه‌ی اوقات را

به وسیله جویدن غذا، مستی و یا نشئگی‌ها، سپری گردانند. (این نکته را نیز اشاره کنیم که اکثریت این حرفه‌ای‌ها، به علت مصرف مواد مخدر و یا نوشیدن بی‌حد الکل، به امراض مبتلا و در تلخی سخت، به هلاکت می‌رسند)

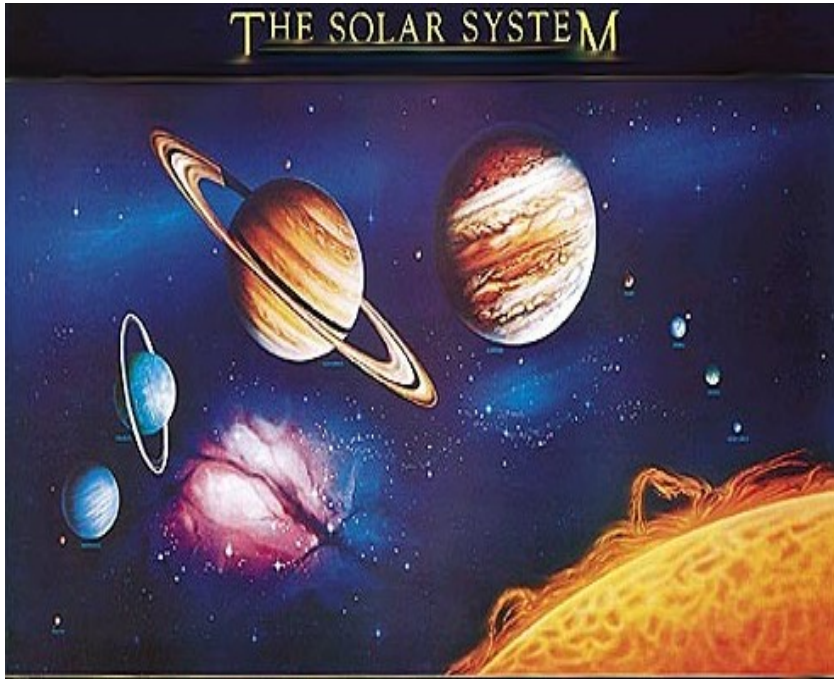
ای انسان، به جسم خود بنگر و ببین که بقای جسم تو را یک تکه نان و کا - سه‌ای آب، تضمین می‌گرداند و سپس به وهم خود رجوع کن و ببین که درون وهم تو، کهکشان‌ها در یک گوشه‌ای، قرار داده می‌شوند.

طبق قانون طبیعت، اکثر موجودات، وجود خودشان را بطور غریزی، به هستی ارائه می‌دهند. یعنی موجودات، اعم از جاندارن و جمادات بطور جبری، همراه می‌شوند و گذران می‌کنند. بعنوان مثال: سیارهٔ کیوان موجودات مختلف و بی - شماری را همراه با خود، گذران میدهد و این موجودات که ریز، درشت، رنگ و بارنگ می‌باشند، همگی تحت نظر و از یک جرم نظم می‌گیرند که این جرم، کیوان و یا زُحل نامیده میشود. اگر ما حلقه اطراف کیوان را از نزدیک مشاهده کنیم، می‌بینیم که موجودات مختلف و بی‌شماری بوسیله سیارهٔ کیوان منظم و به صورت چند حلقه تشکیل گشته‌اند که بقای این حلقه‌ها، به بقای کیوان -



(قسمتی از حلقه کیوان که از فاصله بسیار دور عکسبرداری شده)

بستگی دارد بطوری که با معدوم گشتن کیوان، حلقه اطراف کیوان نیز معدوم می‌گردد. مثالی دیگر خورشید؛ ستاره خورشید، موجودات بسیار عظیم و بی - شمار را همراه با خود، گذران میدهد که این موجودات امثال کره زمین، هرمز، کیوان، و... همگی، از وجود خورشید نظم و گذران می‌گیرند و اگر زمانی این



(خورشید و اعضا بدن که تک تک اعضا، از مغز نظم و گذران میگیرند)

خورشید، معدوم یا محو گردد همزمان با محو شدن خورشید، نظم و گذران و گردش یا زندگی نیز از موجودات تحت نظر خورشید محو خواهد شد. همینطور دیگر موجودات درون کائنات که ما آدمیان هنوز به مثال آوردن گذران و یا زندگی آنها قادر نمی‌باشیم.

در اینجا برای نتیجه گرفتن از مطالب فوق، گذران یا زندگی در زمین را به مثال می‌آوریم: سیاره زمین، موجودات مختلف و بی‌شماری را همراه با خود، گذران میدهد و بر اساس قانون طبیعت، گذران تمامی این موجودات، به گذران زمین وصل میباشند بطوریکه اگر عمر زمین به پایان رسد در اینصورت، عمر موجودات

زمین نیز بیایان خواهد رسید ولی در میان موجودات زمین، موجودی یافت می - شود که او حرکت کردن برخلاف قانون طبیعت را قادر می‌گردد. یعنی برابر با قانون طبیعت که همه‌ی موجودات در جذب و یا در حصار نظم دهنده خودشان میباشند و با نابود گشتن نظم دهنده، نابود میشوند، این یک موجود (انسان) علی‌رغم در حصار زمین بودنش، قادر گشته که خود را از حصار زمین خارج گرد - اند و به دیگر حصارها نظر افکند.

همانطور که مطلع هستید، در قانون طبیعت، هیچ یک از موجودات حرکت مصنوعی و یا حرکت غیرطبیعی را قادر نمی‌گردند و اگر موجوداتی از جای خود به جایی دیگر، انتقال می‌یابند، این چنین حرکات، بطور طبیعی و دور از اراده موجودات انجام می‌گیرند. همینطور موجودات سیاره زمین، جانداران زمین به استثناء یک، همگی تابع محیط زندگی خودشان می‌باشند و همگی در حصار و همراه با زمین، گذران میکنند. ولی یکی از موجودات زمین بنام انسان که او دارای اندیشه و از دیگران مسنثی می‌باشد، این موجود، بوسیله شکستن حصار زمین و خارج گشتن از جو آن، قانون طبیعت را دگرگون کرده است.

ما آدمیان که قانون طبیعت را دگرگون کرده‌ایم، آیا زندگی شایسته‌ای را برای خود فراهم آورده‌ایم؟ و یا اینکه هنوز مانند گاوان و کوسفندان، در فکر جویدن غذاهای بیشتر می‌باشیم؟ ما آدمیان که حصار زمین را شکسته و از جو آن خارج گشته‌ایم، آیا ما حصار جسم خود را نیز شکسته‌ایم؟ و یا اینکه هنوز در حصار جسم می‌باشیم و اینچنین می‌اندیشیم که چگونه غذای بیشتری را جمع‌آوری کنیم و این غذاهای جمع‌آوری کرده را برای جسم کوچک خود، از دید هموعان، پنهان بگردانیم؟.

ای انسان، لحظه‌ای از اندیشیدن به خواسته‌های جسم، بیرون شو. و سپس در وهم خود، طبیعت و قانون طبیعت را رسم کن، تا به این وسیله، بینی که در قانون طبیعت، همه و همه به استثناء تو، مطیع بر قواعد طبیعت می‌باشند، و بینی که در محیط این عالم، فقط تو هستی که دگرگونی در قانون طبیعت را قادر می‌گردد.

اگر ما آدمیان بتوانیم بوسیله رجوع کردن به وهم، عظمت خود را دریابیم و با

آگاه گشتن به عظمت خود، زندگی و معدوم گشتن در زمین را شایسته خود ندانیم، سپس در راه یافتن مکانی شایسته برای گذران خود، راهی گردیم در اینصورت، است که می‌توانیم از حصار جسم خارج گردیم و جسم را در اختیار وهم خودمان قرار بدهیم.

ما مردمان امروزه، مانند مورچگان، هزاران برابر جسم خود، غذا انبار می‌کنیم و بدتر از مورچگان، این انبار غذاها را از دید یکدیگر پنهان می‌گردانیم. ما مردمان که خود را اشرف جانداران زمین خطاب می‌کنیم، چه باعث می‌شود که ما ان - سانهای مقتدر، زندگی جانداران غریزی زنده را برای خود، الگو قرار می‌دهیم؟ همانطور که در بالا گفته شد، جاندارانی که بطور غریزی گذران می‌دارند، آنها تحت حصار و مطیع بر قانون طبیعت، می‌باشند بنابر این، اگر ما زندگی غریزی زیست‌ها را دنبال کنیم در اینصورت ما آدمیان نیز مطیع بر محیط زندگی خود، می‌گردیم و همراه با محیط، معدوم می‌شویم.

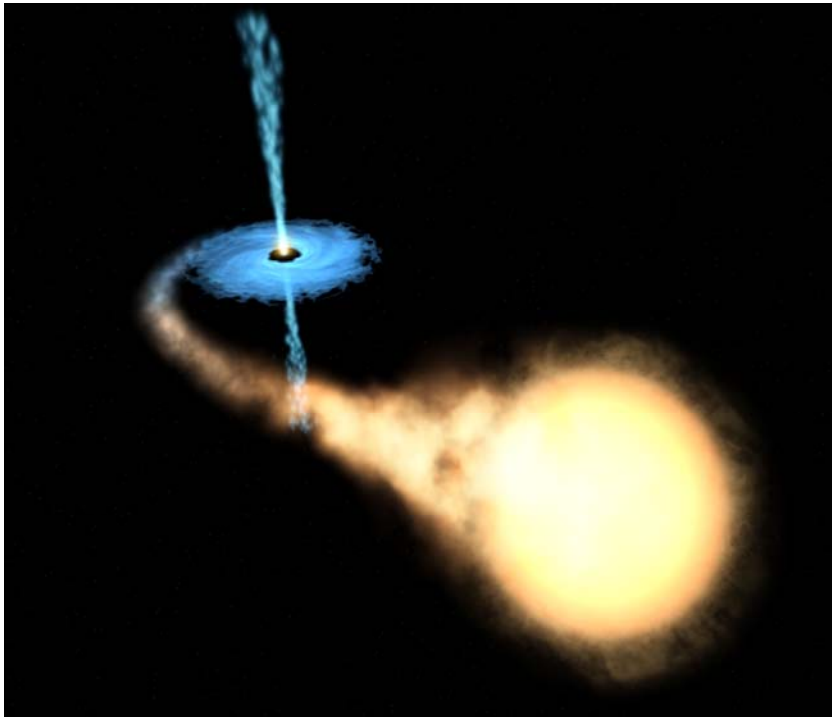
ما آدمیان که بوسیله بهره‌گیری از قوه تفکر و اندیشه، دیگر جانداران زمین را درون حصارهای خود قرار داده‌ایم، اگر ما به بهره‌گیری از قوه تفکر خود، ادامه بدهیم در اینصورت برای موجودات بالای سر (کائنات) نیز حصارها می‌سازیم و موجودات بالا امثال سیارات، چاله‌های سیاه، ستاره‌گان، کهکشان‌ها و... را نیز مانند موجودات زمین، درون حصارهای خودساخته، قرار می‌دهیم. همانطور که مطلع هستید، تمامی موجودات درون کائنات، هر یک دارای فرمانده و یا نظم دهنده مخصوص می‌باشند و هیچ یک از موجودات درون کائنات، خارج گشتن از حصار نظم دهنده خود را قادر نمی‌باشند. با توجه به حصارهایی که موجودات کائنات را دربر گرفته‌اند و آنها نظم و گذران می‌دهند، برمن این ثابت می‌شود که موجوداتی، این حصارها را ساخته‌اند و موجودات کائنات را درون حصارهای خودشان قرار داده‌اند. مثالی در مورد حصار موجودات: از میان موجودات زمین، ما آدمیان برای دیگر موجودات، حصار ساخته‌ایم و آنها را درون حصارهای خود - مان قرار داده‌ایم. با توجه به این حصارها، اگر جاندار با مشخصات انسان، از مکانی دیگر، در زمین فرود آید، او مشاهده خواهد کرد که حیوانات کره زمین، در حصارهای مخصوصی قرار دارند و در مرحله اول، گمان خواهد برد که قانون

طبیعت، برای گذران حیوانات، این حصارها را بوجود آورده است. اگر ما آدمیان به وهم خود رجوع کنیم، در وهم می‌بینیم که ما قادر به ساختن چرخ‌فلک نیز می‌باشیم، به این طریق که ستاره یا مرکزهای کوچک را به یکدیگر متصل می‌گردانیم و با ساختن یک ستاره یا (نکاتی در مورد لغات کهکشان و چرخ‌فلک: یک مرکز که موجودات رها یا ول را مانند کاه، جذب می‌نماید سپس در اطراف خود، به گردش می‌آورد. با توجه به گردش موجودات، بنظر من، واژه چرخ‌فلک مناسبتر از واژه کهکشان میباشد) یک مرکز بسیار عظیم، کهکشان را بوجود می‌آوریم.

اختر شناسان امروزه، شاید که بتوانند یک در چند هزارم از کائنات را رصد کنند. بنظر من، درون کائنات یک مرکز و ناظم و محور و کهکشان و یا چرخ‌فلک وجود دارد که تمامی موجودات عالم هستی را نظم، زندگی یا حیات میدهد و همه موجودات عالم بجز یک، به طریق «چرخ‌فلک» گذران میدارند. یعنی چرخ‌فلکها واگن‌ها را جذب و به گردش می‌آورند. بعنوان مثال: چرخ‌فلک راه شیری:

این چرخ‌فلک، خود یک واگن کوچکی در یک چرخ‌فلک بزرگتر می‌باشد. (اگر از کهکشان راه شیری فاصله زیاد بگیرید در اینصورت آنرا یک ستاره یا یک مفعول مشاهده خواهید کرد) همانطور که مطلع هستید، چرخ‌فلک راه شیری، دارای میلیاردها ستاره، مفعول و یا واگن می‌باشد که خورشید یکی از واگن‌های این چرخ‌فلک است و چرخ‌فلک خورشید، تشکیل شده از ده‌ها واگن که کره زمین، یکی از واگن‌های چرخ‌فلک خورشید می‌باشد. و اما آن یک موجود که گذران را به طریقی دیگر ادامه می‌دهد: این موجود، امروزه به **چاله** و یا **حفره سیاه** مشهور می‌باشد. این چاله بسیار مرموز، بطور مفرد زندگی میکند و موجودات سرگردان در کائنات را می‌بلعد، منبسط و خرد میکند و سپس بی‌اثر می‌سازد. بنظر من، این چاله یا حفره‌های سیاه، آشغال‌انهای کائنات می‌باشند و هرچیز بی‌مصرف یا آواره شده (این چاله‌ها حتی نور را نیز عدم می‌سازند) در کائنات را جارو کرده و آنها را به هیچ، تبدیل می‌گردانند. اگر این حفره‌های سیاه وجود نمی‌داشتند در این صورت کائنات مملو از چیزهای آواره و یا بهتر بگوییم: آکنده از آشغال میگشت. من حدس می‌زنم، انسان‌هایی در کیهان وجود دارند که این

جاروها (حفره‌های سیاه) را ساخته‌اند و آنها را در جاهای ویژه، قرار داده‌اند. این که جاهای ویژه گفتیم، به این دلیل است: اگر این جاروها، قادر به حرکت



(یک نمونه از حفره سیاه که در حال بلعیدن یک ستاره می‌باشد)

مصنوعی می‌بودند در اینصورت یکروزه همه‌ی هست را از صحنه هستی محو می‌نمودند. ما آدمیان این نکته را به دقت توجه کنیم: هرآنچه که در تصورات ما پدیدار می‌گردند، ما بیش از آنها را واقع می‌گردانیم. مثال: تقریباً ده قرن پیش از این، در وهم هیچیک از انسانها تصور نمی‌گشت که انسانی بتواند با سرعتی بیش از هزار کیلومتر در ساعت، حرکت کند ولی همان انسان، امروزه با سرعت بیش از بیست هزار کیلومتر در ساعت، حرکت می‌کند. همان طور که مطلع هستید، ماشین کاسینی (Cassini Huygens) فاصله بین زمین و ماه تیتان که بیش از یک میلیارد کیلومتر میباشد را در عرض هفتسال طی کرده است لذا، سرعت‌های روز، تقریباً بیست هزار کیلومتر در ساعت، می‌باشند. در اینجا برای

(85)

آگاهی یافتن به پیشرفت انسان، سرعت‌های هزارسال پیش را با سرعت‌های امروزه به مقایسه می‌کشیم. در هزارسال پیش، انسانها برای خبر رساندن و یا علامت دادن به یکدیگر، می‌بایستند که فاصله مابین را طی و خبر یا علامت را برسانند. در آنزمان سرعت‌های انسان تقریباً چهل کیلومتر در ساعت می‌بودند که این سرعت‌ها، بوسیله اسب‌های تندرو، انجام می‌گرفتند. و اما سرعت‌های خبری یا علامتی امروزه تقریباً دویست و پنجاه هزار کیلومتر در ثانیه می‌باشند. شاید که افرادی داشتن چنین سرعتی را باور ندارند، کسانی که سرعت روز را باور نمی‌دارند، میتوانند برای آگاهی یافتن، به خبرهایی که ماشین کاسینی



(این عکس را کاسینی در تاریخ 30.01.08 به زمین فرستاده است)

از تیتان به زمین ارسال می‌دارد رجوع کنند و ببینند که ماشین انسان روز، یک خبر یا علامت را تقریباً در شصت دقیقه از فاصله یک میلیارد و دویست میلیون کیلومتری به زمین می‌رساند و همچنین در این زمان، خبر را از زمین دریافت می‌دارد. اگر ما چهل کیلومتر در ساعت و دویست و پنجاه هزار کیلومتر در ثانیه را به چرتکه اندازیم در اینصورت سرعت قدیم و سرعت روز را بدست می‌آوریم

در زمانهای نچندان دور، سرعت‌های ما به هیچ‌وجه از مرز بیست متر در ثانیه، عبور نمیکردند که در حال حاضر، سرعت‌ها از مرز دویست و پنجاه میلیون متر در ثانیه، عبور میکنند. با توجه به عداد سرعت‌ها که از بیست متر، به دویست و پنجاه میلیون متر، تبدیل گشته‌اند، من فکر میکنم که اگر انسان به شناخته خود موفق گردد و از کل مغز خود، بهره‌گیرد در این صورت زمانی نمی‌گذرد که انسان فاصله یکسال نوری را در یکسال زمینی طی می‌کند.

بنظر من، ما آدمیان که در زمین گذران می‌داریم، فرزندی هستیم گم گشته بطوریکه زمانی ما همراه با والدین، در گوشه‌ای از کائنات، گذران میداشتیم و در اثر حادثه‌ای، از والدین جدا و در کائنات رها یا گم گشته‌ایم، سپس در زمین فرود آمده و در این جسم، گذران داریم. من چنین فکر میکنم که اگر جاندارانی از نژاد انسان، در کائنات گذران داشته باشند، باید که آنان جسم بسیار عظیم را دارا باشند. چونکه این جسم ما به هیچ‌وجه با وهم ما مقایسه و یا سازگار نمیگردد بطوریکه جسم انسان روز، در مقابل باد ملایم زمین نیز بهلاک میرسد در دنیای امروزه افرادی با رادارها و یا گیرنده‌های قوی، در پی این میباشند که خبری را از جانداران درون کائنات، دریافت نمایند. این افراد توجه داشته باشند که **درون کائنات، خورشید مانند یک نقطه‌ای ریز، و زمین هزاران برابر کوچکتر از سر یک سوزن، میباشد لذا، جانداران کائنات زمین را دیدن نتوانند. بنظر من، اگر تعداد انسان به بیش از یکصد هزار میلیارد برسد در اینصورت به دیده جانداران کائنات خواهد آمد.**

ما مردمان که در حصار زمین گرفتار میباشیم، همگی بلااستثنا، هلاک نشدن و یا جاودانی زیستن را در رؤیاهایمان می‌بینیم. من تقریباً پنجاه سال از عمرم میگذرد و همیشه در رؤیاهای خود، دیده و می‌بینم که در پی یافتن یک آدرس سفر می‌کنم، بدون اینکه آن آدرس یا مقصد را بدانم و همیشه خود را در میان مردمان زمین غریب یافته، و نشانی یک آدرس را از مردمان سؤال می‌کنم که نه خود، آن آدرس را دانسته و نه مردمان از آن چیزی را میدانند. معروف است که هر خوابی یک تعبیری دارد. و من خواب خود را اینچنین تعبیر می‌کنم:

آن آدرس یا جایی که من در رؤیاهایم نشانیش را میگیرم، چنین جایی، در سیاره

زمین یافت نمیشود و باید که من برای یافتن آن از زمین خارج گردم. بنظر من، خواب یا رؤیا، وهم انسان است که هرگز آسایش نمی‌طلبد. زمانهاییکه جسم انسان در آسایش می‌باشد، وهم او به فعالیت خود ادامه میدهد و اگر انسان مریض یا دردی را در عضوی از جسم همراه گرداند، در اینصورت وهم او تمامی فعالیت خود را به بیرون راندن مرض یا درد، از آن نقطه جسم اختصاص داده و فعالیت در موارد دیگر را قادر نمی‌گردد. با توجه به این مطلب، انسانیکه دردی را در عضوی از بدن احساس کند، مغز او فقط و فقط در حول و حوش آن عضو که درد دارد، فعالیت می‌کند. مثال: اگر انسانی مریض، با استفاده از مغزش ثروتی را تصرف کند، آن ثروت تصرف شده، برای درمان و یا بیرون راندن مرض از جسم می‌باشد و اگر انسان جسم سالم و بی‌دردی را داشته باشد، مغز او در مورد همه مسائل محیط زندگی، به فعالیت می‌پردازد. تا حدی که من تجربه کرده‌ام مغز انسان در حالات آسایش جسم، بهتر و بیشتر فعال میگردد. ما مردمان امروزه، نوکر حلقه‌بگوش جسم و دشمن سرسخت مغز، می‌باشیم بطوری که ما جسم را از امراض و اوجاع، پرمی‌گردانیم که مغز را تحت فرمان جسم قرار بدهیم. اگر ما جسم را بی‌درد و آسوده گذاریم در اینصورت مغز ما، در مواردی دیگر، امثال کائنات و غیره تفکر میکند که اینچنین تفکرات، جسم ما را خوش نمی‌آید لذا، اگر جسم ما سالم و بی‌درد گردد، در این صورت ما مردم مدعی تمدن، بوسیله دود کردن یا تزریق نمودن مواد مخدر و یا نوشیدن الکل، از فعال گشتن مغزمان، جلوگیری می‌نماییم.

همانطور که در بالا گفتیم، ما فرزندان گم شده‌ای هستیم که به یک نحوی از والدین جدا و در زمین قرار گرفته‌ایم. بنظر من، پس از گم شدن ما در کائنات، والدین در پی یافتن ما جستجو کرده‌اند و پس از نیافتن اثری، جستجوها را خاتمه داده‌اند. اینکه والدین جستجوها را خاتمه داده‌اند، علل مختلفی دارد. یک علت این است: والدین فکر نمیکنند که ما آنقدر خنگ، گیج و گنگ باشیم که تماس گرفتن با آنان را قادر نگردیم و علت دیگر این است که زمین محل اقامت فعلی ما، آنقدر ناچیز و از محیط کائنات پرت است که اگر ما بخواهیم در محیط کائنات ظاهر گردیم در این صورت باید که هزاران سال نوری را طی کنیم

تا بتوانیم خود را در صحنه کائنات آشکار گردانیم.

ما آدمیان که در مقابل باد زمین بهلاکت میرسیم، فراموش نکنیم که ما بسیار توانا و مقتدر نیز می‌باشیم، مشروط بر این که به شناخت خود موفق گردیم. همانطور که مطلع هستید، تقریباً بیش از یکصد سال نمی‌شود که ما خدایان خودساخته را در گوشه‌ای قرار داده‌ایم و با اتکا به خود، راه‌ها را می‌پیماییم و در مدت این یکصد سال، بیش از میلیون سال‌های گذشته، راه‌ها پیموده و پیشرفت‌ها کرده‌ایم. بعنوان مثال: سرعت‌ها را تقریباً از بیست متر در ثانیه، به دویست و پنجاه میلیون متر در ثانیه، رسانده‌ایم. این را هم اضافه کنیم که در مدت این یکصد سال، بوسیله جنگیدن، امکانات بسیاری را نیز با برسر یکدیگر کوبیدن، مضمحل ساخته‌ایم. این پیشرفتهای موجود روز، علیرغم نفرت ورزیدن و جنگ‌ها با یکدیگر، حاصل گشته‌اند که اگر این نفرت ورزیدن و کشتن یکدیگر، واقع نمی‌گشتند در این صورت پیشرفتهای امروزه، هزاران برابر بیش از این، می‌بودند. امید است که هرچه زودتر ما آدمیان به شناخت خود موفق گردیم و بجای این پنهان کردن امکانات، آن‌ها را برای هموارتر گردانیدن راه‌های منزل اصلی خود، بکار گیریم.

ما مردمان که خود را انسان و اشرف جانداران زمین، می‌نامیم، تک تک ما در این اندیشه می‌باشیم که مانند حیوانات، تمامی طول عمر را با خوردن غذاهای لذیذ، نزدیکی کردن و... سپری گردانیم. در تمامی لحظه‌های گذشته و حال، تک تک ما آدمیان رؤیا و آرزوهایمان به شکم و زیرشکم ختم گشته‌اند و ختم می‌گردند. اگر افرادی از میان مردمان امروزه، از پرخوری نمودن یا ارضا گردانیدن خود، پرهیز میکنند، آنان این پرهیز کردن را بخاطر رسیدن به شکم و زیر شکم جاودانی، (یعنی بهشت این خدای عدم) انجام می‌دهند.

اینکه اکثریت ما آدمیان، در پی تصرف ثروت بیش از اندازه، برای خود می‌باشیم، علتش این است که ما مانند حیوانات زمین، بجز سیری شکم و ارضا زیرشکم اندیشه‌ای دیگر را قادر نمی‌گردیم. ما آدمیان توجه داشته باشیم که حیوانات زمین، تحت قانون طبیعت، گذران می‌دارند و آنها طبق قانون طبیعت، برای بقا خود، دو حرکت یا دو اهداف را بطور غریزی دنبال می‌کنند که این اهداف، سیر

گردانیدن شکم و نزدیکی کردن می‌باشند.

ما آدمیان دارای تفکر و اندیشه‌ای هستیم که میتوانیم با استفاده از قوه تفکر خود، قانون طبیعت را دگرگون گردانیم بنابر این نباید ما زندگی در زمین که این زندگی، لایق حیوانات می‌باشد را بر خود، شایسته بینداریم. ما مردمان توجه داشته باشیم که زمان سریع حرکت می‌کند و ما نیز جزئی از زمان می‌باشیم لذا، اگر ما بقا و یا زندگی جاودانه را خواستار هستیم، باید که با زمان همراه گردیم، نه اینکه مانند امروزه، در زمین سر را مشغول گردانیم و به انتظار مرگ خود بنشینیم.

چگونه می‌توان با زمان همراه گشت؟. اولین قدم برای همراه گشتن با زمان، افزایش سرعت‌ها می‌باشد. اگر ما بتوانیم سرعت نور را پشت سر بگذرانیم در اینصورت تقریباً با زمان همراه می‌گردیم. بنظر من، رسیدن و گذشتن از سرعت نور، برای انسان مشکل نمی‌باشد به این شرط که او به شناخت خود، موفق گردد و یک انسانی شود حداقل بتوان شش میلیارد.

من پس از گذشت تقریباً پنجاه سال از عمرم، تازه دارم یواش یواش سرعت زمان را درک می‌کنم و می‌بینم که هر لحظه دارم از زمان فاصله می‌گیرم. با خود می‌اندیشم و سپس در محیط زندگی، به اطراف می‌روم و غربت و دوری از زمان را با اطرافیان خود، درمیان می‌گذارم ولی هیچ یک از اطرافیان، حتی حوصله شنیدن گفته‌های من را ندارند. در دنیای امروزه، سخنانیکه در مورد عشق و حال نباشند هیچ شنونده‌ای را نخواهند داشت. همانطور که مطلع هستید، عشق و حال‌های امروزه، همگی به شکم و زیرشکم ختم می‌گردند بطوریکه تمامی مردمان امروزه، عاشقان زیاد خوردن، زیاد نوشیدن (مشروبات الکلی) زیاد کشیدن، (مصرف مواد مخدر) زیاد نزدیکی کردن و امثال، می‌باشند. ما مردمان امروزه، روز را بروز یا بهتر بگوییم: لحظه را به لحظه، سپری میکنیم و برای ما هیچ اهمیتی ندارد که در لحظه‌های آینده چه پیش خواهد آمد برای تشریح این موضوع، قصه تلخ یک انسان عاشق به مواد مخدر را بیان میکنیم: در زمستانی سرد، فردی بخاطر معتاد بودن، از منزل رانده می‌شود و او بدون داشتن ریالی (پول) در جیب، برای ادامه بقا با اتکا به خود، در خیابان‌ها راهی

میگردد. هوا سرد بود ولی او کت و پالتو گرمی را به تن می‌داشت. فرد معتاد، چند ساعت را در خیابان‌ها سپری کرد تا اینکه زمان اعتیاد به مواد، فرارسید. او برای فراهم کردن مواد، به خیابانی که مرکز مواد بود، رفت و کت و پالتوی خود را داد و یک وعده مواد گرفت. سپس به یک کوچه‌ای خلوت داخل شد و در آنجا مواد را به خودش تزریق کرد و پس از تزریق مواد، در عالم نشنگی، به خواب فرو رفت و با طلوع خورشید، رهگذران با مشاهده جسد یخ زده، برای انتقال جسد، اورژانس را خبر کردند.

فرد معتاد که نشئه گشتن را هدف اصلی در زندگی خود، قرار داده بود، او بدون توجه کردن به لحظه‌های آینده، برای سپری کردن لحظه فوق در حالات غیرعادی، (یعنی عشق و حال) پوشش تنش را به نشنگی لحظه فروخت و در لحظه‌های بعدی از شدت سرما، یخ زد. این است سرنوشت ما مردمان که هیچ اهمیتی را به آینده خود نمی‌کنیم و لحظه حال را توأم با عشق و حال - هائی که در بالا گفته شد، سپری کردن می‌خواهیم.

اگر آدمیان به شناخت خود، موفق گردند در اینصورت از غذای شکم خودشان، می‌زنند و با برنامه‌ریزیها، به تکامل انسان در آینده، می‌اندیشند. ما آدمیان به وسیله برنامه‌ریزیها، هرچیز غیرممکن را به ممکن، تبدیل می‌سازیم لذا، اگر ما متحد گردیم در اینصورت با برنامه‌ریزی، هرچیز و حتی زندگی جاودانه را نیز واقع خواهیم ساخت ما مردمان روز، باید توجه داشته باشیم که از زمان عقب افتاده‌ایم و هرروز که میگذرد، فاصله‌ها بین ما و زمان، بیشتر میگردند و هرچه فاصله‌ها بیشتر گردند، همان اندازه برنامه‌ریزی‌های ما بلند مدت‌تر می‌گردند. یعنی اگر ما بخواهیم که امروزه برای برچیدن عقب افتادگی‌هایمان، برنامه‌ریزی کنیم در اینصورت باید که در برنامه‌هایمان، حداقل پنج هزارسال آینده را در نظر بگیریم ولی اگر برنامه‌ریزی کردن را صد سالی به تأخیر اندازیم، در این صورت باید که در برنامه‌هایمان، صدها هزارسال آینده را در نظر بگیریم چونکه با گذشت یکسال، هزاران سال‌ها به عقب افتادگی‌های ما افزوده می‌گردند بر این اساس که ما هرروزه امکانات بسیاری را مضمحل می‌گردانیم و شاید که در صد سال آینده، امکانات را بکلی نابود کرد باشیم و در پس بن‌بست‌ها، آرزوی

برگشت به زمانهای پیشین را داشته باشیم.

مؤخره

در پایان، قصه زندگی خانم **ایرث** که در مقدمه آمده، سرانجام زندگی اش را مرور میکنیم. اینطور که من حدس میزنم مفعولها و یا سیارات اطراف خورشید غذاهای خورشید میباشند، بر این اساس که خورشید تقریباً هرپنجاه **50** هزارسال یکمرتبه، غذا تناول می کند بطوریکه مفعول نزدیک خورشید بلعیده میشود و مفعولی جدید بجای مفعول بلعیده شده، جایگزین می گردند. بعنوان مثال: اولین سیاره نزدیک خورشید که عطارد باشد، خورده می شود. و دومین سیاره که زهره باشد، در جای عطارد می نشیند. و سومین سیاره که زمین می باشد، در جای فعلی زهره قرار می گیرد و همینطور دیگر سیارات بترتیب. همانطور که مطلع هستید، فاصله ها بین سیارات و خورشید، لحظه به لحظه کوتاه تر می گردند بنابر این، ما مردمان امروزه، می توانیم با استفاده صحیح از امکانات فراوانی که در دسترس داریم، دریابیم که کی زمین بوسیله خورشید بلعیده خواهد شد و یا این که چند سال به طعمه شدن محل زندگی ما زمین، باقی مانده است. ما مردمان که حرکت آهسته سیارات را به سوی خورشید، می بینیم و این سرعت های بسیار آهسته را نادیده میگیریم، به نکات زیر توجه بیشتری را نشان بدهیم:

اینکه زمین و دیگر سیارات به مرور و آهسته، به سمت خورشید حرکت میکنند این سرعت ها پابرجا نمی باشند. چونکه در یک آن، یعنی ناگهان زمین در جای فعلی ناهید، قرار میگیرد و به علت گرمای بیش از حد، زندگی در آن غیرممکن گشته و همه ی جنیدگانش به خاکسار تبدیل می گردند.

اگر ما زندگی را به طریق روز، ادامه بدهیم و آینده را به ذهنیات خود، (خدای خودساخته) واگذاریم در اینصورت ما نیز مانند حیوانات، همراه با محیط زیست (کره زمین) طعمه خورشید میشویم سپس با ایجاد قاعده زندگی در سیاره ای که بجای زمین قرار میگیرد، به صحنه زندگی وارد شده و با پاهای برهنه، مغز های تهی علم و... بودن را آغاز می گردانیم و این بودن را تقریباً پنجاه **50** هزار -

سالی ادامه و دوباره طعمه شده و دوباره‌ها دوباره‌ها. بنظر من اگر سیارهٔ زحل قابل زندگی می‌بود و ما بجای زمین در آن، زندگی می‌کردیم در اینصورت عمر ما، دویست **200000** هزارسال می‌بود چون که سیارهٔ کیوان، تقریباً دویست هزارسال پس از این، طعمه خورشید خواهد شد.

اینکه چرا ما با این امکانات فروان و علوم بسیار، همراه با زمین طعمه خورشید خواهیم شد، دلیلش این است که ما آدمیان نیز مانند حیوانات، سرها پائین انداخته‌ایم و امکانات را ریشه می‌خوریم و درست مانند حیوانات، این امکانات آینده‌سازی را به مدفوع تبدیل می‌کنیم. ما موجودات که خود را انسان و اشرف مخلوقات زمین معرفی می‌کنیم، لطفاً به طرز تفکرات کنونی خودمان که در ذیل آمده‌اند توجه کنیم.

امروزه عده‌ای از مردمان که اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می‌دهند، در مورد وجود هستی چنین می‌گویند: اکنون ما میدانیم که عمر عالم چندسال می‌باشد و این عده، عمر جهان هستی را تقریباً سینزده **13** میلیارد سال تخمین زده و با علوم جدید، موثق بودن گفته‌هایشان را ثابت می‌گردانند. **(1)**

اما عدهٔ دیگر که اکثریت را تشکیل می‌دهند و عمدهٔ امکانات را نیز تحت اختیار خود میدارند، این عده، عمر جهان هستی را پنج **5** هزارسال تخمین می‌زنند و با علوم کتب قدیمی امثال تورات، انجیل، قرآن و... موثق بودن گفته‌هایشان را ثابت شده تصور می‌کنند و این گفته‌ها را بر دیگران نیز ثابت شده می‌خواهند. ناگفته نماند که این عده، مبدأ آغاز هستی را **آدم و حواء** می‌گویند که تاریخ این دو (آدم و حوا) تقریباً پنج **5** هزارسال می‌باشد. این عده که اکثریت بالایی را تشکیل می‌دهند و منبع علومشان، این خدا می‌باشد، عمر کائنات را **5** هزار سال تخمین می‌زنند و مردمانی که منبع اطلاعاتشان، علوم ثبت شدهٔ انسانی می‌باشند، عمر کائنات را بیش از **13** هزار میلیون سال تخمین می‌زنند.

اگر ما این دو تخمین را به مقایسه بکشیم، در اینصورت چنین جلوه‌گر میشوند **5000** و **13,700,000000** بنابر این، علوم انسان روز، میلیون میلیونها برابر **(1)** اکثر مردمانیکه عمر جهان را **13** میلیارد می‌گویند، آنان نیز این خدای کنونی را که عمر جهان را پنج هزار می‌فرماید به ارث برده و از صمیم قلب می‌پرستند

بیشتر از علوم خدایی روز، می‌باشند. (فراموش نشود که سینزده میلیارد به سال نوری می‌باشد)

این نکته را نیز گفته باشیم: موجوداتی که خود را انسان و جهان هستی را 5 هزارسال می‌گویند، آنان ستاره‌های چندی میلیون برابر بزرگتر از زمین را نیز با انجیرهای نارس (یعنی کوچکتر از یک گردو) تشبیه می‌کنند. امید است که ما آدمیان به شناخت خود موفق گردیم، به یکدیگر نفرت نوزیم، خودمان را با دیگرجانداران زمین، تطبیق نکنیم و با اندیشیدن به آینده، امکانات زمین را در راه هموارسازی راه‌های منزل اصلی خود، بمصرف رسانیم.

رؤیا

من جزو جاندارانی هستم که خود را به اسم (انسان) خطاب می‌کنند و در قسم خشک زمین زیست دارند. من در زمین زندگی می‌کنم، ولی گذران در خارج از زمین (کائنات) را در رؤیاهایم می‌پرورانم.

از میان لحظه‌های زندگی در زمین، لحظه‌های رؤیا، بهترین لحظه‌ها برای من می‌باشند. در حقیقت رؤیای (ایده‌تولوژی) من در زمین ختم نمی‌شود بلکه در زمین آغاز و در کائنات ادامه می‌یابد.

بنظر من، زمین محل گذران جاندارانی می‌باشد که بطور غریزی گذران میدارند. جاندارانی چون نباتات و حیوانات، نه جاندارانی که بوسیله اندیشیدن، برای خود محیط و آینده می‌سازند و خود را به اسم خطاب می‌کنند.

من با اندیشیدن به گذران در کائنات، خودم را در حصار زمین می‌یابم و برای رهایی از حصار زمین، به رؤیاهای متوسل می‌گردم لذا، به محض اینکه چشمانم بسته و به خواب می‌روم، همراه با خویشتن در رؤیاهای شناور می‌شوم. از اینکه همیشه خواب می‌بینم، بسیار خرسند هستم. چونکه در رؤیا، هر غیرممکنی را به ممکن می‌آورم. من تقریباً پنجاه سال از عمرم می‌گذرد و پس از این مدت، انسانی گشته‌ام واقع‌بین، بنابر این، متوسل گشتن به ذهنیاتی چون زندگی جاودانی در بهشت بعد از مرگ و یا امثال را قادر نمی‌باشم لذا، آینده را بر خود (انسان آینده) بسیار تلخ می‌بینم. من نیز انسانی هستم مثال دیگران ولی بنظر من، گذران انسان روز، بی‌مقصد و بی‌مفهوم و بی‌ارزش می‌باشد. برای من، بسیار غذاهای لذیذ تناول کردن، با خوش‌سیمیایان بسیار نزدیکی کردن، دیگران را تحت سلطه خود داشتن، به تمسخر گرفتن اطرافیان یا از این قبیل خواسته‌ها، ارزش آنچنانی ندارند و اگر خودستایی نگردد، هیچ ارزشی ندارند. من خود را متعلق به مکانی غیر از کره زمین میدانم و برای یافتن منزل اصلی اندیشه و تلاش می‌کنم. همانطور که قبلاً گفتم، من انسانی هستم واقع‌بین و این را خوب می‌دانم که من شخصاً، به ایده‌آل خود نخواهم رسید، ولی در ایده‌تولوژی من، آیندگان به ایده‌آل (تکامل) خواهند رسید، مشروط بر اینکه ما

خود شناسیم و راه‌ها را برای آیندگانمان، هموارتر بگردانیم.

بنظر من، مرگ وجود ندارد، بلکه گردش و یا گذران وجود دارند بطوریکه در یک لحظه، جان (روان) به حیات می‌پیوندد و در لحظه‌ای دیگر، جان از حیات می‌رود. و تا لحظه‌ای که حیات وجود دارد، این گذران و یا گردش‌ها نیز وجود خواهند داشت. اگر ما گذران را مرگ نشماریم و بوسیله درک حقایق، قدر لحظه‌های پرارزش را بدانیم در این صورت رسیدن به ایده‌آل (تکامل) را قادر خواهیم شد. من همراه با جماعاتی گذران می‌دارم که هم‌شکل و هم‌جنس می‌باشند ولی انگار که من با این جماعات، غریب زبان هستم چون که هرگز کس را نیافته‌ام که به غیر از شکم و زیر شکم، (خواست‌های جسم) سخنی دیگر را به میان آورد بنابر این، خودم را میان این جماعات، تنها و بی‌کس می‌بینم ولی از این بابت، نگران و یا ناامید نمی‌گردم و در راه ایجاد اتحاد انسانی برای هموارسازی راه‌های منزل اصلی، تا آخرین لحظه سعی و کوشش‌م را می‌دارم. بنظر من، انسان واقعی، جاوید و نامتناهی می‌باشد لذا، انسان واقعی هرگز نمی‌میرد، بلکه او در منازل گوناگون دست می‌گیرد و دست می‌دهد تا اینکه به منزل اصلی برسد. ما مردمان، در دوره‌ای گذران می‌داریم که این دوره، وافرترین دوره‌ها می‌باشد با اینحال، جماعات این دوره وافر، بلااستثناء، نگران این می‌باشند که غذای کافی گیرشان نیاید.

در حال حاضر من ساعاتی از لحظه‌های خودم را با نوشتن، سپری می‌گردانم و سپس به خواب رفته و درون رؤیاهای که اکثر شیرین می‌باشند، شناور می‌گردم و این رؤیاهای بهترین لحظه‌های زندگی من می‌باشند.

من چنان با رؤیاهای آمیخته می‌گردم که اگر کسی باعث رهایی از رؤیاهای گردد، بسیار خشمگین می‌شوم. من در دوران کودکی و نوجوانی، در حالات خواب و رؤیا، با صدای بلند سخن می‌گفتم بطوریکه اطرافیانم گفته‌هایم را بطور واضح، می‌شنیدند. در خاطر دارم دورانی را که تقریباً نه سال داشتم و در یک حادثه، پای چپم شکسته بود و پس از بی‌نتیجه ماندن معالجات در شهر تهران، من را نزد شکسته‌بندی در یک دهکده بردند من شب را در منزل شکسته‌بند سپری کردم، دم‌دم‌های صبح بود که با صدای خنده‌ها، از خواب بیرون شدم و مشا -

هده کردم که اطراف تشک خوابم را حلقه‌ای از انسان پوشانده و همگی به گفته‌های من که در رؤیا گفته بودم، می‌خندند.

این صحبت کردن من در حالات خواب، ادامه داشت، تا اینکه وارد سیاست و دستگیر و زندانی شدم. پس از دستگیری در زمستان سال شصت و انتقال به زندان اوین، به خویش گفتم: زمان آن رسیده است که صحبت کردن در حالات خواب را از خود طرد گردانی اگر نه، مسائل برملا خواهند گشت. پس از این، با موفقیت، صحبت کردن در حالات خواب را از خود طرد کردم، بدون اینکه رؤیا - هایم را از دست داده باشم.

در خاطرم زنده می‌گردند زمانهایی که من را از بند دو 2 زندان اوین به مکانی که آموزشگاه اوین نامیده می‌شد انتقال دادند. در این مکان که آموزشگاه نام داشت، من را درون اتاقی جا دادند که تقریباً پانزده **15** متر مربع، مساحت داشت و در آن به غیر از من، بیست و نه **29** نفر دیگر نیز سکونت میداشتند. ما افراد این اتاق که تقریباً سی **30** نفر (تعداد افراد اتاق، گاهی کم و زیاد میشدند) میشدیم، هر یک کیسه‌ای داشتیم پلاستیکی که وسایل شخصی امثال دارو و غیره را داخل آن قرار می‌دادیم.

افراد این اتاق که من را در آن قرار دادند، اکثریت پرونده (Case) چپی داشتند (مارکسیت، مائویست و ...) من و چهار نفر دیگر، پرونده دینی و یا خداپرستی داشتیم. از بدو ورود من به اتاق، اختلاف و چند دستگی به وجود آمد چونکه افراد این اتاق، هر لحظه جلسه تشکیل می‌دادند و در جلسات، مسئولین را انتخاب می‌کردند. چندی از مسئولیت‌ها را که در خاطر دارم می‌گویم: مسئول دمپائی‌های اتاق، مسئول نخ و سوزن اتاق، مسئول ناخن‌گیر اتاق، مسئول تلویزیون اتاق، مسئول روزنامه اتاق و مسئول ماشین موتراشی اتاق که این ماشین، هفته‌ای یک روز به اتاق تعلق می‌گرفت.

خلاصه، هر فردی مسئولیت چیزی را به عهده داشت که به اصطلاح خودشان، انگیزه داشته باشند و بتوانند آسودتر حبس بکشند. ناگفته نماند که مسئول اتاق، از طرف نگهبانان زندان انتخاب می‌شد.

من از بدو ورود به زندان اوین، به خود چنین گفتم: این است منزل جدید تو و از

این منزل، هرگز کوچ نخواهی داشت. با این اندیشه، من زندگی در حصار را پذیرفتم و برای آسوده‌تر زیستن، اندیشه به آزادی را از خود، دور گردانیده و به ایمن ساختن محیط زندگی خود، پرداختم.

این را هم گفته باشم که شکنجه‌گران، اسم من را از یک فردی گرفته بودند که من و او مدتی را در خوابگاه دانشجویان گذرانده بودیم. این خوابگاه که در خیابان کارگر شمالی (امیرآباد) قرار داشت، مرکز قرار و نشست‌های گروه‌ها شده بود و هرکس می‌توانست براحتی در آن وارد و خارج گردد. پس از مدتی، در ورودی خوابگاه را نگهبان گذاشتند و از وارد شدگان، کارت شناسایی طلب کردند. پس از این، ما در ورودی را رها کردیم و از نرده‌های اطراف خوابگاه به داخل می‌پریدیم، تا اینکه یک شب از نرده‌ها داخل شدیم و پله‌ها را بالا رفتیم نزدیکی‌های اتاق بود، مشاهده کردیم که در باز است و چند نفر داخل اتاق می‌باشند. رژیم وقت، برای پیشگیری از فعالیت گروه‌ها، اکثر اتاق‌های خوابگاه را به پناهنده‌های افغانی داده بود.

من در بخش کارگری فعالیت داشتم و در بخش‌های دانش‌آموزی و دانشجویی نیز فعال بودم لذا، بازجوهای اوین من را در لیست دانشجویان قرار داده بودند. و من که یک کارگر ساده بودم از این فرصت، استفاده کرده و در بازجویی‌ها، خواندن و نوشتن را نیز انکار نمودم.

طرز بازجویی در زندان اوین اینچنین بود که روی ورق‌های مخصوص بازجویی، سؤال می‌نوشتند و ورق را روی میز مقابل متهم که در گوشه‌ای از اتاق قرار داشت، گذاشته و از متهم دور می‌گشتند. متهم که چشم‌بند به چشم داشت میبایست که از زیر چشم‌بند سؤال را بخواند و جوابش را پائین سؤال بنویسد. من از زیر چشم‌بند دیدم که فردی ورقی را مقابل من روی میز گذاشت و رفت من یک نیم نگاهی به ورقه انداختم و با دیدن این نوشته «چارت (Chart) خود را بکشید» چشم‌بند خودم را پائین کشیدم که ورقه را کامل نبینم. مدتی گذشت، صدای پایی را شنیدم که بطرف من می‌آمد، سرم پائین بود و پاهای او را دیدم که بالای سرم ایستاده است. لحظه‌ای درنگ کرد و سپس محکم با شیئی نچندان سخت به سرم زد و گفت: چرا چیزی ننوشتی؟ تا خواستم

جواب بگویم، دوباره رفت. بار دیگر آمد و چند ضربه به سر و بدنم زد و با صدای بسیار غضبناک گفت: چرا چیزی ننوشتی؟ من در جواب گفتم: نوشتن بلد نیستم. حرفم تمام نشده بود که شانهام را گرفت و گفت: وایسا، و سپس گفت: دست‌هایت را از پشت سر و زیر کمر به هم برسان. من هم بی‌اطلاع از شگرد بازجوها، دست راست خود را از بالای سر و دست چپ را از پائین، بهم رساندم و بازجو، دست چپ را با دست راست عوض کرد و (چونکه هرکس از یک سمت، دست‌هایش بهم می‌رسند) دست‌هایم را کشید به حالت شکستن، به هم رساند و با دستیند آهنی بست. چه مدتی گذشت؟ نمیدانم ولی یادم هست که خود را بی‌حس و فلج مطلق، در گوشه همان اتاق افتاده یافتم و پس مدتی، کم کم حس و حرکت خود را نیز بازیافتم. خلاصه تقریباً ده روزی زیر باجویی بودم و زنده از زیر بازجویی‌ها بیرون، و سپس به بند شمارهٔ دو 2 انتقال یافتم. (در کتب **کائنات و حصار** از شکنجه، بطور مفصل توضیح داده‌ام) در خاطر دارم یکروز باهم اطاقی‌های سالن آموزشگاه، مسابقه گذاشته بودیم که چه کسی چشم قوی و یا دید بهتری را میدارد چونکه اطاق‌های به اصطلاح آموزشگاه در بسته بودند و نور مهتابی، دید چشم‌ها را ضعیف می‌نمودند. ما یک طرف اطاق نشستیم و آنطرف اطاق را نگاه می‌کردیم سپس نزدیک رفته و دیده‌ها را تأیید و یا رد می‌نمودیم و هرکس به توان دید خود، چیزهای دیده را به دیگران توضیح میداد. در این حین، چشم من به تکه مقوایی افتاد که بالای در ورودی قرار داشت و بر روی آن جمله‌ای با حروف لاتین نوشته شده بود، و من آن جمله را با صدای بلند خواندم، هنوز خواندم تمام نشده بود که چندین افکار مختلف از مغزم گذشت چونکه اکثریت افراد اطاق، در این فکر بودند که چگونه از شر من خلاصی یابند.

من در بازجویی‌ها خواندن را انکار کرده و از این موضوع، تقریباً همه افراد اطاق با اطلاع می‌بودند. خلاصه در یک لحظه، ده‌ها راه چاره را در مغز خود گذراندم و پیش از برملا شدن مسئله، به سرعت از جای خود برخاستم و بطرف یکی از افراد اطاق که قبلاً با او بگو مگو داشتم، رفتم و با صدای بلند، به او پرخاش کردم و به این وسیله، مسابقه دید چشم را از خاطر افراد اطاق بیرون بردم.

درون زندان هر یک از افراد زندانی، خواسته‌ای دارد که اکثریت خواسته‌ها، به آزادی ختم می‌گردند ولی برای من، به خواب رفتن و بین رؤیاهای از خواب بیدار نگشتن، بزرگترین خواسته بود، چونکه آزادی از اوین را باور نمی‌داشتم بنابراین این، شبهای متعددی را با دعوا و مرافعه کردن، با افراد اطاق گذراندم چونکه افراد اطاق پس از به خواب رفتن، کیسه‌های پلاستیکی را باز می‌کردند که قرص و یا تکه نانی را برای پیشگیری از معده درد و غیره از داخل کیسه بیرون آورند. من که درون رؤیاهای غرق می‌گشتم، صدای خش خش کیسه پلاستیکی باعث خارج گشتنم از رؤیاهای تلخ و شیرین میشد و من همچو یک موجودی وحشی، بطرف افرادی که باعث بیداریم شده بودند هجوم می‌بردم. پس از نزاع‌های مکرر، مسئول اطاق جلسه‌ای تشکیل داد و در آن جلسه، مسئله خش خش کیسه‌های پلاستیکی در شب را مطرح کرد. پس از این، قرار شد که هرکس برای رعایت حال دیگران، پیش از خوابیدن اجناس لازمه را از کسبه خارج گرداند که باعث بیداری اطرافیان نگردد.

از این موضوع مدتی گذشت و همه رعایت حال یکدیگر را می‌کردند، تا این که یک شب مسئول اطاق فراموش کرده بود که قرص خود را از کیسه پلاستیکی بیرون بگذارد. صدای خش خش کیسه‌ای ناگهان من را از رؤیا و خواب شیرین بیرون آورد و همانطور که دراز کشیده بودم سرم را بالا کردم و دیدم که مسئول اطاق کیسه پلاستیکی خود را در دست دارد. لحظه‌ای نگذشت که او با کف دست، محکم به روی در اطاق ضربه زد و نگهبانان را به یاری طلبید، طولی نکشید که نگهبانی در اطاق را گشود و از مسئول اطاق توضیح خواست و مسئول اطاق چنین گفت: عزیز می‌خواست که من را بکشد. نگهبان بطرف من که هنوز از جای خود بلند نشده بودم، آمد و به زبان خود پرسید: راست میگه؟ من در جواب گفتم: اگر که می‌خواستم او را بزنم، می‌بایست حداقل، از جای خود بلند میشدم همینطور که می‌بینید من از جای خود بلند نشده‌ام. نگهبان پس از شنیدن حرف‌های من، یک نگاه غضبناک به افراد اطاق انداخت و از اطاق خارج شد.

در زندان اکثر اوقات صدای الله اکبر (اذان صبح) من را از رؤیاهای تلخ و شیرین،

بیرون می‌آورد. یک شب، دم‌دهای صبح بود و من رؤیایی شیرین را می‌دیدم صدایی بگوشم رسید و از رؤیا، بیرون شده و هنوز چشمانم باز نشده بود که صدا بیشتر و بیشتر گشت و خواب را از چشمانم زدود. به خود گفتم: بیا شو اگر نه، نگهبان سراغت را می‌گیرد.

همانطور که درازگش بودم، چشمانم را گشودم، سقف را مشاهده کردم که با سقف همیشگی تفاوت داشت. از جای خود، غلتیده و نشستم صدا هنوز بگوش می‌رسید در این حین، دیدم که بر روی تخت نشسته‌ام، از این بابت، متحیر نگشتم چونکه قبلاً نیز چندین مرتبه خواب در خواب شده بودم. به صدا گوش دادم که مانند صدای اذان گو، بود ولی توأم با نوای موزیک، از روی تخت برخاستم، اطافی که در آن بودم بالا قرار داشت، فکر کنم که طبقه سوم بود، از شیشه قشنگ پنجره، بیرون را زیر نظر گرفتم، خیابان و آدم‌ها را میدیدم که رنگ و بارنگ بودند و صدای موزیک فضا را پر می‌کرد، با خود گفتم: اگر این رؤیا واقعیت داشت، دیگر به رؤیا احتیاج نبود. هزاران اندیشه مغزم را حرکت میداد، در این حین، پنجره را گشودم، نسیم صبحگاهی توأم با موزیک، تمامی وجودم را نوازش میداد، بطرف تختخواب رفتم و نشستم چونکه می‌خواستم درون این رؤیا باشم و به همین خاطر، روی تخت دراز کشیدم که از رؤیا بیرون نگردم. همینطور که دراز کشیده بودم صدای خوش موزیک، گوش‌هایم را نوازش میداد، سعی کردم موزیک را به خاطر بسپارم و برای بهتر شنیدن، از تختخواب پایین شدم و دوباره و بسمت پنجره رفتم این بار، صداهای مختلف را بگوش شنیدم متحیر شدم چونکه هرگز اینچنین طولانی، خواب در خواب نشده بودم. دل به دریا، زدم و بطرف در رفتم و آن را باز کردم، پله‌ها را مشاهده کردم که بسیار تمیز و منظم بودند، در را بسته و بار دیگر به پنجره نزدیک شدم، این مرتبه با جرأت بیشتری بیرون را نگاه کردم و با دقت، موزیک را گوش داده و شنیدم که خوانندهٔ موزیک، **(1)** کلمه رؤیا را چندین مرتبه تکرار کرد، با شنیدن کلمه رؤیا، نگرانی تمام وجودم را فراگرفت چونکه در لحظه پیش، شک کرده و این رؤیا را واقع پنداشته بودم. همینطور که به پنجره لم داده و با چشم و گوش موزیک را به خاطر می‌سپردم، صدایی توجه‌ام را جلب کرد، کسی پشت در ایستاده و

اسم من را صدا میزد. با ترس و لرز بی‌حد، بطرف در رفته و خواستم که آن را باز کنم، در حین گشودن، کسی که پشت در بود، با صدای بلند گفت: چقدر می‌خواهی؟ ساعت نزدیک ده **10**.

در را گشودم و با دیدن هم‌صندلی، همه چیز، در خاطر من زنده گشت. من در یکی از هتل‌های شهر استانبول ترکیه بودم و این اولین شب خارج گشتنم از ایران بود.

1 خواننده ذکی مورن (Zeki Muren) و نام آهنگ غیرممکن اگر رؤیاها نباشند) اکنون نوزده **19** سال می‌گذرد که از ایران خارج گشته‌ام و هنوز در رؤیاهایم، **لاجوردی، فکور** و... را می‌بینم.

لاجوردی که کابل شکنجه را بدست می‌گرفت و چنین می‌گفت: مهدی بخارائی زیر این کابل، طاقت نیاورد، تو می‌خواهی طاقت بیاری؟ فکور که آن دستهای گنده و عضلانی خود را نشان میداد و می‌گفت: این دست کارگری، و زدن را آغاز می‌کرد و...

1 در صفحه 35 از اطاق شکنجه گفتم و فراموش کردم بگویم که در آن اطاق تو درتو، صدای موزیک هم بگوش می‌رسید، بطوریکه شکنجه‌گران در حال زدن، سرودهای سازمان را با صدای بلند پخش می‌کردند.)

ترانه سگ

ای موجود، تو که واژه یافتی و به واژه، خود را انسان و دیگر موجودات را سگ
و گربه و امثال نمایان می‌کنی
تو که زمین تسخیر کردی و موجوداتش را رام و مسخر می‌کنی
تو که حصار زمین شکستی و در گیتی پرواز می‌کنی
تو که خود با حیوانات تطبیق کردی و خویش را اشرف مخلوقات هویدا می‌کنی
تو که آدمیت گم، فرزند کنار میزنی و سگ را در آغوش میکنی، ای عجب فرزند
آدم را محبت می‌کنی. (مقصود از واژه آدم، انسان است)
تو که تمدن ادعا و با سگ همنشینی میکنی، ای عجب حرمت آدم را حفاظت
می‌کنی
تو که بی‌اعتنا بر گرسنگی همنوع و غذا بر سگ‌ها انبار می‌کنی، ای عجب با
انس همراهی می‌کنی
تو که بر امراض و اوجاع همنوعان بی‌اعتنا و سگ‌ها نزد دکتر میکنی، ای عجب
ناآدمیت می‌کنی
تو که با سگ انباز و انس را همپایه سگ می‌کنی، ای عجب سرشت آدم را
سرافراز می‌کنی

متزل نو

آسوده در متن بودم و همراه با خویشتن، میان رؤیاهای پرواز می‌کردم. ناگهان جابجا شدم، و از رؤیاهای شیرین بیرون گشتم. پس از بیرون شدن از رؤیاهای، در یک مکانی جدید و غریب پدیدار گشتم. در این محل جدید، موجوداتی بودند شبیه خودم. حیرت کردم و سپس میان آنان شدم، از این که کسی از دیدن من واکنشی نشان نداد، متعجب گشتم. با خود اندیشیدم که شاید، من نیز جزو این موجودات می‌باشم. کنجکاو شدم و در راه‌ها راهی گشتم از بلاد گذشتم و به سرزمین‌ها رفتم. در تمامی بلاد و سرزمین‌ها، موجودات را شبیه به هم دیدم ولی در سرزمین‌ها، سخنان موجودات را متفاوت یافتم. من روز را در میان موجودات سپری کردم و شب فرا رسید. از اینکه میان موجودات هم‌شکل بودم، احساس امنیت می‌کردم. لحظه‌ای با خود شدم، به آینده و فردا اندیشیدم. سپس نزد موجودات رفتم و از آنان برنامه‌های روز فردا را سؤال کردم ولی موجودات پس از شنیدن سؤال من، چنین وانمود کردند که زبان من را نمی‌دانند. از این طرز برخورد موجودات، بسیار متحیر گشتم چونکه تمام روز را با آنان در مورد بازی و سرگرمی‌ها سخن گفته بودم. اندیشه به آینده، و به اینکه لحظه‌ها چگونه سپری خواهند گشت، خاطر مرا آزرده می‌سازند، چونکه من چهل و سه هزار و دویست ثانیه را بدون داشتن هدف انگیزه و یا برنامه‌ای، در میان موجودات سپری کردم. هراس از لحظه‌های آینده، مرا به اندیشه بازگشت به گذشته و رؤیاهای شیرین وامیدارند، ولی حقیقت چنین است که هرگز لحظه‌ها بازمی‌گردند. با خود شدم و از خویش پرسیدم: چگونه توانم هشتاد و شش هزار و چهارصد ثانیه را بدون انگیزه و هدف داشتن، سپری و به این ساعت در فردا برسم؟ غربت از لحظه‌ها، تمامی وجودم را به تشنج می‌کشد و در حالت سرگردانی،

میان موجودات برای جلب توجه، به هرسویی می‌روم ولی از طرف موجودات، هیچ اعتنائی به من نمی‌شود. به اطراف خیره می‌شوم و به خود می‌گویم: من که درون رؤیاهای شیرین، شناور بودم، حالا من، **کجا هستم؟ کی هستم؟ چگونه به اینجا آمده و چرا اینجا هستم؟**.

جوابی بر سؤالات خویش، نمی‌یابم و از این بابت، بسیار مضطرب می‌گردم، از موجودات فاصله می‌گیرم و در وهم خود، با دیدن عظمت و توانگری‌ها، تسلی می‌یابم!

در حصار

از بند حصارى رها و در بند حصارى گرفتار مى‌آيم.

در حصار بودم:

حصار خوف، خوف از تنهائى، حصار وحشت، وحشت از توحش. حصار دلواپ -
سى، دلواپس از رنجش گرسنگى و حصار اضطراب، مضطرب از خاموشى نور.

در حصارم:

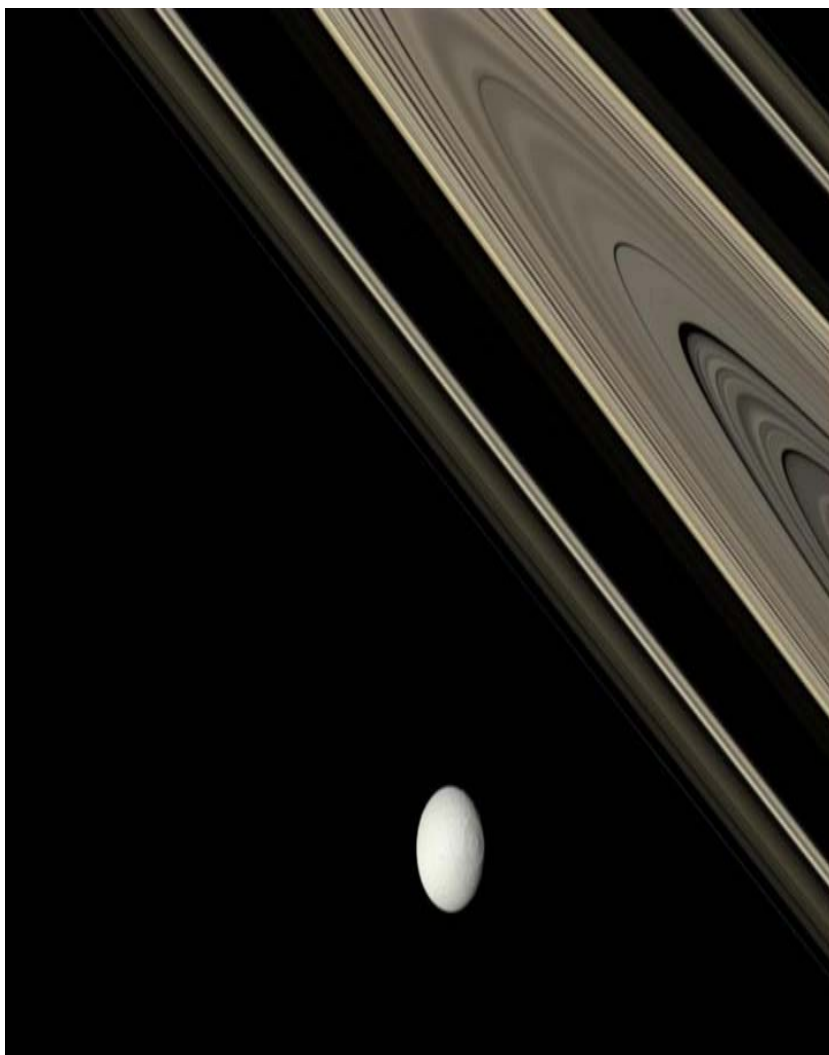
حصار جسم که بر ويران کردنش عازم. حصار زمين که بر رهايى‌اش ميكوشم
حصار خورشيد که بر شکستش، مى‌انديشم. حصار کهکشانش که مظنه کردن
- ش، در وهم مى‌جويم و حصار چرخ‌فلک که تصور آوردنش، مى‌خواهم.



مهدى عزيزى (مصى)



عکس فوق ماه **تیتان** را که در بالا قرار دارد و ماه **تتیس** (Tethys) که پائین قرار دارد نشان می‌دهد. این عکس در تاریخ 2008.01.30 توسط کاسینی به زمین فرستاده شده.



تصویری از حلقه **کیوان** و ماه **تتیس** که کاسینی در تاریخ 2007.10.29 به زمین ارسال داشته است.